

July 2006
No. 19



CHERAGH
Iranian Queer
Magazine

چراغ



۱۹ ■ نوزدهمین
■ پیش شماره ماهانه
■ مرداد ماه ۱۳۸۵

<http://www.pglo.net>
e-mail: editor@pglo.net

تقدیم به شما

سخن ما

در اواخر دهه ی شصت میلادی، مارتین دانکر، جنسیت شناس آلمانی، که همجنس گرا و یکی از شاخصترین چهره ها در جنبش مردان همجنس گرای آلمان می باشد، گفت: از آنجا که گی ها توسط انسان های سنتی و امل تحقیر می شوند، ... **صفحه 2**

تن فروشی

فکر نوشتن این مقاله با يك اتفاق ساده به ذهنم خطور کرد. نسرین زنگ زد و برای روز جهانی زن از من خواست اگر نوشته ای دارم برایش بفرستم. مسئله ی "تن فروشی" چه به عنوان پدیده ای فلسفی ـ اجتماعی و چه در شرایط کنونی ایران ... **صفحه 9**

سایه یک شک

سرم توی روزنامه است و نگاهم گیر کرده میان کلمه ها. روزنامه پر است از آدم هایی که حدودا می خرنند و حدودا می فروشند و حدودا سیاست می ورزند و انگار همه ی آن ها به طرز غریبی شیفته ی حقوق بشرند. با خودم فکر می کنم بد هم نیست، بگذار همان آدمی که روزی... **صفحه 16**

در موافقت و مخالفت عشق

غریبزدگی با قرن بیستم به حرمسرا(ها)ی ایران وارد شد درهای اندرونی/ بیرونی را وا کرد به روی خیابان به روی خانه. خانه های کوچک دو سه اتاقه با حیاط کوچکی که درنبردشت نبود. و به خانه هایی که روی سر ... **صفحه 21**

زندگی آثار و افکار " کلاوس مان " ، نویسنده ی تبعیدی

از آن جا که ساختار اصلی آثار "کلاوس مان" بر پایه ی بیوگرافی شخصی وی استوار است، پرداختن به زندگی او به عنوان مبدأ برای شناخت آثارش امری ضروری است. جستجوی الگوهای ادبی برای کلاوس مان نتیجه ی نیاز وافر وی به یافتن "خوبش" است. با اینهمه وی الگوهای ادبی خوبش را بر اساس نیازها و گره های هر دوره از زندگی اش در مقاطع گوناگون جست و یافت... **صفحه 39**

دریچه

برگزیده ی مطالب و اشعار و نامه های خوانندگان چراغ **صفحه 51**

درباره ی سازمان ما

قوانین نشریه، بیانیه ها، نامه ها، فعالیت ها و گزارش های انجام شده در ماه گذشته... **صفحه 62**

جنسیت عرصه ای پیچیده، سرشار از تضاد و تنوع

"جنسیت چیست و چگونه شکل می گیرد؟" شکل گیری گرایشات و رفتارهای جنسی ما، تحت تأثیر چه عواملی قرار دارد؟ "افراد تا چه اندازه در انتخاب هویت و تمایلات جنسی خویش خودمختار می باشند؟" سئوالاتی کوتاه ولی بس دشوار، ... **صفحه 5**

دوجنسگرایی

بی- سکشوالیتی (از ریشه لاتین، Bi به معنای دو) به گرایش جنسی گفته می شود که در آن فرد بدون در نظر گرفتن جنسیت دیگران (مرد یا زن) به آنها کنشش جنسی- عاطفی دارد. معادل فارسی بی سکشوالیته، دوجنسگرایی، یا دوجنسخواهی است. ... **صفحه 14**

اصفهان، خیابان عباس آباد

آرش اخوت
اصفهان. خیابان عباس آباد
برای مریم مجنون
... **صفحه 20**

تازه های خواندنی

کمسیون مشترک، کنفرانس جهانی مونتربال، سفارت خانه بی خیر یا رندی وزارت خانه، گی پراید در اسرائیل، یاد فریدون فرخزاد، شانزده بلبورد در کانادا، جشن کریستوفر استریت دی، روز جهانی همبستگی، پیام تظاهرکنندگان در استکهلم، گزارشی از ازدواج یک همجنسگرای ایرانی، لژیون های جهانگرد بخوانند، سقوط دولت هلند، زندان اکبر محمدی پایان یافت ... **صفحه 27**

شادی امین در گفتگو با چراغ

کتاب "قدرت و لذت" زمانی به دستم رسید که ماه ها بود فکرم را اغتشاش و آشفتگی در کنار فقرهای دانش جنسی ما ایرانیان اشغال کرده بود. سئوال بود که بی جواب می ماند مگر آنکه خود توجیهی بیامم برای آن همه آوار سئوال. ... و درست در همین روزهای آشفتگی به لطف دوستی نویافته کتابی رسید به دستم که عطش دانستن را اندکی فرو می نشاند. ... **صفحه 43**

فیلم : « نگاهی کوتاه به اندیشه و آثار راینر ورنر فاسیندر »

راینر ورنر فاسیندر، شاعر، نویسنده، کارگردان و بازیگر آلمانی، نوآورترین و مهمترین فیلمساز آلمان در دوران پس از جنگ دوم جهانی و پیشگام فیلم نوی آلمانی ... **صفحه 55**

تماس با ما



سال دوم

نوزدهمین پیش شماره

اگوست 2006

مرداد - شهریور 85

صاحب امتیاز:

سازمان همجنسگرایان ایرانی

مدیر مسئول:

آرشام پارسی

سرمدیر:

شاهرخ رئیسی

ویرایشگر:

ساقی قهرمان

همکاران این شماره:

رضا، باران، رها، آبدین و سینا

صفحه آرا:

آرشام

طراح جلد:

امیر حسین

آدرس وب سایت:

www.pglo.net

آدرس پست الکترونیکی:

editor@pglo.net

در اواخر دهه ی شصت میلادی، مارتین دانکر، جنسیت شناس آلمانی، که همجنس گرا و یکی از شاخصترین چهره ها در جنبش مردان همجنس گرای آلمان می باشد، گفت: از آنجا که گی ها توسط انسان های سنتی و امل تحقیر می شوند،

سعی می کنند که در عمل، از هر فرد سنتی و امل، سنت گرا تر و امل تر شوند تا بدین وسیله بر احساس گناه و حس حقارت خود چیره شوند... همجنس گرایان از سیاست دوری می کنند و در رفتارشان، به نشانه ی سپاس و تشکر از اجتماع و نظامی که وجود آن ها را تحمل می کند، محافظه کارند.



شاهرخ رئیسی

مارتین دانکر خود از فعالان جنبش دانشجویی سال ۶۸ بود. آن

زمان که همجنس گرایی هنوز مجازات قانونی در پی داشت و همجنس گرا حتی حق وجود نداشت، مارتین دانکر از ضرورت فعالیت سیاسی و اجتماعی همجنس گرایان یاد می کرد. او در دانشگاه هامبورگ جامعه شناسی خواند و دکترای عالی جنسیت شناسی گرفت. سال ها به تدریس جامعه شناسی و سکسولوژی در دانشگاه های آلمان مشغول بود. پروفسور مارتین دانکر اکنون در آستانه ی بازنشستگی است. او در دهه ی گذشته بیشتر وقت خود را به کار تحقیقاتی گذراند و اکنون معاون انجمن پژوهش های جنسی وابسته به دانشگاه فرانکفورت است. قانون مجازات عمل همجنس گرایانه (پاراگراف ۱۷۵)، در اواخر دهه ی شصت به شکرانه ی تلاش و مبارزه سیاسی دانکر و یاران او از کتاب قوانین مجازات آلمان فدرال حذف گردید.

"حق" همجنس گرایی و امکان تحقق اجتماعی هستی همجنس گرایانه در آلمان نتیجه ی تلاش نسلی است که ادراک سیاسی و بینش ژرفش در این جمله ی مارتین دانکر بیان می شود: "گی بودن، سیاسی است."

جنبش همجنس گرایان جهان اکنون بیش از صد و سی سال قدمت دارد. در قیاس با جنبش همجنس گرایان غرب، جنبش همجنس گرایان ایرانی بسیار جوان و نوپا است. آغاز جنبش (اگر بتوان بر آن نام جنبش نهاد) همجنس گرایان ایرانی را شاید بتوان سخنرانی ساویز شفائی در سال ۱۳۵۲ در دانشگاه پهلوی شیراز دانست. در همان سال ها در غرب (۱۹۷۳)، قانون مجازات همجنس گرایی چند سالی بود که بر اثر تلاش های بیش از یک قرن فعالان جنبش سرانجام لغو شده بود. بیش از ده ها سازمان و نشریه در زمینه ی دفاع از حقوق همجنس گرایان ایجاد شده بود (در آلمان، در اواخر دهه ی شصت در حدود پنجاه ان. جی. او. و گروه گی و لزیب مشغول به کار بودند). یک سال پس از آن "بیماری همجنس بازی" از فهرست بیماری های روانی انجمن روانپزشکان آمریکا و کتاب مرجع DSM حذف شد. سه سال پس از این تاریخ، در ۱۹۷۶، میشل فوکو فیلسوف همجنس گرای فرانسوی جلد نخست کتاب دوران ساز "تاریخ جنسیت" را منتشر ساخت. در این اثر فوکو در کنار پرداختن به مسائلی چون "جنسیت" و "همجنس گرایی"، از نسبت میان "جنسیت و حقیقت" یاد کرد.

فوکو در این کتاب نشان می دهد که "نفکر" دگرجنس گرا، که سازنده ی ادراک آدمی از مفاهیمی چون همجنس گرایی است، ملهم از شرایط طبیعی زندگی آدمی نیست بل نتیجه ی مناسبات تاریخی و اجتماعی است. این کتاب زمینه ساز پیدایی "تئوری کوئیر" در دهه های بعد بود. به ایران خودمان باز گردیم؛ ساویز شفائی پس از انقلاب به دلیل فعالیت های سیاسی اش مجبور به ترک ایران شد و بیش از یک دهه پس از آن به گروه "هومان" در سوئد پیوست. تشکیل گروه "هومان" که اولین گروه ایرانی با هدف حمایت و دفاع از اقلیت های جنسی و بخصوص همجنس گرایان بود، آغاز فعالیت جمعی و گروهی در جنبش همجنس گرایان ایرانی است. هومان جدا از برگزاری جلسات علمی و آموزشی، و برگزاری سخنرانی، خدماتی از قبیل مشاوره نیز در اختیار همجنس گرایان می گذاشت و مجله ی وزین و قابل اعتنایی نیز به همین نام منتشر می کرد. پایگاه فعالیت جمعی و گروهی در جنبش همجنس گرایان ایرانی به دلیل محدودیت های شرعی و قانونی آن سال ها، که هنوز ادامه دارد، در خارج از کشور، و در اروپا، آغاز شد. هر چند پیدایش گروه هومان نیز با تشویق و حمایت گروه های غربی حقوق بشری، و پشتیبانی کشور سوئد انجام پذیرفته بود، و پشتیبانی می شد، فعالیت گروه هومان و یاران آن پایه های جنبش همجنس گرایان ایرانی را شکل داد. کلمه ی "همجنس گرا" به مرور جای "همجنس باز" را می گرفت و اطلاعات ساده و ابتدایی اما مهم و ضروری به مردم که عمدتاً قشر روشن اندیش و تحصیلکرده ی خارج کشور را در بر می گرفتند ارائه می داد. این حرکت ها به همراه تلاش های مستقل گروه های زنان فمینیست خارج از کشور و فعالان مستقل و مدافعان حقوق بشر (که تعدادشان بسیار اندک بود)، در دهه ی بعد، پایه و اساس جنبش همجنس گرایان ایرانی را محکمتر ساخت. پیشرفت رایانه ها و دسترسی به شبکه ی جهانی اینترنت ارتباط میان بینش ها و امکان تبادل اطلاعات را افزایش داد. از حدود چهار سال پیش جنبش همجنس گرایان ایرانی به دلیل امکانات وسیع و غیره قابل سانسوری که شبکه ی اینترنت با خود همراه آورد وارد مرحله جدیدی شد. ده ها صفحه و وبلاگ اینترنتی شکل گرفت. اطلاعات به داخل ایران، و البته به مقصد درصد اندکی که دسترسی به اینترنت داشتند، سرازیر شد. این امکان دسترسی به اطلاعات از طریق اینترنت، و امکان برقراری ارتباط با دیگران، باعث شد که ایده ی انتشار نشریه های الکترونیکی در بین فعالان و اقلیت های جنسی شکل بگیرد. ایده ی تشکیل گروه کوچکی از جوانان فعال همجنس گرا در داخل کشور برای ساختن وبلاگی به نام "رنگین کمان" در همین دوران بوجود آمد و این گروه کوچک و پر شور پس از مدتی تبدیل به نخستین سازمان رسمی همجنس گرایان ایرانی گردید که اکنون فعالیت خود را در سطح بین المللی دنبال می کند. پس از گذشت سی و سه سال از سخنرانی ساویز شفائی در دانشگاه پهلوی، جنبش همجنس گرایی ایرانی چهار نشریه ی الکترونیکی، یک رادیو اینترنتی، یک سازمان، چند گروه، و بسیاری صفحه و وبلاگ اینترنتی به نام خود دارد. اگر اکنون تعداد اعضا سازمان همجنس گرایان ایرانی و مشترکین نشریات و خوانندگان همه ی صفحات و وبلاگ های همجنس گرایان را به حساب آوریم گمان ندارم با رقمی بیش از ده هزار نفر مواجه شویم؛ حتی اگر این تعداد را نیز دو برابر تصور کنیم، با توجه به جمعیت هفتاد میلیونی ایران رقم اندکی است. یکی از دلایل پایین بودن این رقم محدودیت هایی است که اینترنت با وجود امکانات وسیعش سر راه ما قرار داده است. بر اساس آخرین اطلاعاتی که هفته ی گذشته اداره ی کل مخابرات ایران اعلام نمود 11% از ایرانیان به اینترنت دسترسی دارند. از این 11% بسیاری برای ضرورت های شغلی و یا استفاده ی ارتباطی (چت کردن یا رد و بدل کردن ایمیل) به سراغ اینترنت می روند. اطلاع رسانی در زمینه ی همجنس گرایی و در مجموع، اقلیت های جنسی، تا کنون در داخل ایران در سطح رسانه های جمعی صورت نگرفته است. اکثریت مردم ایران (حتی بسیاری از تحصیلکرده گان و روشنفکران) تفاوت میان همجنس گرایی و پدوفیلی (بچه بازی) را نمی دانند. سلطه ی سنت و باورهای دینی- سنتی که به موجب آن همجنس گرایی گناه دانسته می شود همچنان بر فضای ایران حاکم است. در کشور ایران هنوز قانون وحشیانه ی اعدام وجود دارد و برای رابطه ی جنسی بین دو مرد مجازات اعدام، و برای زنان صد ضربه شلاق در نظر گرفته شده است. فرهنگ سازی به هدف ایجاد تغییرات زیربنایی، یکی از خواست های درازمدت جنبش همجنس گرایان است؛ در کنار آن اما هدف هایی فوری و ضروری همچون لغو کلیه ی مجازات ها بر علیه همجنسگرایان، حمایت قانونی از اقلیت های جنسی، برخورد قانونی با هر گونه تبعیض و ناعدالتی جنسی، ایجاد مراکز مشاوره برای اقلیت های جنسی، حق داشتن نشریه و آزادی بیان، حق زندگی مشترک برای همجنس

گرایان و... را دنبال می کند. برای رسیدن به این خواست ها می بایست نخست بر موانعی چیره شویم که بر سر راه ما تنها قرار نگرفته اند. در ایران اقلیت های سیاسی و مذهبی و قومی نیز از این تبعیضات و بی عدالتی ها رنج می برند.

کار فرهنگی و زیربنایی لازم است، اما کافی نیست. همجنس گرایان ایرانی می بایست از تمامی امکانات ممکن استفاده کنند تا گفتمان همجنس گرایی را به سطح اجتماع بکشانند. ما اکنون در ابتدای هزاره ی سوم میلادی این امکان را داریم تا به جنبش های همجنس گرایان جهان در یکصد سال گذشته نگاه کنیم و از آن ها بیاموزیم. جنبش همجنس گرایان غرب (در اروپای قاره ای و کشورهای انگلوساکسون)، هیچگاه جدا از فعالیت سیاسی و اجتماعی نبوده است. همراهی جنبش همجنس گرایان آمریکا با جریان های سیاسی در دهه های شصت و هفتاد، و نیز همراهی جنبش همجنس گرایان اروپا در کشورهای هم چون آلمان و فرانسه با جنبش دانشجویی دهه ی شصت، فصل هایی تازه در هستی و حیات همجنس گرایان این کشورها گشود.

ما می بایست با همه ی توان، و البته با هوشیاری، در راه رسیدن به آزادی و حقوق انسانی، در کنار دیگر جنبش های مدنی ایران - جنبش دانشجویی، جنبش زنان، جنبش کارگری و... - بایستیم و مبارزه کنیم. ممکن است در ابتدا از جانب بسیاری از گروه ها و افراد به رسمیت شناخته نشویم اما با ایستادگی "لزوم و اهمیت" حضور خود را در کنار دیگر جنبش ها اثبات خواهیم کرد. همراهی ما به عنوان همجنسگرا، با دیگر جنبش های مدنی برای رسیدن به چند هدف، بسیار مهم است:

۱- با قرار گرفتن در کنار دیگر جنبش های مدنی برای رسیدن به اهداف مشترک، قدرتمان را افزایش داده و وصول به این اهداف را سرعت می بخشیم.

۲- اگر ما به اسم فعال جنبش همجنس گرایان، یا فرد همجنس گرا، به دیگر جنبش های مدنی که با ما اهداف مشترک دارند - مثلا آزادی خواهی، مثلا جدایی دین از سیاست - بپیوندیم، به طور غیره مستقیم باعث آن می شویم که گفتمان همجنس گرایی به دیگر اقشار اجتماع وارد شود و در کنار دیگر گفتمان های مهم روز قرار بگیرد.

ما فعالین جنبش همجنس گرایان که در خارج از کشور هستیم می توانیم با اسم حقیقی خودمان در عرصه های مطبوعات/ اجتماعی/ تجمعات، ابراز عقیده کنیم؛ در عرصه ی اینترنت، یا رسانه های جمعی چون رادیو و تلویزیون، اعلام نظر و عقیده نماییم. در داخل کشور اما به دلیل محدودیت ها عرصه ی کار قدری متفاوت خواهد بود. فعالان داخل کشور حتی اگر مایل نباشند به صورت علنی فعالیت کنند، می توانند در اینترنت و با اسم مستعار، به نام فعال جنبش همجنس گرایی و یا همجنس گرا، از اکسیون ها و بیانیه های گروهی دیگر جنبش های مدنی حمایت کنند. صفحه های شخصی و وبلاگ های همجنس گرایان عرصه هایی هستند که می توان در آن ها به عنوان همجنس گرا به ابراز نظر درباره ی گفتمان های مهم سیاسی پرداخت، و یا با خوانندگان و دیگر وبلاگ نویسان (نه تنها وبلاگ نویسان همجنس گرا، بل از همه گروه های جنسی)، وارد بحث و گفتگو شد.

ما اقلیت های جنسی (همجنس- دوجنس گرا و دگرجنس گونه)، در حدود ۱۷% (۵% همجنس گرا، ۱۰% دوجنس گرا و ۲% دگرجنس گونه) از جمعیت جهان را تشکیل می دهیم. ۱۷% از جمعیت کشور ایران، رقمی است میلیونی که می تواند در برکناری، و یا وارد آوردن فشار سیاسی به نظام حاکم و استقرار هر آلترناتیو سیاسی دیگری نقشی سرنوشت ساز ایفا کند. ما اقلیت های جنسی می بایست با هوشیاری در عرصه ی سیاسی کشورمان حضور داشته باشیم و از هر حزب و سازمان و گروه یا فرد سیاسی صراحتا بخواهیم موضع خود را قبال ما مشخص کند. در جهان مدرن به رسمیت شناختن اقلیت های جنسی از مهمترین مسائلی است که هر فعال سیاسی موظف است با صراحت و شفافیت به آن پاسخ دهد. شعارهای کلی و نطق های زیبا و عوام فریبانه نمی باید ما را قانع کند.

حضور قانونی همجنس گرایان به عنوان شهروند جامعه ی ایران، در گرو حضور فعال همجنسگرایان به عنوان شهروند جامعه ی ایران است.

رعایت حقوق بشر را به کلیشه های فرهنگی و ذهنی مان محدود نکنیم

رها

مقدمه:

"جنسیت چیست و چگونه شکل می گیرد؟"

"شکل گیری گرایشات و رفتارهای جنسی ما، تحت تأثیر چه عواملی قرار دارد؟"

"افراد تا چه اندازه در انتخاب هویت و تمایلات جنسی خودمختار می باشند؟"

سئوالاتی کوتاه ولی بس دشوار.

جنسیت عرصه ای است پیچیده و سرشار از ابهام و تضاد، تنوع و تازه گی. رابطه ی تنگاتنگ این عرصه با ارزش های فرهنگی و مذهبی و نیز هنجارهای اخلاقی و اجتماعی، مطالعه و پژوهش آزاد و بحث و گفتگوی توأم با احترام و پذیرش را در این عرصه غالباً به امری دشوار و جنجال برانگیز و در مواردی ممنوعه تبدیل کرده است. در جوامع غربی طی 30 سال گذشته، با تلاش پیگیر و مستمر گروه های مدافع حقوق اقلیت های جنسی، جامعه شناسان و روانشناسان نواندیش و کانون ها و تشکل های دانشگاهی فضای آزادتری برای بحث و گفت و گو در این سیطره فراهم شده است. با این وجود در بطن همین جوامع نیز، "تابو"های پیرامون جنسیت و احساسات کینه و نفرت و ترس و خشم نسبت به افرادی که از الگوی غالب رفتارها و مناسبات جنسی پیروی نمی کنند هنوز رنگ نباخته است. در این مقاله قصد بر این است برخی از استدلالات ارائه شده برای توجیه این کینه توزی نسبت به اقلیت های جنسی و پایه های عقلانی و اخلاقی این انگاره های منفی مورد بررسی و ارزیابی قرار گیرد.

در ابتدا مهم است که مقصود خویش را از اقلیت های جنسی روشن سازم. به گفته "دکتر آرش نراقی" اقلیت های جنسی دربرگیرنده ی تمامی افرادی می شوند که گرایش و رفتار جنسی آنان از آنچه جامعه به عنوان "الگوی صحیح" رفتار و گرایش جنسی تعریف می کند متفاوت است. الگوی جنسی غالب حاضر، مناسبات جنسی میان (یک) زن و (یک) مرد یا به عبارتی "دگر جنس گرایی" را به عنوان صحیح ترین و ایده آل ترین شکل رابطه ی جنسی معرفی می کند و شأن اخلاقی و حقوقی و سلامت جسمی و روانی تمامی افرادی که از این الگو پیروی نمی کنند را مورد دآوری قرار می دهد. از میان گروه های اقلیت های جنسی می توان هم جنس گرایان (Homosexual)، دو جنس گرایان (Bisexual)، دگرجنسگونگان (Transgender)، دگرجنس شدگان (Transsexual)، دگروشان (Transvestite) را نام برد. در این مقاله من توجه خود را تنها به اقلیت های جنسی "هم جنس گرا" معطوف می کنم. هم جنس گرایی یعنی قدرت و توان عشق ورزی به جنس موافق در حالی که فرد دگر جنس گرا از نظر جنسی، روحی و عاطفی به جنس مخالف گرایش دارد، فرد هم جنس گرا تمایلات و نیازهای جنسی، روحی و عاطفی اش از طریق ارتباط با هم جنس خویش ارضاء می شود. مقوله ی هم جنس گرایی در طول تاریخ از دو منظر تقبیح و تحریم گردیده است: (1) منظر فلسفی و مذهبی (2) علمی و پزشکی. در بخش اول برخی از دلایل فلسفی و مذهبی که مستند تقبیح اخلاقی هم جنس گرایان بوده اند را به چالش می کشیم و در بخش دوم مروری می کنیم بر دلایل علمی که با ورود به عصر مدرن، هم جنس گرایی را تدریجاً از گناهی مذهبی و انحرافی اخلاقی به نوعی بیماری و اختلال روانی تبدیل کرده است.

1) دیدگاه فلسفی و مذهبی:

یکی از مهمترین استدلال های ارائه شده برای تقبیح اخلاقی هم جنس گرایی بر مبنای برهانی ست که هم جنس گرایی را "امری غیر طبیعی" معرفی می کند. در این برهان، آن چه که "غیر طبیعی" است از لحاظ اخلاقی ناروا پنداشته می شود. ابتدا باید بفهمیم که "طبیعی" به چه معانی در این استدلال می تواند استعمال شود.

اگر منظور از طبیعی کثرت در وقوع یک پدیده باشد، شکی نیست که هم جنس گرایی پدیده ای غیر طبیعی می باشد زیرا که در قلمرو مناسبات جنسی، مناسبات دگر جنس گرایانه به مراتب بیشتر از مناسبات هم جنس گرایانه وقوع می یابد. اما از این دیدگاه آماری، غیر طبیعی بودن هیچ گونه رابطه ی مستقیم و عقلانی با غیر اخلاقی بودن نمی تواند داشته باشد چرا که در غیر این صورت پدیده ای هم چون چپ دست بودن به دلیل عدم کثرت، باید امری غیر اخلاقی محسوب گردد. علاوه بر این، اگر اکثریت یک جامعه شروع به آزار یا کشتن یک اقلیت نژادی، زبانی یا مذهبی کنند، آیا عمل کشتن و ظلم می تواند به امری اخلاقی مبدل شود؟ از این جهت، برای ایجاد رابطه ای عمیق و مستحکم میان مفهوم "طبیعی" و اخلاقی، تعریف دیگری از مفهوم طبیعی باید ارائه گردد.

در یکی دیگر از تعاریف داده شده، "طبیعی" هر آن چیزی است که در دنیای حیوانات و طبیعت دیده می شود. از این دیدگاه، هم جنس گرایی امری "غیرطبیعی" است زیرا که این پدیده در دنیای حیوانات دیده نمی شود! منطق این استدلال از مشکلی اساسی رنج می برد. این منطق رفتارهای حیوانات را الگویی برای رفتار انسان ها و مبنایی برای داوری اخلاقی قرار می دهد حال آنکه در حوزه ی اخلاق، پدیده هایی همچون شفقت، عدالت و کرامت هیچ گونه مشابهی در دنیای حیوانات ندارند و غالباً ستوده می شوند. علاوه بر این بسیاری از رفتارها در عالم حیوانی دیده می شود که در قلمرو انسانی بر مبنای اخلاقیات سرزنش می گردد. بنابراین در این تعبیر از مفهوم طبیعی، مشخص نیست که بر چه مبنای اساسی می توان طبیعی بودن یا نبودن یک امر را دال بر اخلاقی یا غیر اخلاقی بودن آن دانست. این مشکل اساسی آن به کنار، باید گفته شود ادعایی که پدیده ی هم جنس گرایی را در دنیای حیوانات غیر ممکن می پندارد مطلقاً بی اساس و اشتباه است. اکنون تمامی زیست شناسان سرشناس، وجود رفتارهای هم جنس گرایانه در میان حیوانات (و بخصوص حیوانات در رده ی بالاتر تکامل) را تأیید نموده اند. رفتارهای هم جنس گرایانه در میان غازها، قوها، گوسفندان، دلفین ها، انواع مختلف میمون ها و شامپانزه ها و بعضی دیگر از حیوانات به دفعات زیاد مشاهده و ثبت شده است. تحقیقات درباره ی هم جنس گرایی میان پستانداران بیش از 4 دهه است که از مرحله ی حیرت و سئوال ساده ی "آه، واقعا آن ها هم این کار را می کنند؟!" فراتر رفته و اکنون بحث و مبادله ی نظر، نه بر روی این که آیا این پدیده وجود دارد یا نه، بلکه چرا در پروسه ی تکامل ایجاد، و حفظ شده است، می باشد. نظریات و مشاهدات صورت گرفته در این زمینه فوق العاده می باشد، اما بررسی آن ها نیازمند وقت و فضای خارج از توان این نوشتار است. هدف تنها این بود که بی پایه گی و بی مایه گی این تفکر عامه در مورد دگر جنس گرا بودن مطلق حیوانات روشن شود.

یکی از محکم ترین استدلالات ارائه شده برای اثبات غیر طبیعی و غیر اخلاقی بودن هم جنس گرایی در فلسفه قانون طبیعت (natural law) و از سوی طبیعت گرایان (naturalists) مطرح گردیده است. از این دیدگاه فلسفی، طبیعت به عنوان ساختاری تعریف می شود که برای هر جزء اش غایتی نهایی یا کارکردی ویژه مشخص کرده است و غیر طبیعی بودن به منزله ی انصراف از این هدف نهایی و یا چیزی را در جای خود به کار نبردن است.

در چارچوب این مکتب، رابطه ای مستقیم میان طبیعی و اخلاقی وجود دارد و انصراف از سیر طبیعی برابر با انحطاط اخلاقی است. از این دیدگاه بنابراین باید بررسی شود که کارکرد یا غایت رابطه ی جنسی یا اندام جنسی چیست؟ بی شک اندام های جنسی در توانایی تولید مثل منحصر به فرد و ویژه هستند. بنابراین طبیعت گرایان، با تلقی کردن تولید مثل به عنوان کارکرد و غایت نهایی رابطه ی جنسی، رفتارهای هم جنس گرایانه را غیر طبیعی و غیر اخلاقی می پندارند. در صورت پذیرفتن این منطق، اما باید توجه نمود که تمامی روابط و رفتارهای غیر هم جنس گرایانه که بدون هدف تولید مثل یا همراه با روش های جلوگیری از بارداری صورت می گیرند را نیز باید غیر اخلاقی و ناروا شمرد. (البته این موضعی است که کاتولیست ها و برخی از فقیهان مسلمان از آن حمایت می کنند.) با این وجود به نظر می رسد که تعداد دفعاتی که هر انسان در طول زندگی خویش وارد مناسبات جنسی می شود صدها یا هزاران بار بیشتر از تولید مثل چندین فرزند می باشد. اگر تولید مثل هدف اصلی رابطه ی جنسی باید باشد، پس چرا افرادی که از سن باروری گذشته اند یا نابارور می باشند یا تعداد فرزند دلخواه را دارند همچنان مایل به برقراری یا ادامه ی مناسبات جنسی می باشند؟ از مشاهده ی رفتار جنسی آدمیان به نظر می رسد که تولید مثل تنها یکی از کارکردهای متعدد رابطه ی جنسی می تواند باشد. رابطه

ی جنسی راهی برای ابراز عشق و علاقه، دفع مشکلات شخصی، کسب لذت و رسیدن به آرامش و سلامت روحی و فیزیکی می باشد. پس چرا باید قدرت و توان عشق ورزی انسان را محدود به زاد و ولد نمود؟ در نتیجه باید آگاه بود که رد کردن هم جنس گرایی بر این معنا که هم جنس گرایی قادر به برآورده کردن هدف نهایی رابطه ی جنسی – یعنی تولید مثل – نیست، دیدی است ناسازگار و ناهمخوان با بسیاری دیگر از رفتارها و ملاحظات که در قلمروی مناسبات جنسی میان همه ی انسان ها، اعم از دگر جنس گرا و هم جنس گرا مشاهده می شود. اگر هدف از رابطه ی جنسی ابراز عشق و کسب لذت باشد، هم جنس گرایی نه غیر طبیعی می تواند باشد و نه غیر اخلاقی.

در یکی دیگر از استدلالات ارائه شده برای نکوهش هم جنس گرایی، "طبیعی"، وضعیت سالم و "غیر طبیعی"، وضعیت بیمار و ناسالم عنوان می شود. ارائه کنندگان این استدلال در ابتدا باید توجه کنند که با این استدلال بحث را از حوزه ی اخلاق وارد حوزه ی علم و پزشکی می کنند، زیرا بیماری امری است خارج از کنترل بیولوژیکی و در نتیجه بیمار بودن برابر با غیر اخلاقی بودن نیست. در بخش دوم دیدگاه پزشکی را بررسی می کنیم.

2) دیدگاه پزشکی و علمی:

با پایان قرون وسطا و پیشی گرفتن تدریجی علم بر مذهب، هم جنس گرایی رفته رفته از یک گناه اخلاقی یا دینی تبدیل به نوعی بیماری یا اختلال روانی شد. از دیدگاه مکاتب مذهبی و کلیسا، هم جنس گرایی رفتاری زشت و حرام بود که هر انسانی می توانست به آن آلوده شود. در قرن 18 و 19 میلادی، این دیدگاه کم کم جای خود را به بینشی داد که هم جنس گرایی را نه به عنوان یک گناه همه گیر و رفتار زشت بلکه به عنوان وضعیتی بیولوژیکی یا روانی در برخی از افراد تعبیر نمود و در نتیجه مقوله ی فرد هم جنس گرا برای اولین بار مطرح گردید. در اثر این تغییر دیدگاه، دانشمندان و محققین برای اولین بار توانستند که هم جنس گرایی را به عنوان بیماری ای نیازمند به علاج معرفی کنند و از آن پس بود که به خیال خود شروع به کندوکاو برای یافتن معالجه و درمانی برای این بیماری "خطرناک" کردند. تنها پس از تحمیل روش های پزشکی غیر انسانی و ظالمانه، و نابودی جسمی و روانی هزاران زن و مرد برای مدت 200 سال، برجسته ترین محققین امور مسائل جنسی در آمریکا و اروپا اعتراف کردند که هم جنس گرایی نه بیماری است و نه نوعی اختلال روحی و روانی، و پذیرفتند که روش های پیشنهاد شده برای "معالجه" از روانکاوی و تغییرات هورمونی گرفته تا شوک الکتریکی و عمل های جراحی قادر به تغییر گرایش های درونی انسان ها نیستند. در سال 1973، انجمن روانپزشکان آمریکا (APA) هم جنس گرایی را از لیست بیماری های روانی حذف نمود و به دنبال آن کشورهای اروپای غربی نیز چنین کردند. تا به امروز اما بسیاری از [جوامع فرهنگی]، به دلیل نبود شناخت و آگاهی، هم جنس گرایی را نوعی بیماری می پندارند و این دیدگاه منجر به تحقیر و آزار هم جنس گرایان از سوی خانواده، دوستان و نهادهای اجتماعی می شود. هنوز هم بسیاری از افراد وقتی از هم جنس گرا بودن کسی مطلع می شوند با اشمئزاز یا دلسوزی می پرسند که "کی و چگونه هم جنس گرا شدی؟" یا "آیا برای معالجه به دکتر مراجعه کرده ای؟" این افراد به ظاهر دلسوز بهتر است این سئوال ها را به خود برگردانند و ببینند که آیا خود می دانند که چرا دگر جنس گرا شدند یا آیا خود می توانند گرایش روحی، جنسی و عاطفی خویش را نسبت به جنس مخالف خود تغییر دهند. تا به امروز پژوهش های بسیار زیادی درباره ی اینکه گرایش جنسی چگونه ایجاد می شود، انجام گرفته اما هیچ گونه نتیجه ی قطعی به دست نیامده است. عده ای از پژوهشگران تنها عوامل بیولوژیکی و ژنتیکی را تعیین کننده می دانند و برخی دیگر شکل گیری تمایلات را امری تماما اجتماعی تلقی می کنند. اما مجموعه ی تحقیقات بیانگر آن است که شکل گیری تمایلات جنسی فرایندی پیچیده و در نتیجه ی تقابل دائم عوامل ژنتیکی و محیطی می باشد. هرچند که چگونگی این فرایند تا به امروز نامعلوم است. در مقابل همه ی این استدلالات، اطمینان دارم که بسیاری تنها روی خود را برگردانده و با پافشاری روی احساسات و عقاید ریشه گرفته در کلیشه های اجتماعی و تاریخی، هم جنس گرایی را هم چنان پدیده ای مشمئزکننده و "چندش آور" تصور می کنند. در این صورت تنها می توانیم بگوییم که مشمئزکننده بودن پدیده ای غالبا برگرفته از ذوق و علاقه ی شخصی می باشد و بدون استدلالی اخلاقی یا عقلانی، پایه ای محکم برای تعیین سرنوشت

حقوقی و اجتماعی و سلامت جانی و آرامش خاطر عده ای انسان که گرایش و نوع عشق ورزی شان با ذوق و طبع خانواده و اطرافیان شان سازگار نیست، نمی تواند باشد.

گاه به عنوان آخرین حربه، بسیاری هم جنس گرایی را برابر با پدوفیلی (بچه آزاری)، فساد اخلاقی جوانان، بی بند و باری جنسی و شیوع ایدز قرار می دهند تا منع قانونی آن را توجیه کنند، در حالی که همه ی این پدیده های اجتماعی جدا و مستقل از یکدیگر می باشند. هم جنس گرایی اشاره به ارتباط دو فرد هم جنس بالغ با یکدیگر دارد که با تمایل و احترام دو طرفه و به دور از زور و فشار وارد مناسبات جنسی و روحی می شوند و از مقول غیر اخلاقی بچه آزاری که مرادف با بهره جویی جنسی یک فرد بالغ از یک کودک با توسل به زور و نیرنگ است به کلی جدا می باشد. تجاوز به کودکان دختر غالباً از سوی مردان دگر جنس گرا و در بسیاری موارد پدر یا سرپرست کودک انجام می گیرد، اما این به آن معنا نیست که همه ی مردان دگر جنس گرا باید محکوم شوند.

ارزش های اخلاقی و بی بند و باری جنسی در جوامع مختلف و در برهه های زمانی مختلف، تعاریف گوناگون پیدا می کند. امر مسلم آن است که هم جنس گرایان (چه زن و چه مرد) هم چون دگر جنس گرایان حساسیت های خاص خود را در ایجاد یک رابطه ی جنسی و روحی دارند و همانطور که معیارهای انتخاب در میان دگر جنس گراها متعدد است، در میان هم جنس گرایان هر فرد معیار گزینش خود را دارد و بنابراین اطلاق صفت بی بند و باری جنسی به یک اقلیت جنسی ناشی از درک نادرست و عدم شناخت می باشد. بسیاری گمان می کنند که ایدز بیماری هم جنس گرایان است حال آنکه ایدز ویروسی است که از طریق رابطه ی جنسی و انتقال خون منتقل می شود و هم جنس و یا دگر جنس بودن عمل جنسی نقشی در این انتقال ندارد.

جمع بندی:

هدف در این مقاله ایجاد شناخت و آگاهی در مورد پدیده ی هم جنس گرایی و زدودن غبار خرافات و کلیشه ها از اذهان بوده است. بسیاری اوقات از من پرسیده می شود چرا به عنوان یک دختر دگر جنس گرا و با وجود همه ی مشکلات حاضر در ایران و جامعه ی بین المللی از فقر، اعتیاد، استبداد حکومتی، مسئله ی زنان، مسئله ی کارگران و گروه های قومی گرفته تا خطر جنگ هسته ای، ستم نژادی، ایدز، مسائل محیط زیستی و امپریالیسم جهانی و غیره و غیره بر ضرورت جایگاه این بحث بخصوص در جامعه ی ایران تأکید می ورزم. به عقیده ی من بحث حقوق اقلیت های جنسی، همچون بحث زنان که تا سال ها بسیاری از روشنفکران ما به بهانه ی دموکراسی و دیگر مسائل ضرورتش را رد می نمودند، اهمیت خاص خود را از منظر حقوق بشر دارد و به موازات تمامی بحث ها و تلاش های دیگر باید ایجاد و دنبال شود. اولویت بندی مسائل هنگامی که صحبت از حقوق بشری و انسانیت است امری کاملاً بی معناست. به راستی اشتباه خواهد بود اگر ما که در تلاش برای ایجاد فرهنگ و جامعه ای مبتنی بر پذیرش، برابری و گفت و گوی آزاد منبانه هستیم، این مسئله ی بشری را تنها به این دلیل که با کلیشه های فکری مان در تضاد است حذف کنیم یا در حاشیه قرار دهیم. پرورش هنر شکیبایی، تأمل بدون شتاب در قضاوت، فرهنگ سازی و روشن فکری با اندیشمندان در عرصه ی جنسیت، به چالش کشیدن الگوی استبدادی موجود در آن و درک و شناخت تنوع و دیگرگونی زیبای نهفته در آن می تواند آغاز این راه دشوار باشد.



فکر نوشتن این مقاله با يك اتفاق ساده به ذهنم خطور کرد. نسرین زنگ زد و برای روز جهانی زن از من خواست اگر نوشته ای دارم برایش بفرستم. مسئله "تن فروشی" چه به عنوان پدیده ای فلسفی - اجتماعی و چه در شرایط کنونی ایران که فوج فوج آنان یا سنگسار شده، یا توسط مردانی که داعیه ی نجات اخلاق و شئون جامعه را دارند، به قتل می رسند و یا به شدت توسط فرهنگ غالب بر جامعه شماتت، تحقیر و سرزنش می شوند، مدت ها بود فکر مرا به خود مشغول کرده بود. تصمیم اولیه این بود که مقاله ای کوتاه بنویسم و آن گروه از پیش فرض های قالب را که این حرفه، و نیز انسان هایی که به این حرفه اشتغال دارند - بخصوص زنان - را محکوم می کند، به چالش بطلیم. اما وقتی که رئوس مقاله را برای جمعی از دوستان

زن خواندم، هر کس پیشنهادی داد، یکی گفت که باید رابطه ی تن فروشی و دید پدرسالارانه از سکسوالیته ی زن را باز کنی، دیگری می خواست در مورد رابطه ی فروش نیروی کار و فروش تن در جوامع سرمایه داری پدرسالار بیشتر بدانم، دیگری به تاریخچه ی به وجود آمدن این حرفه علاقمند بود، یکی دیگر می خواست دلایل سکوت محافل روشنفکری ایرانیان خارج از کشور در مورد سنگسار و قتل زنان تن فروش و ارتباط آن با حقوق بشر به بحث گذاشته شود، آن دیگری می خواست نظریات مختلف درون جنبش فمینیستی را در مورد تن فروشی بشنود و در لابه لای این همه پیشنهاد، من به این فکر بودم که چرا ما حتی اسم اینهمه زن که توسط سعید حنایی به قتل رسیدند را نمی دانیم! داستان ها، صداها و چهره های این زنان به نقل از خودشان - و نه توسط عده ای زن طبقه ی متوسط و امتیازدار مانند ما - در کدام صفحه ی تاریخ نوشته نشده به دور ریخته شد؟ مگر نه کتاب تاریخ قرار است بی طرفانه سرنوشت همه ی انسان ها را به قلم بکشد؟

به هر حال نتیجه این نشست پرشور و پرابده این شد که این مقاله از نوشته ای ساده به پروژه ای تبدیل شود، که در آن سعی می شود حرفه ی تن فروشی و ابعاد مختلف تاریخی، فلسفی، اقتصادی و فرهنگی آن به بحث گذاشته شود. در همینجا باید بگویم این نوشته به هیچ عنوان داعیه ی تحلیل و قضاوت نهایی را ندارد. تلاشی مقدماتی و بررسی ای اجمالی است برای باز کردن این مسئله، و بیشتر از آن، هدفش دعوت از خوانندگان برای پرداختن بیشتر به این مقوله است.

تغییر "تن فروش" به "فاحشه" در ابتدای ظهور سرمایه داری پدرسالار¹

"در شخصیت زنانه حالت میانه ای وجود ندارد. شخصیت زن یا معصومیت کامل است و یا گناهکاری ی غیرقابل نجات"

Nathaniel W. Chittenden 1837²

بحث این بخش از مقاله چگونگی به وجود آمدن مقوله ی "فحشا" و "فاحشه" در دوران اولیه ی ظهور سرمایه داری پدرسالار و طبقه بورژوازی، یعنی قرن 19 میلادی به بعد است. اهمیت این دوران در شکل گیری اخلاق، مفهوم خانواده و نقش زن در آن است، که هنوز هم ما با بقایای همان نظام اخلاقی زندگی اجتماعی و خصوصی خود را به پیش می بریم. مهمتر از آن و در رابطه با بحث این مقاله، با ظهور سرمایه داری پدرسالار و طبقه ی بورژوازی، حرفه ی تن فروشی به شکلی نو و متفاوت از دوره های قبلی، در گفتمان های این سده نمود پیدا کرد. متفاوت بودن این دوران ظهور صنف "فاحشه" مدرن با بار اخلاقی، فرهنگی، اجتماعی خاص خود بود.³ مشخصه دیگر قرن نوزده ارتباط تنگاتنگ تر بین صنف "فاحشه"، قدرت جنسی زنانه و نقش زنان در خانواده می باشد.

قرن نوزده اروپا، قرن ظهور و غلبه ی اقتصادی، سیاسی و ایدئولوژیک طبقه ی بورژواست. نیاز مبرم نظام سرمایه داری پدرسالار به تقسیم کار جنسی و تقسیم تولید به دو بخش خصوصی و اجتماعی مقوله ایست که بسیار مورد تحقیق واقع شده. در این تقسیم بندی، بازتولید در بخش خصوصی و در قلمرو خانواده توسط نیروی کار مجانی زنان به پیش می رود، از تولید مثل نسل آینده، تا تربیت و بزرگ کردن آنان جهت پیوستن به بازار کار، تا گرداندن خانه و برآوردن نیازهای مادی، روحی، و حسی اعضای خانواده، تا نگهداری پیران خانواده، تا برآوردن نیازهای جنسی و ترمیم و تعدیل بحران ها و ضربه های روحی وارده از شرایط بیرون کاری بر "رئیس خانواده"، همه و همه بخشی از وظایف زن خانواده بوده و هنوز هم هست.

بنابراین خانواده و نقش زن در آن با شروع نظام سرمایه داری پدرسالار از اهمیت ویژه ای برخوردار می شود. برخلاف جوامع فئودالی کشاورزی که خانواده و اعضای آن در تولید اجتماعی - اقتصادی نقش مستقیم و فعال داشتند، خانواده در جوامع سرمایه داری پدرسالار دیگر مرکز تولید اقتصادی نیست. در این راستا نقش زن هم در این مجموعه دستخوش تغییر می شود. در همین راستا است که کنترل قدرت جنسی زنانه در قلمرو خانواده و اجتماع یکی از مهم ترین گفتمان های آن دوره می شود. به طوری که ما شاهد چاپ کتاب های متعدد در مورد شخصیت زن، سکسوالیته ی او و تحلیل های اجتماعی و "علمی" در مورد نقش "شایسته" زن می باشیم .

دو رخداد مهمی که در گفتمان های به اصطلاح "علمی" آن دوره اتفاق می افتد یکی اخته کردن جنسی زنان طبقه ی متوسط بورژوا به نام علم، و دیگری به وجود آوردن دوباره گی در قشر زنان و تقسیم هویت آنان به زن "نجیب" و زن "خراب" است. در بخش اول، مردان تحصیلکرده ی بورژوا از طریقی به ظاهر "علمی" سعی در اثبات این قضیه نمودند که زنان طبقه ی متوسط فاقد نیاز جنسی هستند. به طور مثال معروف ترین سکسولوژیست آن عصر، دکتر ویلیام اکتون (William Acton)، در تحقیقات خود به این نتیجه می رسد که "اکثر زنان فاقد هرگونه نیاز و یا حس سکسوال هستند."

این افسانه آنچنان در فرهنگ طبقه ی متوسط آن دوران ریشه دوانده که در واقع تبدیل به "واقعیت" وجودی اکثریت زنان در رابطه با نیازها و عواطف جنسی شان می شود. به علاوه، خود این واقعیت - اینکه زنان فاقد نیازهای جنسی هستند - تبدیل به مهم ترین پایه ی اخلاق جامعه ی بورژوایی می شود. در واقع هویت زن "خوب و نجیب" طبقه ی متوسط براساس کنترل سکسوالیته ی او توسط پدر، برادر، و شوهر شکل می گیرد. این ایدئولوژی تبدیل شده به "اصل اخلاقی" آنچنان در آن سده قدرتمند است که زنان "نجیب" توسط مردان "متخصص" از استفاده از چرخ های خیاطی پایه ای و راندن دوچرخه به شدت منع می شوند زیرا استفاده از این دو وسیله پاهای زن را در حالتی قرار می دهد که ممکن است باعث تحریک جنسی او گردد. بنابراین می توان گفت که کنترل، اعمال نظر، و مالکیت خصوصی قدرت جنسی زنان به طور کلی، و زنان طبقه ی متوسط به طور خاص، یکی از بارزترین مشخصه های جوامع سرمایه داری پدرسالار است. این کنترل در قلمرو مادی یعنی اینکه زن و سکسوالیته ی او فقط و فقط در قلمرو خصوصی - قانونی خانواده، و آن هم جهت تولید مثل، ابراز وجود می کند و آن هم برطبق قوانین پدرسالارانۀ از قبل حاکم بر روابط بین زن و شوهرش . تنها در قلمرو سمبولیک است که این فرهنگ سکسوالیته ی زن طبقه متوسط را ملکی عمومی می سازد و توسط آن وجدان اجتماعی مردانه را مثلاً برای دفاع از "مام میهن" و یا جلوگیری از "تجاوز به وطن" به کار می گیرد و تهییج می کند.

مسئله ی دوم اما اینست که بازتولید خانواده ی متوسط بورژوا و کنترل زنان در چهارچوب این نهاد، بدون تقسیم زنان به "نجیب" و "منحرف" عملاً بسیار مشکل بوده و هست. تقسیم هویت جنسی زن به دو شق متضاد به دو دلیل در تثبیت و ادامه ی مفهوم خانواده بورژوا نقشی اساسی بازی می کند و از ضرورت اجتناب ناپذیری برخوردار می گردد. اول اینکه به وجود آمدن کاتاگوری زن منحرف/ فاحشه/ خراب در به خط نگاه داشتن زنان طبقه ی متوسط بورژوا تاکنون نقشی مهم ایفا کرده و می کند. این کاتاگوری همیشه یادآور حدود، ثغور، و چارچوبی است که زن "نجیب" نباید از آن عبور کند و یا پا فراتر بگذارد. وگرنه در پس این خط، خطر سقوط به ورطه ی "فحشا" و "انحراف اخلاقی" در انتظار زن است. دوم اینکه با تولید این دوگانگی حرفه ی "تن فروشی" به "فحشا" تبدیل می گردد. این دو کلمه بار فرهنگی - اخلاقی متفاوتی با هم دارند. "تن فروشی" نوعی حرفه را در ذهن تداعی می کند و به زعم اکثریت تاریخ

شناسان، جامعه شناسان و فمینیست ها "تن فروشی" اولین و قدیمی ترین حرفه ی تاریخ بشریست. زنان، در نبود امکانات درآمدی دیگر، همیشه در طول تاریخ از طریق عرضه و فروش تن خود امرار معاش کرده و می کنند. اما "فاحشه" باری عمیقاً ایدئولوژیک داشته و با اخلاقیات حاکم جامعه گره خورده است. "فاحشه" فقط زنی که تن خود را برای امرار معاش می فروشد نیست، بلکه مظهر تمام ناهنجاری های اخلاقی - اجتماعی يك جامعه می شود و خصوصیاتش تماماً منفی و در تضاد کامل با زن واقعی بازسازی می شود. به علاوه "فاحشه" هویتی می شود که تمامی آن زن را توصیف می کند چه از نظر اخلاقی و چه اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی. زن "فاحشه" نمی تواند به خانه برگردد و هویتی دیگر بر تن خود کند؛ مثلاً مادر باشد، یا دوست، و یا همسایه، و از همه مهمتر زنی "عادی" باشد. برای همین هم به زنان تن فروش لقب "خودفروش" هم داده اند، در صورتی که مرد و یا زنی که نیروی ذهنی و یا دستی خود را در بازار به فروش می گذارد را "خودفروش" نمی داند. به زعم ما کارگر "تن فروش" يك کالا، سرویس و یا بخشی از نیروی خود را به فروش نمی رساند، بلکه تمامی خود را می فروشد(به این مقوله در بخش بعدی مقاله بیشتر خواهیم پرداخت).

بازتولید حرفه ی "تن فروشی" به عنوان فحشا و به مثابه ی هویت جهانشمول زنانی که در این حرفه اشتغال داشتند، يك شبه به وقوع نپیوست. ادبیات، مقالات "علمی"، تحقیقی و روانشناسی قرن نوزده اروپا و آمریکا مملو از توصیف، تولید، و بازنمود این کاتاگوریست. پارت دوشاتیل (Parent-Duchatelet)، یکی از مهمترین بانیان به وجود آوردن این کاتاگوری در قرن نوزده می باشد. تحلیل او در مورد زنان تن فروش اینست که فروش تن در خون این زنان بوده و اینجور زن ها تیپ خاص و جدا از زنان دیگر دارند. تمامی خصوصیات که او به "فاحشه" نسبت می دهد، دقیقاً آنتی تر ارزش های بورژوازی است. به طور مثال توصیف او از این تیپ خاص - یعنی فاحشه - اینست که: فوق العاده تنبل و عاشق لذت است و برخلاف اخلاق کاری- بورژوازی حاضر به تن دادن به کار نیست.

در اینجا پیش فرض همانطور که قبلاً گفته شد اینست که "تن فروشی" کار نیست بلکه خصوصیات اخلاقی، روانی، و اجتماعی قشر خاصی از زنان است. در ادامه ی بازتولید این صنف، پارت دوشاتیل ادامه می دهد که از دیگر خصوصیات این اشخاص نادانی و بی ثباتی آنان است. برطبق تحقیقات "علمی" او، "فاحشه ها" افرادی بسیار پرحرف، دروغگو و الکی هستند و در اغلب موارد دچار خشم شدید و غیرقابل کنترل می گردند. از دیگر مشخصات آنان بی بند و باری و پول خرج کردن بی حساب آنان، تمایلات همجنس گرایی و روان بچه گانه شان است. توضیحات بسیار طولانی است و در گنجایش این مقاله نیست.

این گفتمان در زمان خود آن چنان معتبر و جدی محسوب می شد که عده ای از مردان متخصص تمامی زندگی خود را صرف تحقیق و چاپ جزوه ها و کتاب های گوناگون نمودند که در آن ثابت کنند که حتی آناتومی بدن زن "فاحشه" با زن "معمولی و عادی" فرق می کند. در نهایت کاتاگوری "فاحشه" آن چیزی می شود که تمامی "فضولات" و "کنافات" جامعه در آن ریخته شده، به آن حد که خود مظهر "کنافت" می شود. و این سؤال که مشتریان این زنان چه کسانی هستند هیچوقت مطرح نمی شود!

دلایل پروسه بازتولید هویت زن تن فروش به عنوان "فاحشه" را در چندین بعد می توان تحلیل نمود که هرکدام از اهمیت خود برخوردار است. به طور مثال اگر از دید روانشناختی اجتماعی به آن بنگریم و نه تنها زن کارگر تن فروش، بلکه مشتری او را هم در تحلیل خود بگنجانیم، می بینیم که هویت "فاحشه" نه توسط خود این زنان، بلکه توسط مشتریان آنان (که اکثریت آنان مردان طبقه متوسط بورژوا بودند) تبیین شده است. خود این مسئله رابطه ی روانشناختی ناهنجار حاکم بر سرمایه داری پدرسالار و ارتباط این سیستم با سکسوالیته مرد و زن را نشان می دهد. در واقع این "فضولاتی" که به درون هویت فاحشه فرافکنی شده، کشش مردان پدرسالار به نیازهای جنسی از يك طرف، و نفرت آنان از این تمایلات از طرفی دیگر است. این نفرت در فرافکنی خشم خود به جسم و جان و هویت فاحشه راه مفر می جوید. ریشه ی رابطه ی دوگانه ی عشق و نفرت به زن و قدرت جنسی او، که یکی از خصوصیات بارز مردان پدرسالار است، دقیقاً از همین جا نشأت می گیرد. در همین مقطع تاریخی ست که فاحشه به عنوان دشمن درجه ی يك اجتماع معرفی می شود، و در اذهان عمومی ریشه می دواند.

اما برگردیم به بعد دیگر قضیه، و آن این سنووال است که در حقیقت این زنان تن فروش و مشتریان آنان که بودند؟ آنچه مشخص است معامله جنسی خارج از ازدواج و نهاد "پاک و مقدس" خانواده دو ستون اصلی زندگی طبقه متوسط بورژوا در قرن 19 اروپا و آمریکا می باشد. آن چه این دوگانگی را حمایت می کرد همانا دوگانگی عمیق دیگری بود که پایه ی نظام سرمایه داریست و آن ظهور اختلاف طبقاتی دو طبقه ی بورژوا و کارگر است. نگاهی اجمالی به ادبیات حاکم بر آن دوران نشاندهنده ی نفرت عمیق طبقه ی نوظهور بورژوا از هر آن چه که به طبقه ی کارگر تعلق داشت، می باشد. طبقه ی متوسط که حامل ارزش های بورژوایی بود در طبقه ی کارگر و فرهنگ آن فقط بی نظمی، بی اخلاقی و بی قانونی را مشاهده می کرد.

بی علت هم نیست که در اغلب گفتمان های آن دوران مردان طبقات پایین اکثراً مجرم و بزه کار و زنان آن "فاحشه" به تصویر کشیده می شدند. (تصوری که هنوز پا برجاست و در ایدئولوژی های نژادپرست به اوج خود می رسد)

تحقیقات این دوران نشان می دهد که اکثر مشتریان زنان تن فروش مردان طبقه ی متوسط و مرفه، و اکثریت زنان تن فروش زنان طبقه کارگر بوده اند که تن فروشی کار نیمه وقت و یا تمام وقت آنان برای کمک به درآمد خانواده هایشان بوده است، درآمدی که جهت حیات و گذراندن زندگی خانواده کارگری در دوران سیاه اولیه ی ظهور سرمایه داری بسیار حیاتی بود. شرایط کاری زنان طبقه ی کارگر در کارخانجات آن چنان بد، و مزد آنان آنچنان ناچیز بود که تن فروشی نیمه وقت و یا تمام وقت به صورت اپیدمی در کل اروپا و آمریکا مشاهده می شد. اما تن فروشی این زنان نه تنها جهت امرار معاش، بلکه وسیله ای برای مبارزه برعلیه شرایط کاری و تغییر موقعیت اجتماعی شان هم بود.

برخلاف کلیشه ی غالب که تن فروشی را امری ذاتی، و جاری در خون زنان خاصی می دید، زنان تن فروش اغلب از این حرفه برای بالارفتن از پله های ترقی اجتماعی و بالابردن سطح زندگی خود استفاده می نمودند. دوره ی اشتغال به حرفه ی تن فروشی برای اغلب این زنان کوتاه بوده و معمولاً از اواخر دوران نوجوانی و تا اواسط بیست سالگی به طول می انجامید. بعد از این دوره اکثر این زنان دوباره به کامیونیتی های خود برمی گشتند، محیطی که حتی در دوره ی اشتغالشان از آن کاملاً نبریده بودند. اطلاعاتی که از فاحشه خانه های اروپای قرن نوزده در دست است، حاکی از آن است که زنان تن فروش در این خانه ها مشتریان مرد را به خاطر بیماری های مقاربتی به طور سیستماتیک مورد معاينه ی جنسی قرار می دادند.

تمام این گزارشات حاکی از آن است که اتفاقاً این مشتریان مرد بودند که مدام از معاينه شدن توسط این زنان، و قوانین حاکم بر این خانه ها شکایت می کردند. اما هیچکدام از این حقایق نمی توانست جلوی پارانوای اجتماعی که زنان تن فروش را ناقل بیماری های جنسی می دانست، بگیرد. قابل توجه ترین مسئله این بود که این حرفه یکی از نادرترین حرفه های آن زمان (و شاید حتی اکنون) بوده که تقریباً تماماً توسط زنان اداره و کنترل می شد. پدیده ی قواد(Pimp)، یعنی مردانی که در ازای حمایت از این زنان بخشی از درآمد آنان را قبضه می کنند، عملاً به ندرت دیده می شد و در عنفوان رشد خود بود. این پدیده تنها زمانی، مانند قارچ، شروع به رشد کرد که دولت و پلیس شروع به مداخله، دستگیری، و مجازات وسیع و همه جانبه ی زنان تن فروش نمودند. خصوصیت فرهنگی بارز دیگر زنان تن فروش به سخره گرفتن ارزش های اخلاقی بورژوایی بود. نحوه ی لباس پوشیدن، رفتار، و گفتار این زنان در مکان های عمومی همه حاکی از آزادی جنسی و اجتماعی آنان بود که کاملاً با زندگی "خواهران" بورژوای خود در تضاد قرار می گرفت. به علاوه شرایط زندگی طبقه ی کارگر قرن نوزده اروپا به شدت با ارزش های اخلاقی بورژوایی بیگانه بود. در شرایطی که تمام خانواده در يك اتاق و غالباً شاید در يك رختخواب می خوابیدند، زنان طبقه ی کارگر با مسئله ی سکسوالیته در سنین بسیار پایین آشنا شده و آن را بخشی طبیعی از زندگی روزمره تلقی می نمودند. البته چنین برخوردی تا زمانی امکان بروز دارد که گفتمانی اجتماعی آئینه ای جلوی تو نگذاشته تا هویت تو را به خودت دوباره و به صورتی منفی باز نماید.

برخلاف کلیشه های غالب در مورد این زنان، آنان در مقایسه با زنان کارگری که در کارخانه ها کار می کردند، درآمد بیشتر و زندگی مرفه تری داشتند. درآمد روزانه ی زن تن فروش در قرن نوزده به اندازه ی درآمد يك هفته ی زنی بود که در کارخانه کار می کرد که این خود

باعث خشم طبقه ی بورژوا و همچنین نشان دهنده ی استثمار عمیق زنان طبقه ی کارگر در کارخانجات بود. هدف از طرح مسائل بالا این نیست که زندگی زنان کارگر تن فروش را بیش از آنکه بوده زیبا و دلپذیر جلوه دهم، هدف به چالش طلبیدن بسیاری از کلیشه های غالب در مورد زندگی این زنان و همچنین مقایسه کردن این حرفه با امکانات دیگر کاری موجود در آن زمان بوده است.

در خاتمه هدف من از نوشتن این بخش، توجه به تفاوت های تن فروشی به عنوان يك حرفه و ظهور مقوله ای به نام "فحشا" و "فاحشه" است. زنان به عنوان يك فحش اجتماعی و بخصوص زمانی که از دسترسی به حرفه های دیگر محروم باشند، تن خود را فروخته و می فروشند. اما تنها با ظهور سرمایه داری پدرسالار و غلبه ی ارزش های اخلاقی بورژوایی است که فاحشه به عنوان يك هویت صددرصد منفور و ضداخلاقی و باعث و بانی تمام بیماری های اجتماعی پا به عرصه ی گفتمان غالب نهاد. به علاوه این هویت نه بخشی از هویت زن تن فروش، بلکه داعیه ی تعریف تمامی او را داشت. هنوز هم زمانی که کسی می گوید "فحشا در جامعه ای رواج پیدا کرده"، شنونده به سرعت تصویر مشخصی از آن جامعه در ذهن می پروراند، و آن اینکه این جامعه بیمار، و زنان آن جامعه - و نه مردان آن - به بی بندوباری جنسی رو کرده اند. با آنکه طبق قوانین حاکم بر بازار آزاد همیشه عرضه و تقاضا هر دو با هم بررسی می شوند، به ندرت کسی در این مورد به مشتریان این چرخه فکر می کند. به زبانی دیگر مردان - یعنی غالب خریداران این سرویس - نه تنها در این ارزیابی ها به حساب نمی آیند، بلکه از مجازات قانونی و سرزنش های اجتماعی - در مقایسه با زنان - بری هستند. این همان دوگونه- استاندارد- داشتن نظام سرمایه داری پدرسالار است که سال هاست مورد انتقاد شدید جنبش فمینیستی بوده و هنوز هم هست.

در خاتمه، باز نمود تازه از تن فروشی زن و معرفی آن با عنوان "فحشا" در اوایل قرن نوزده، عمدتاً به دو دلیل صورت گرفت. اول به خاطر اختلاف طبقاتی و ارزشی عمیق در بطن نظام سرمایه داری، و بین طبقه ی بورژوا و کارگر، و دوم، به خاطر کنترل زنان در محدوده ی خانواده، نهادی که در تولید، بازتولید و ادامه ی حیات سرمایه داری پدرسالار نقشی اساسی ایفا کرده و می کند.

ادامه دارد

پانویس ها:

1- تحقیقات مطرح شده در این مقاله از کتاب زیر می باشد:

Nickie Roberts , Whores in History: Prostitution in Western Society, 1993, Harper Collins Publishers

2. Ruth Rosen, The Lost Sisterhood: Prostitution in America 1900-18,1982,Baltimore,P.6.

3- در همین جا باید تأکید کنم که هدف از بحث این نیست که در دوران قبل از سرمایه داری حرفه تن فروشی تماماً بار مثبت داشته، بلکه بحث اینست که معنا و مفهوم فاحشه مدرن از دوران ظهور سرمایه داری پدرسالار به بعد تبیین شده است و بار مشخص امروزیش را به دست آورده. کسانی که علاقمند به مطالعه در مورد حرفه تن فروشی و جایگاه آن در دوران قبل از ظهور سرمایه داری هستند، می توانند به کتاب زیر مراجعه کنند.

Shannon Bell, Reading, Writing and Rewriting the Prostitute Body, 1994,Bloomington: Indiana University Press.

با- سکسوالیتی (از ریشه لاتین، Bi به معنای دو) به گرایش جنسی گفته می شود که در آن فرد بدون در نظر گرفتن جنسیت دیگران (مرد یا زن) به آنها کشش جنسی- عاطفی دارد. معادل فارسی بای سکسوالیته، دوجنسگرایی، یا دوجنسخواهی است.

به همان اندازه که تخمین دقیق درصد همجنس گرایان در اجتماع کاری ناممکن است، یافتن آمار دقیق دوجنس گرایان نیز دشوار و یا حتی محال می باشد. با این حال کوشش ها و تلاش هایی توسط محققین در این باره انجام شده است. مهمترین مشکلی که در این راه وجود دارد اینست که انسان ها (و نیز افراد مورد آزمایش) گرایش همجنس خواهانه شان را گاه آگاهانه پنهان کرده و بیان نمی کنند و گاه ناآگاهانه در ناخودآگاه خود باز پس می زنند.



مهمترین دلیل این کنمان، و سرکوب درونی، وجود ساختار تک- ساحتی دگرجنسگرایی در اجتماع و رواج بینش هموفوبیک (همجنسگراستیز- همجنسگرا گریز) و نیز نگره های مردسالارانه است.

در دنیای امروز، با وجود قوانین و نهادهای بسیاری که در دفاع از حقوق همجنسگرایان و دوجنس گرایان ایجاد شده است، فرهنگ دگرجنس گرایی همچنان مقتدرانه سعی در سلطه و سالاری خود دارد. دگرجنس گرایی (Heteronormativity) ساختاری است مقتدر و تک ساحتی که گاه مستقیم و به اجبار و گاه غیر مستقیم هر شکل دیگری از ارتباط جنسی و عاشقانه (فرم همجنس گرایانه و فرم دوجنس گرایانه) را سرکوب یا انکار کرده و سعی دارد خود را به سان یگانه شکل ممکن و مناسب از ارتباط جنسی- عاشقانه انسان ها نشان دهد. این بینش و نگاه خودمحور و تک ساحتی حتی در پیشرفته ترین کشورهای غربی نیز دیده می شود. دگرجنس گرایی شکل دهنده ی منش مسلط بر مناسبات فرهنگی و انسانی است.

حضور مقتدرانه ی دگرجنس گرایی را می توان در تمامی گستره های تولید فرهنگی، از عرصه ی تولید ادبی و فیلم های سینمایی گرفته تا تبلیغات وسیع تلویزیونی و پوسترهای تبلیغاتی مشاهده کرد. منش مسلط بر تمامی تولیدات فرهنگی و مناسبات اجتماعی منشی است دگرجنس گرایانه و سرکوبگر، و این منش، انکار کننده و سرکوب گر هستی دوجنس گرا- همجنس گرایانه است. ارتباط میان دگرجنس گرایی اجباری با نظام تبلیغات و سیستم سرمایه داری خود نکته ای است که می تواند موضوع سدها رساله ی دانشگاهی و کار پژوهشی قرار بگیرد.

پژوهشگران معتقدند که به دلیل وجود همین ساختارهای فراگیر همجنس گرا ستیزانه، یافتن آمار دقیق همجنس گرایی و دوجنس گرایی کاری است ناممکن.

آلفرد چارلز کینسی، جنسیت شناس برجسته آمریکایی، پس از تحقیقات گسترده و انجام تست ها و مصاحبه های مختلف، نتایج تحقیقاتش را در سال ۱۹۴۸ منتشر کرد.

این گزارش که در دو جلد تدوین و چاپ شد، غوغایی در محافل علمی روزگار خود برپا کرد.

نتیجه ی تحقیقات کینسی در مورد درصد افراد دوجنس گرا چنین بود:

"در حدود ۹۰ تا ۹۵ درصد از افراد اجتماع، کمی تا حدودی دوجنس گرا هستند."

جنسیت شناسان پس از کینسی بارها از شیوه ی تحقیق او انتقاد کردند و نتایج تحقیقات او را به چالش کشیدند. کار کینسی اما دوران ساز و آغازگر مرحله ای جدید در جنسیت شناسی شد.

اکنون در کشورهای صنعتی غرب تست های روانشناسانه ی جدیدی تدوین شده است که به موجب آن دوجنس گرایی افراد سنجدیده

می شود.

بنابر این تست ها و تحقیقات جدید در حدود ۱۰ درصد از افراد اجتماع دوجنس گرا (بای سکشوال) هستند.

پاسخ به این پرسش که چگونه و چرا انسانی بای سکشوال می شود به همان اندازه دشوار و سخت است که دریافتن چگونگی و چرایی دگرجنس گرا، و یا همجنس گرا شدن انسانی دیگر. گرایش دوجنس گرایانه به همان اندازه طبیعی است که گرایش دگرجنس گرایانه و یا همجنس گرایانه.

زیگموند فروید، بنیانگذار روانکاوی، معتقد بود که در اساس همه ی انسان ها بای سکشوال هستند. انسان ها در طی روند رشد و تربیتشان به دلیل تعلیمات اخلاقی و آشنا شدن با قوانین و قراردادهای اجتماعی، بُعد دگرجنس گرایانه شان فعال، و بُعد همجنس گرایانه شان (آگاه یا نا آگاه)، سرکوب می شود. " تز بای سکشوالیته" ی فروید، پس از او مورد انتقادهای بسیار قرار گرفت اما همچنان به عنوان یکی از نظرات مهم در زمینه ی دوجنس گرایی، در کنار دیگر نظرات مطرح است.

رفتار دوجنس گرایانه در میان حیوانات و بخصوص پستانداران عالی نیز دیده می شود. شامپانزه ها (۹۸ درصد از کد ژنتیکیشان با کد ژنتیکی انسان انطباق دارد)، به دقیق ترین معنی واژه بای سکشوال و دوجنس گرا هستند.

بسیاری از جنسیت شناسان معتقدند که رفتار جنسی شامپانزه ها، که از لحاظ کد ژنتیکی بالاترین شباهت را به کد ژنتیکی آدمی دارند، به همراه برخی شواهد دیگر دلیلی است بر بای سکشوال بودن آدمی.

دوجنس گرایی، برخلاف تصور بسیاری که آن را «یک بام است و دو هوا»، یا «سرگردان میان دگرجنس گرایی و همجنس گرایی» می داند، خود گرایشی است مستقل از انواع دیگر. تمامی روانشناسان و جنسیت شناسان در قطعی وجود این سه گرایش جنسی نقطه نظر مشترک دارند. الف) گرایش دوجنس گرایانه (Bisexuality)، ب) گرایش همجنس گرایانه (homosexuality)، ج) گرایش دگرجنس گرایانه (Heterosexuality)

دوجنس گرایی به این اعتبار نه «چیزی» میان دو گرایش دگرجنس گرایی و همجنس گرایی، بل گرایشی جنسی- عاطفی است، و به طبع آن هستی و بودی است مستقل و ویژه ی خود. برای شناخت **هستی دوجنس گرایانه** و اشکال آن می باید از همین تفاوت و استقلال وجودی آن آغازید. هستی دوجنس گرایانه هستی است ویژه که می بایست فرم ها و اشکال ارتباطی ویژه ی خود را بیافریند و خلق کند.

دوجنس گرایان زن و مرد نه تنها از طرف اجتماع دگرجنس گرا پذیرفته نمی شوند، بلکه حتی در جمع های همجنس گرایان نیز جدی تلقی نمی گردند.

بسیاری از همجنس گرایان به علت عدم اطلاعات کافی، و پیشداوری های رایج تصور می کنند "دوجنس گرایان همجنس گرایانی هستند که هنوز تکلیفشان را با گرایششان مشخص نکرده اند، و یا شهامت ندارند خود را به عنوان گی یا لزبین معرفی کنند." کم نیستند زنان دوجنس گرایی که به دلیل ارتباط عاشقانه با مردان، از جانب زنان لزبین، "خیانتکار" یا "محافظه کار" نامیده می شوند. بای- سکشوال ها گویی از هر اقلیت جنسی در دنیا تنهاتر، و البته طغیان گر تر نیز هستند. وفادار ماندن به حس و ندای درونی و ابراز وجود به عنوان یک بای سکشوال کنشی است دردبار، قهرمانانه، و تراژیک.

مردان و زنان بای سکشوال تکران سرکش و مطرودی هستند که نمی توان آنان را به راحتی در قالب و نرم اجتماعی متداولی گنجاند. دوجنس گرایان، نه در دل فرهنگ مقتدر و خشن دگرجنسگرایی جایگاهی دارند و نه در جمع های بسته و محدود همجنس گرایان. دوجنس گرایان آن گروه هستند که در حاشیه، و همزمان، در بطن این دو فرهنگ قرار گرفته اند، و شاید به دلیل همین دوری و نزدیکی، جهانشان تنوع و گستردگی ویژه ی خود را یافته است؛ جهانی که انسان هایش قدرت عشق ورزیدن به هر دو جنس موافق و مخالف خود را دارا می باشند.

گزارشی از وضعیت ترنسجندرها در ایران

باران

سرم توی روزنامه است و نگاهم گیر کرده میان کلمه ها. روزنامه پر است از آدم هایی که حدودا می خرنند و حدودا می فروشند و حدودا سیاست می ورزند و انگار همه ی آن ها به طرز غریبی شیفته ی حقوق بشرند.

با خودم فکر می کنم بد هم نیست، بگذار همان آدمی که روزی سلاخی می کرد هم این را بگوید. اصالت این واژه در همین است که ایمان بیاورد روزی هر بنی بشری بر حق حیات دیگری.

منتظر نشسته ام و از زمان قرارمان گذشته. دارم با خودم کلمه ها را هجی میکنم: حقوق بشر، حقوق زن، حقوق کودک، حقوق کارگران، حقوق اقلیت های قومی، حقوق حیوانات، حقوق طبیعت، حقوق فلسطین، حقوق آفریقا... و با خودم فکر می کنم ما چه آدم های بزرگی شده ایم در این همه سال که روزنامه های مان پر از نعره است برای این همه حقوق رنگارنگ. ...که سایه افتاد روی روزنامه. او یک سایه بود. سایه ی یک شک. سایه ی خودش را انداخت روی روزنامه. انداخت روی مغزم و تا خانه با من آمد تا حالا با من آمده است تا من همیشه شک کنم به هرچه کلام و کتاب و خبر.

یک ترنسجندر آنچنانم کرد که از آن عصر خردادی تهران تا حالا تنها یک ترانه را زمزمه گر باشم که می خواند: "مشکوکم، به هر سایه ی روشن مشکوکم"

تابوهای نفرین شده

جهان به طرز باور نکردنی جنسیتی است. پیش از آنکه نطفه ی تو بسته شود همه چیز مشخص شده. نام تو (یا همان کد جنسیتی تو)، رنگ لباس های کوچکت، اسباب بازی هایت و بعدتر نوع بازی هایت، رفتارت، غذایت، مدرسه، شغل و... همه و همه را دیگران برای تو ساخته اند و کافی است جنسیت خودت را برای اولین گام روشن کنی تا متعلق به یکی از دو نیمه ی نابرابر خانه و جامعه ات شوی. بیش از دویست سال مبارزه ی زنان برای کسب فرصت های برابر هنوز نتیجه ی نهایی را به دست نیاورده. دنیا به طرز وحشتناکی بی عدل است و تو پا در این دنیا می گذاری. اگر نام تو نام مردانه ای باشد شانس بزرگی نصیب تو شده. از همان آغاز گرم ترین لبخندها را می گیری. غذای بهتری می خوری. و آغوش ها بی واژه برای باز می شود و اگر دختر باشی که خب اوضاع چندان جالب نیست. اگر پسر باشی و به فرمان غریزه وقتی درد می کنشی گریه کنی، این کلمه را می شنوی: "گریه نکن، مرد که گریه نمی کند" و تو یاد می گیری که مرد بودن موهبتی است بی اشک و بعدها از این فرمان چه لذتی که نمی بری. و اگر دختر باشی طبیعی ترین کار تو گریه ای خواهد بود بی هیچ مانعی.

با همه ی این فرمان ها بزرگ می شویم. یا قرار است مردی باشیم قوی، سنگدل و کمی مغرور، اهل کار و مسئولیت های سنگین، و یا زنی آشپز و خانه دار و پر از احساس پرستاری.

حالا درست در این آشوب فرمان ها یکی بلند می شود و فریاد می زند که من نمی خواهم. من این جنس را نمی خواهم و آنچنان طوفانی به پا می شود که اولین معلمان سر سخت آن همه فرمان با خودشان زمزمه می کنند "این ابتدای ویرانی است"

تنها در خانه

"اولین مشکل همه ی ترنس ها در ایران خانواده است. اولین و مهم ترین مشکل. خانواده ها به هیچ وجه این موضوع را درک نمی کنند. این جمله را همه ی ترنس ها هزاران بار از خانواده هایشان شنیده اند که "من تو را یک عمر پسر (یا دختر) خودم می دیدم حالا چطور بعد از اینهمه سال ببینم که تو آن چیزی که فکر می کردم نیستی." یا این جمله که "حالا به مردم چی بگیم؟"

"خانواده ها با هیچ منطقی نمی فهمند که این بیماری است و کاملا قابل درمان است و مثل همه بیماری ها دست آدم و دلخواه و انتخاب ما نیست."

این ها را سایه می گوید. سایه با صدای ظریف و قیافه ای که هی مرا یاد "شازده کوچولو" می اندازد، دست هایش را با ظرافتی غریب می چرخاند و من دارم به آن شاخه گل رزی فکر می کنم که معشوق شازده کوچولو بود. چقدر یک شاخه رز به صورت سایه می آمد. سایه دارد حرف می زند؛ دوست های ترنسی دارم که ماه ها از اتاق شان بیرون نمی آیند. ماه ها پا به خیابان نمی گذارند چون نمی توانند آن طور که می خواهند، با لباس یا آرایشی که می خواهند، بیرون بیایند. خود من بعد از یکسال درگیری دائمی با خانواده، که همچنان ادامه دارد، در نهایت توانستم ثابت کنم که دست خودم نیست و بیمارم. یعنی یکسال جنگیدن با دو نفر انسان بالغ و مراجعات متعدد به پزشک و روانشناس. و حالا تنها امکانی که پدرم به من داده این است که می گوید: *من پذیرفتم که بیماری و حالا بنشین توی اتاق و بیرون نرو.* با این همه جنگ و جدل هنوز مخالف تغییر جنسیت من هستم و هنوز اصرار دارند که پسر باشم. شازده کوچولو را توی اتاق اش مجسم می کنم. گل رز شازده کوچولو یک ماتوست. ماتو و روسری ای که توی کیف اش مانده و دل شازده توی کیف اش است. تنها در صورتی می تواند ماتو تن کند که توی ماشین کسی باشد. آرایش ملایمی دارد ولی کافی نیست. با اینهمه مرزهای جنسیتی ماتو اولین و مهم ترین پوشش دختر ایرانی است. می توانی دختر باشی و آرایش نکنی اما ماتو باید باشد. با آرایش یا بی آرایش.

از سایه می پرسم در تمام این یک سال چه چیزهایی به خانواده اش گفته تا راضی شان کند؟ سایه منطقی ترین حرفی را تکرار می کند که یقین دارم تا به حال به تعداد موهای پر پیچ و تاب سرش تکرار کرده ، "بارها گفتم، بهتر نیست صاحب یک دختری باشید که واقعا یک دختر است و از دست جنسیت اش فرار نمی کند؟ یا می خواهید پسری داشته باشید که اصلا خودش را پسر نمی داند. من الان واقعا هیچ چیز نیستم. نه پسر و نه دختر و این را نمی فهمم چرا قبول نمی کنند." شازده کوچولو را در خانه می بینم که بعد از این استدلال به انگشت اشاره ای نگاه می کند که در اتاقش را نشانه رفته. بعد از یک سال جنگ نافرمام آیا طبیعی ترین اتفاق فرار و بزرگ ترین آرزو تغییر جنسیت نیست؟

بازتولید مردسالاری در بطن قربانی

وقتی صحبت های "سایه" به دوست و همبسترش می رسد اتفاق عجیبی می افتد. شوکه می شوم. اصرار نظام مردسالار بر نقش های غیر انسانی جنسیتی از شازده کوچولو های زیادی سایه های تنها ساخته. بد فهمی و ناهمی ها همه نشان از پیروزی این دیو مهیب دارد که اولین و بیشترین قربانیان آن زنان، و پس از آن اقلیت های جنسی اند. سایه می گوید: روی روابط من حساسیت بالایی دارد. در این مدتی که با او دوست هستم همه ی روابط من را کنترل می کند. حتی چند روز پیش می گفت که باید پرینت مکالمات موبایل ام را ببیند. البته من ناراحت نیستم چون فکر می کنم این حساسیت ها نشانه ی علاقه ی شدید اوست و گاه از اینها لذت می برم. بازتولید نظام مردسالار در روابط کسانی که سهمگین ترین ضربات را از آن خورده اند نشانه ی کامل ناآگاهی اجتماعی بسیاری از اقلیت های جنسی است. واقعیت این است که زیر تحمل چنین فشارهایی انرژی برای کسب آگاهی و انگیزه برای مبارزه ی اجتماعی باقی نمی ماند. سایه هم وقتی می پرسم آیا فکر نمی کند که برای تغییر این شرایط باید مبارزه کند، می گوید، "من تنها برای خودم و تا روزی که دختر شوم مبارزه می کنم و بعد از آن ضرورتی ندارد که بجنگم." اغراق در رفتار جنس مخالف بعد عمیق تر خود را در پذیرش سنتی ترین نوع روابط بروز می دهد. دختران ترنس بیش از یک پسر عادی نسبت به زنان حساس هستند. با لحن خشن تری حرف می زنند. پرخاشگرترند ... و پسران ترنس تا حدی در رفتارها و افه های زنانه اغراق می کنند که کمتر دختری را در این کاراکتر می توان دید.

محدودیت، جذابیت توصیف ناپذیری می سازد.

خیابان های ایران ، تونل های وحشت

روزنامه با نسیم داغ تابستان ورق می خورد. حقوق بشر دوباره خودش را نشان می دهد. این کلمه اما از روزی که آن دریای صداقت را دیدم معنی اش را برای همیشه از دست داد. مسبب آشنایی من با این حس تازه، شازده کوچولو بود، سرزنده و بسیار صادق. با لبخندی به لب و چشم‌هایی که مثل چشم یک بچه ی نخس می درخشید و شیطان بود، خونسردانه چیزهایی می گفت که ویران شدم. خانه که رسیدم تشویش بودم، سرتا پا. بغض بود که نمی گذاشت بلند تر نفرین کنم خودم و همه آدم‌هایی را که سال‌ها حقوق بشر را ورد زبان مان کرده بودیم بی آنکه یکبار به حرف‌های این رفیق تازه یافته بخوابیم گوش دهیم.

من ویران می شدم و او روبروی من آرام آرام از عادی‌ترین اتفاقات روزانه ی ترنس‌ها در ایران می گفت: خانواده‌ها که اولین مشکل هستند. بچه‌هایشان را بدون اینکه بفهمند مشکل از کجاست طرد می کنند یا حتی خیلی از ترنس‌ها توسط خانواده‌هایشان به قتل می رسند تا آبروی خانواده نرود. مشکل بعدی مشکل مالی بچه‌هاست. خانواده حمایت مالی خود را قطع می کند و اگر یک ترنس بخواهد تنها زندگی کند امکان کار ندارد. هیچ کارفرمایی یک ترنس را استخدام نمی کند، هیچ کارفرمایی برای هیچ نوع کاری. اینجا دیگر مقاومت در برابر تن فروشی سخت می شود. حالا به فرض این مشکل هم نباشد، رفتار مردم با یک ترنس توهین آمیز است؛ تحقیر، و بدترین و رکیک‌ترین فحش‌هاست.

ادامه ی ماجرا یک خاطره است که شازده کوچولو تعریف می کند: یک شب با هم رفته بودیم شهرک غرب. آخر شب بود و ما هم آرایش داشتیم. نمی دانم چطور شد که دوره مان کردند و هی به تعداد آدم‌ها اضافه شد. ما دو تا مانده بودیم بین جمعیتی که داشت هو می کشید و فحش‌های بینهایت زشتی می داد. جمعیت زیادتر می شد و ما حتی نمی دانستیم چطور باید فرار کنیم. اوضاع به قدری وحشتناک شده بود که برای یک مسیر کوتاه دوازده برابرکرایه ی همیشگی پول تاکسی دادیم.

و باز هم: خیلی از ترنس‌ها وگی‌ها اصلاً امضا کرده ایم و تعهد داده ایم که فلان پارک یا فلان پاساژ و یا حتی فلان خیابان نرویم. هی می گوید و انگار حواس اش نیست که دارد چه می کند با آن همه باور من. وقتی صحبت به بسیج و نیروی انتظامی می رسد همه چیز رنگ فاجعه به خود می گیرد. می گوید: حالا مردم و فحش‌هاشان قابل تحمل است. آنقدر که ترنس‌ها وگی‌ها از پلیس و بسیجی‌ها می ترسند از کسی نمی ترسند. این‌ها که باید حافظ امنیت ما باشند بدتر و وحشتناک‌ترند. ما را دستگیر می کنند و به بهانه ی گرفتن تعهد به پایگاه‌هایشان می برند و درست در همان جا بدترین و وحشیانه‌ترین تجاوزها را می کنند چون فقط اینها هستند که با مصونیت کامل می توانند تجاوز کنند و به کسی هم پاسخگو نباشند. نیروی انتظامی در پاسخ به شکایت یکی از ترنس‌ها که به او توسط پنج پلیس نیروی انتظامی تجاوز شده بود گفته که مگر شما برای همین با آرایش و این سرو وضع بیرون نمی آید؟

دل‌م می خواست بگویم که کمی صبر کن تا نفس بکشم که باز ادامه داد: بعد از ریاست جمهوری احمدی نژاد وضع خیلی بدتر از قبل شده. هر شب در خیابان کالج که معمولا ترنس‌هایی که تن فروشی می کنند آخر شب آنجا می ایستند، عده ای با موتور و لباس شخصی با چفیه به گردن هر کسی را که بگیرند با چاقو می زنند. یک دعوای ساختگی راه می اندازند و بعد چند نفری با چاقو به جان اش می افتند و همانطور زخمی رهاش می کنند.

دزدیدن ترنس‌ها هم یکی از رایج‌ترین اتفاق‌هاست.

حالا خودتان را جای یک ترنس بگذارید که چنین قربانی ای باشد، خانواده هم که آن باشد، مردم هم که خب تنها دهانی اند انگار برای فحاشی، و مأموران امنیت هم خود متجاوزانی چنان.

باور کردم وقتی که می گفت، "هر وقت هر کدام از ما همدیگر را می بینیم خیلی به ملاقات بعدی امید داریم. همیشه فکر خودکشی در سر اکثر ترنس‌ها وگی‌ها وجود دارد."

تیغی در دست جلاد

تمام مصیبت‌های قانونی و اجتماعی یک سوی ماجراست که می شود با امید تغییر جنسیت به رفع آنها هم امیدوار بود. اما این بازی فاجعه بار گویا تا اناق عمل هم باید ادامه داشته باشد.

امکانات روان درمانی و روانکاو به قدری محدود است که گاه دانش بیمار بر دانش روانکاو و روانپزشک اش هم می چربد. این خلا تا آنجا پیش می رود که بیمار بعد از عمل و مقاومت چند ساله درست پشت درهای اتاق عمل به فکر خودکشی بیافتد. با اینکه ترنس ها با مشکلاتی کمتری به نسبت دیگر اقلیت های جنسی در حوزه ی دولت مواجه اند(که آن نیز در اثر تلاش هایی بود که "روح الله خمینی" را وادار به امضای برگه ای کرد که یک مرد تغییر جنسیت دهد) اما با این وجود هیچ یک از خدمات درمانی دولتی، از جمله بیمه ی درمان، شامل ترنس ها نمی شود.

هزینه ی جراحی در ایران بین چهار تا شش میلیون تومان است که دولت تنها کمتر از یک چهارم این هزینه را به عنوان وام پرداخت می کند.

با فرض حل تمام این مشکلات، جراحی انجام می شود. جراحی ای که به زعم بیماران به یک سلاخی نزدیک تر است. دانش پزشکی معروفترین جراح ایرانی در حدی است که نتیجه ی اغلب جراحی های او عوارضی است چون عفونت، و از دست دادن قوه ی جنسی. آخرین بیمار او زیر عمل دچار اختلال شده و مجری ادرار و مدفوع او عوض شد.

بیماران ایرانی که در ایران، و بعد از تلاشی همه جانبه موفق به عمل می شوند، باید آرزو کنند که مثل اغلب عمل کرده ها مجبور نباشند تا چهار برابر هزینه ی اولیه را تامین کنند، تا بتوانند بعدا در کشوری چون تایوان عوارض سلاخی اول را از بین ببرند. شرایط بد کار را چنان به استخوان ترنس های ایرانی رسانده که می گویند حاضرند هزینه ی تحصیل یا دوره ی آموزشی او را خود تأمین کنند تا این پزشک ایرانی پا از مرزها بیرون بگذارد و دانش خود را نو کند.

یکی از بزرگ ترین و خطرناک ترین عوارض این فقر دانش پزشکی، جراحی بی دلیل هموسکسوال هاست. طبیعی است با وجود عدم آموزش های اجتماعی و نبود تشکیلات قانونی در کنار فقر روانکاو و پزشک، هر همجنسگرایی خود را ترنس بداند و حتی پیکر خود را به دست تیغی بسپارد که صاحب آن آگاه تر از خود او نیست. اینها تمام اطلاعاتی بود که که دوست تازه یافته ام می داد.

او هنوز شک دارد. ترنس است؟ یا گی است؟ در آخرین مراجعه اش به روانکاو این را پرسیده و پاسخ خنده داری شنیده: خیلی هم خوشحال باش که اینطوری هستی. حالا چه کار داری که هومو هستی یا ترنس. برو هر طور که خواستی حال کن. می گوید از جنسیت خودش راضی است و نمی خواهد زن شود. در کنار تردیدها، به گی بودن خودش باور دارد. من مطمئنم که دانش او صد بار به دانش آن روانکار می ارزد.

این قصه تمام نمی شود

تمام آن بغض و کینه را با خودم حمل می کنم. منتظر کسی حرف حقوق بشر را بزند تا بپرسم وسط و پپرسم نظرش درباره ی اقلیت های جنسی چیست. از آن روز تا به حال در هیچ بحث دیگری شرکت نکرده ام. از میان آن خیل عظیم مدافعان حقوق بشر یک همراه یافته ام. از دختری حرف می زند که جنسیت خودش را باید در مذهبی ترین شهر ایران و در سنتی ترین مدل خانواده ی ایرانی انکار کند، "از اول دخترانه رفتار نمی کرد و همه هم به نوعی تشویق اش می کردن. تا اینکه بزرگ تر شد و حالا سال هاست سینه هاشوا سفت می بنده. خانواده اش تا چند وقت پیش امیدوار بودن که هوسی است و از سرش می پره. تا اینکه عاشق یک دختر شد و سکس او لو رفت. فشارها بیشتر شد تا چند ماه پیش که گفت می خواد عمل کنه. دعواهای لفظی به کتک کاری کشیده و با اینکه بچه خیلی باهوش و درس خوانی بود ترک تحصیل کرد. یکی از دلایل مدرسه رفتن منظم او، بودن در کنار دخترها بود و استخر و کتابخانه و خلاصه هیچ جمع دخترانه ای را از دست نمی داد. حالا که ترک تحصیل کرده به شدت افسرده شده و احساس می کنم دور تازه ای را شروع کرده. یعنی از زمانی که حرف جراحی جدی شد برخوردارها به قدری خشن شد که له شد. همه آن تشویق ها تمام شد..."

یادم افتاد شازده کوچولو هم همین یکی دو ماه پیش از تحصیل در دانشگاه انصراف داد. این را می گفت و تأکید می کرد که اکثر قریب به اتفاق ترنس ها مجبور به ترک تحصیل می شوند.

بوی خون

ساعت پنج صبح است و این گزارش را تمام می کنم. هوا گرگ و میش است و گرفته. شازده کوچولوی من حتما تنها در اتاق اش خوابیده و من دارم فکر می کنم به تن بی جان و خون آلودی که تا به حال مأمورهای شهرداری یا آگاهی از خیابان کالج برده اند. دارم فکر می کنم به دهانی که طعم سیانور را برای اولین و آخرین بار می چشید. فکر می کنم به سینه های بی فرم آن دختری که حالا خوابیده و دارد خواب عشقبازی با دختری را می بیند که دوست اش دارد عاشقانه . سپیده زده و من قسم می خورم دیشب کسی در این سرزمین سلاخی شده. بوی خون می آید. روزنامه افتاده زیر پایم. گرم شد پایم. از تیترا "حقوق بشر در ایران" روزنامه خون می ریزد.

اصفهان. خیابان عباس آباد

برای مریم مجنون



چه بادهایی از سر چنارها گذشته است
چه بادهایی از سر
برسر چنارهای عباس آباد گذشته است
چه ها بر سر چنارهای عباس آباد گذشته است.

برفراز ما

باد

از چنارهای عباس آباد می گذرد

درخت به درخت

روز به روز

شب به شب

مرگ به مرگ.

اگر این روسری لعنتی نبود باد موهایت را به هم می ریخت

هرچه بادآباد

لبه های را می بوسم

چشمها بسته است

طعم دریا در دهان

صدای بادهایی

که می گذرند بر سر ما و چنارهای عباس آباد

درخت به درخت

سینه به سینه

دم به دم.

آرش اخوت

مرداد 84

غریب‌زدگی با قرن بیستم به حرمسرا(ها)ی ایران وارد شد درهای اندرونی/ بیرونی را وا کرد به روی خیابان به روی خانه. خانه های کوچک دو سه اتاقه با حیاط کوچکی که در ندردشت نبود. و به خانه هایی که روی سر خانه ای دیگر بنا شدند- آپارتمان- بی حیاط. و صدای پا و نفس را از اتاق به اتاق از زمین به سقف به زمین منعکس کردند.

پیش از آنکه در نیمه ی اول قرن پای قانون تنظیم خانواده به میان آید اساس خانواده با اعضای جدید تنظیم شد. جمعیتی که ساکنان حرم بودند رفتند. ساختار حرمسرا که یک مرد، چند زن، چندین معشوق را در خود جا می داد، جای خود را به ساختار خانه که جا فقط برای یک مرد یک زن داشت، داد.

زن از خلوت اندرون و ملاقات ماه به ماه بیرون آمد شریک هر شبه ی روزمره ی شوهر شد.

حرمسراها که به فراموشی سپرده شدند، حضور دائم ساکنان حرم در زندگی روزانه ی ساکنان خانه به فراموشی سپرده شد. عشق، و لذت، که در ساختار حرم با دست و دلبازی نثار معشوق ها می شد، در خانه، جای خود را به احترام(!) به زن داد، احترام به کد/بانویی که وظایفش با تنگ شدن دیوارهای خانه مضاعف شده بود.

زن حرمسرا که پیش از آن آغوش ازدواج را با دیگرانی تقسیم می کرد و وظیفه ی اصلی اش تولید مثل و اداره ی امور معیشت بود، در جریان گذار، ناچار به حضور تمام وقت در بستر تن داد و رل معشوقه را در کنار رل کدبانو به دوش گرفت. اما تجربه ی همسران برای بازیگری نقش معشوق/ ه کمتر از یک قرن است.

مشکل اما این نیست؛ آن است که مردان و زنانی که تا همین یک قرن پیش در هزارتوهای حرمسرا فقط ساعتی از شبانه روز را با مخالفان جنسی خود می گذراندند، حالا خصوصی ترین لحظات زندگی‌شان در حضور جنس مخالف دست می دهد. دیگر دست لطیف زنانه در نقش ندیمه و پرستار و دایه و کنیزک گلاب به تن خانم نمی مالد، موی خانم را نمی بافد، سر خانم را روی سینه نمی گیرد، سینه اش را در دهان خانم نمی گذارد. حالا خانم خود پیراهن از تن به در می کند و به رختخوابی می رود که هر شب هر شب مرد در آن محتاج تخلیه است.

گذار از حرمسرا به خانه مردها را نیز از لذت عشق/ ورزیدن باز داشته است. عشق مردان در ساختار حرمسرا نثار مردان می شد. تن زنان مزرعه ای بود آماده ی شخم خوردن، تن مردان سروی روان برای در بر کشیده شدن. هم صحبتی زنان با مردان از دره ای بلندتر از عدالت اجتماعی باید ببرد تا به هم‌صحبتی بیانجامد. برای مردان، حوزه ی فعالیت زبان زنانه به اطراف اسافل اعضای مردانه محدود می شود، به جانب گوش اگر برود، لذت نه، غلغلک می دهد. شور مدرنیته در کشاکش استبداد، و فرهنگ نصفه نیمه ی وارداتی، تجدد را در زندگی آپارتمانی و ازدواج کارت پستالی یک مرد یک زن دو پسر یک دختر دانست. هم رسم گذشته را در شتاب به سوی آینده جا گذاشت، هم از امروز و درگیری روز جهان غرب با مفاهیمی چون چندصدایی در کنار هویت فردی غافل ماند. سردرد مزمونی که تجدد و فرنگی مآبی و روشنفکری و قوانین حمایت خانواده نمی توانند درمانش کنند، دگرجنسخواهی اجباری در قالب خانواده ی تک همسری است. قرن بیستم هوس دموکراسی را در معنای عدالت اجتماعی به ایران آورد، همزمان دیکتاتوری دگرجنسبازی را نیز بر همجنسگرایی سنتی شرقی وارد آورد.

در طول صد سال گذشته فرهنگ مردانه که همصدا با مولانا و سعدی و عراقی به موی و میان و منش مردانه عشق ورزیده، حضور زن را، نه در ابعاد قابل تحمل اندرونی بیرونی، بلکه در تنگنای نفسگیر تک همسری تحمل کرده. اعتراض به استبداد دگرجنسبازی در میانه ی سلطنت محمدرضا شاهی شروع شد و تحصیلکردگان فرنگ و هنرمندان راه بازگشت به روابط نوستالژیک گذشته ی نزدیک

را این بار در موج نمایش هنری جنبش همجنسگرایی غرب یافتند. ادبیات معاصر، برخلاف ادبیات کلاسیک، و شاید به عنوان نشانی از قطع رابطه با سنت، همجنسگرایی را انکار کرد. شیوه‌ی همجنسگرایی، با وجود تداوم تنهایی مطلق شاعران و نویسندگانی که عشق را فقط و بناچار در آغوش جنس مخالف جستند، و نیافتند، همچنان انکار شد. رابطه‌ی عاشقانه میان عاشق، و معشوقی که از جنس مخالف است، یک نقطه‌ی اوج دارد، و آن اولین، و اولین بار کامیابی است، و پس از آن، این رابطه، که ناچار باید از هیجان مرزهای ناشناخته‌ی تن بگذرد به مسیر تفاهم تن‌ها بیفتد، قطع می‌شود. تفاهم شاید فقط در تلاقی تن و ذهن دو جنس همگون ممکن باشد، و شاید فرهنگ شرقی ایرانی که در زمینه‌ی هم‌آمیزی اجتماعی زن و مرد بی‌سواد است، نیاز به تجربه‌ی بیشتری در فضای دموکراسی داشته باشد تا زن‌ها و مردها با حوصله تن و ذهن یکدیگر را "ملاحظه" و "مطالعه" کنند و بی‌نیاز از دخول عجلانه‌ی چیزی در چیزی راه‌های حضور در تن یکدیگر را پیدا کنند. تا آن زمان، زمان درازی در پیش است و تنها چاره در حال حاضر تن دادن به دموکراسی جنسی است. رهبری اهداف اقلیت‌های جنسی، که پیش از انقلاب به زندگی خصوصی روشنفکران و هنرمندان اکسنتریک محدود می‌شد، بعد از انقلاب به دست عامه/مردم افتاد. روشنفکران در حمایت از این جنبش کوتاهی می‌کنند. تمرین دموکراسی در ایران بدون به رسمیت شناختن رابطه‌ی دموکراتیک اعضای جامعه، به رسمیت شناختن حقوق اقلیت‌ها، اقلیت‌های جنسی راه به دموکراسی واقعی نخواهد برد. وظیفه‌ی کسی که زیستن در فضای آزادی را به استبداد ترجیح می‌دهد آن است تا حداقل و در اولین قدم چشم خود را به روی واقعیت موجود جامعه باز کند؛ در قدم اول جزء جزء این حضور همگانی را ببیند؛ برای حفظ تمامیت، حضور اجزا را اذعان کند.

ادبیات همجنسگرایی ایران معاصر بسیار جوان است. جوان تر از ادبیات زنانه‌ی فارسی. اما به همان اندازه نیاز به آزادی بیان دارد.



عجیب نیست که اولین بار در ادبیات معاصر در شعری به حضور بی‌بروبرگرد همجنسگرایی در بستر جامعه‌ی ایرانی بر می‌خوریم سروده‌ی زنی که برای اثبات حضور خود، که حضوری چشمگیر نیز هست، جنگیده. زیبا کرباسی که هم غزل سرود، هم رباعی، هم به ترکی می‌نویسد هم به فارسی، و شعرش از نمونه‌های نو شعر معاصر است برای حضور "زن زیبا" در بخش تولید ادبیات جدی جنگید، و برد. عجیب نیست که اولین بار ذهن سالم زنی که برای حق زیبا بودن، و با استبداد صدای مردانه، و با انحصارطلبی زبان فارسی، و با سلطه‌ی اخلاقیات می‌جنگد، بی‌آنکه قصد اثبات حضور همجنسگرایی در محیط ایرانی را داشته باشد، در **کلاژ 4** و با لحنی باری به هرجهتی، حضور بی‌بروبرگرد همجنسگرایی را اثبات می‌کند. در این شعر که کلاژیست از جنگ‌های مضاعف زیبا، کلمه‌های شعر، و چینش کلمات، در میانه‌ی یک عشق‌بازی پرشور با مرد، فرهنگ مردسالار را به مسخره می‌گیرد، زیر ضربه می‌برد.

بکوب بکوب نا پارگی ام بکوب ---

بیا تو توبیا

تو

من سن سیزی ترم ا لرم سن سیز من

به مرد اجازه‌ی آمیزش می‌دهد فرهنگ مردسالاری را از آغوش خود تبعید می‌کند. زیبا کرباسی همجنسگرا نیست. اما از حضور همجنسگرایان با خبر است، انکار نمی‌کند.

رختخواب من درست بر عکس دلم کمی کوچک است
برای شما اینجا با من تنها یک نفر جا می گیرد
آن هم از جنس مذکر یعنی مرد

گاهی، در برهه هایی خاص از مبارزه برای کسب حقوق، ما به همین حد از دیده شدن قانعیم.

کلاژ 4 از مجموعه کلاژ های 1 تا 13 گرفته شده است. این قطعه اول بار در سایت مجله ی شعر منتشر شده است.

زیبا کرباسی

کلاژ 4

ما بزرگ شده ایم و هر چه در جهان با ما بزرگ
اما نمی دانم چرا وقتی عشق می تپد اینگونه ناگهان به رسم نوجوانی شانزده ساله می تپد
دیوانه می تپد و تپانچه ی خالی اش را مدام سوی من شلیک می کند
خالی و من خالی
هری می ریزم و هی هری و هی فرو..
ما بزرگ شده ایم و هر چه در جهان با ما بزرگ

و هر چه در جهان در من حنّاق می شود انگار
وقتی هنوز از صدایی خالی اینچنین دلم می لرزد

هر جا کمی داغ می شوم دستی بلند می شود شلیپ از پشت بر پشتِ سرم می کوبد و سرم تا سینه خم می شود که مهربان ترین
سینه همین است

دستی دیگر هم دست و پایم را که ولنگ و واز و ولخرج و بی فرار سودا بییده بود فوری جمع می کند می گذاردش جایی که جایش
همین جا اینجاست در آغوش امن خودم زیبا!

حرف اول را نگفته حرف آخر را زده ایم!

و باز چشم‌هایم را که بسته بودید و هلم می دادید

به سوی به سوی به سوی...

بچرخ! این یکی پایت را بلند کن! آن یکی را ببند! کمی بیشتر! کج! راست! آها برگرد! کمی کمرت را خم کن! نه بالا بده بیشتر!

کمی پایین

بیا آها!

بکوب! تو بکوب! تا پارگی ام بکوب! تا ته استخوانم شاید

این نشد يك دور دیگر تو بیا رو! یا از بغل این کمی بهتر است

بیا تو تویا

تو

مَن سَن سِزَنی نَرَم اُ لَرَم سَن سِز مَن

مَن سَن سِز مَن سَن مَن

حرف اول را نخوانده حرف آخر را خورده ایم

رختخواب من درست بر عکس دلم کمی کوچک است برای شما اینجا با من تنها یک نفر جا می گیرد آن هم از جنس مذکر یعنی

مرد بی پرو برگرد!

حالا ای دُر دانه دانه از تبار خود و خودی تر از خود

عزیزترین آفریده ام از جنس کهنه ی آتش

دیدي! اینجا هم تبعید را برگزیدی این جهان و این همه سوراخ!

جز خانه ی تو هر جای همه جای دنیا خانه های توست

تا حتی نامت را فراموش کنی

زیبا خدایی که رازش را تنها یک بار با تو در میان گذاشت

دیدي؟! سربه راهی به ما نمی آید

حرف اول جیغ حرف آخر جفجفه

بلعیده ایم همه را

ما بزرگ شده ایم و هر چه در جهان با ما بزرگ

اما چه کمیم و چه کوچکیم هنوز

دانه ی بارانی که دُر دانه شد می داند

ادبیات جنبش همجنسگرایی ایران معاصر، جوان است، بسیار جوان. اما پر کار است. پر از تصویر های تازه پر از معنا های تازه. بدون حضور این صدا ادبیات محکوم به سیاه/سفیدی خواهد بود. زبان زنانه، ظهور حضور زبان زنانه(!) در دهه های اخیر نه تنها راه را برای حضور آدمیزاد مرد (نه مردسالار) در جامعه باز کرد، زمینه را برای ظهور رنگین کمانی ذهن و تن همجنسگرا دوجنسگرا دوجنسگونه آماده کرده. نشریات جنبش همجنسگرایی سال هاست به این ادبیات زیرزمینی خوش آمد گفته اند. چراغ، با دستی در کار سازمان دادن جنبش، دستی در کار فراهم آوردن عرصه ای پیشرو برای فرهنگ ادبی چندصدایی، بهترین این قطعه های شعر و نثر جامعه ی همجنسگرا را در بخش ادبیات نشریه معرفی می کند. چراغ در نظر دارد شاهد رشد این بخش از ادبیات معاصر باشد. ادبیات همجنسگرا، در قدم های اول خود، به فاشگویی می پردازد. تکنیک لازم و غالب در این ادبیات، درگیری با زبان نیست، درگیری با ذهنیت مخاطب است. ساده گویی، صراحت، روشننگری از خصوصیات این ادبیات است. شاعر همجنسگرا، با مخاطبی که نه اسم او را می داند، و نه مایل به دانستن اسم اوست، روبروست. شاعر همجنسگرا، در قدم اول، خود را با شعر خود به مخاطب خود، که جای او را در خانه تنگ می خواهد معرفی می کند. سلام. من این ام که می بینید. مرا ببینید. من شما را می بینم. آرشام، مثل دیگر قطعه نویسان همجنسگرا، به همین اولین چیزی که از او گرفته شده است می پردازد، به هویت همجنسگرای شاعر. و عشقی که حق حضور ندارد. عشق شاعر به فرهاد.

آرشام پارسی

فرهاد و مجنون

نه!

پرده را از دنیا بر می دارم

پرده دری می کنم

فریاد می زنم

این جا دو مرد برهنه هم آغوش اند

نمی ترسم

شرمی ندارم

من اینم

من مَرَدَم

تو مجنونی

اما

این بار

فرهاد لیلی است

عریانم

چشمانم عریانیت را می جوید

عریان شو

می خواهم تو را ببینم



ببوس

بوسیدن مرد بهانه نمی خواهد

مرد باش و ببوس

من بی بهانه عریانم

بی حجابی را دوست دارم

ما هم آغوشیم

ما قصه نمی سازیم

ما قصه نمی خواهیم

هستیم

شاید قصه بسازند

پس

باز

هم

هستیم

من مَرَدَم

تو مَرَدی

ما برهنه ایم

ما هم آغوشیم

فرهنگ کسراپی

دیگر به من نمی گویند شمسی. نه آدامس می جوم و نه می گذارم سیگار گوشه ی لبم دود شود، و نه دیگر پیراهن آبی گلدارمامان دوز تنم می کنم.

من خورشید هستم و در بانک، بخش کارگزینی کار می کنم. حقوق خوبی می گیرم، لباس های زیبا و خوش دوختی می پوشم، ورزش می کنم، پوست نرم و لطیفی دارم، خوش اندامم با پستان هائی سفت و درشت، موهای سیاه و بلند تا روی کمرم، باسنی خوش تراش و ساق پائی ورزیده و خانوم خودم هستم.

آن بیژن خان هم با آن کروات و کت و شلوار سفارشی اش از ایتالیا و عطر و ادکلن و گردنبند طلائی و کلید ماشینش، دیگر نمی تواند مثل آن سال ها برایم قیافه بیاید.

حالا آدامس می جود، می گذارد سیگار گوشه ی لبش دود شود و زیر پیراهن و شورت آبی گلدار مامان دوز می پوشد. خیلی هم ترسو است. از سایه ی خودش هم می ترسد و صدایش می زنند سید جوادی.

📌 کمیسیون مشترک دفاع از حقوق اقلیت های جنسی ایرانی

پس از تلاش های مستمر و رایزنی های جمعی، «کمیسیون مشترک دفاع از حقوق اقلیت های جنسی ایرانی» از روز دوشنبه، ۱۹ تیرماه ۱۳۸۵، با انتشار بیانیه ای رسماً شروع به فعالیت نمود. هدف اصلی این کمیسیون اتحاد و همسوسازی فعالان جنبش همجنس گرایان ایرانی، تنظیم و برپایی برنامه ها و ارائه ی راهکارهای مشترک می باشد. افراد حاضر در کمیسیون در حال حاضر ۱۱ نفر می باشند و از آنجا که لازم است از نظرات و پیشنهادات دیگر فعالان و صاحب نظران جهت تقویت کمیسیون استفاده شود و یا نظرات و راه کارهای دیگر فعالین جنبش همجنس گرایان توسط کمیسیون دریافت گردد، وبلاگی به همین هدف تهیه شده است. خوانندگان وبلاگ می توانند بدین وسیله در جریان آخرین خبرها و تصمیم گیری ها قرار بگیرند و نظرات و راهکارهای پیشنهادی خود را در بخش نظرات وبلاگ درج کنند. این نظرات توسط مسئول وبلاگ یادداشت شده و در جلسات کمیسیون مطرح خواهد شد.

بیانیه اعلام موجودیت کمیسیون دفاع از حقوق اقلیت های جنسی ایرانی

بدین وسیله تشکیل "کمیسیون دفاع از حقوق اقلیت های جنسی ایرانی" را به اطلاع عموم می رساند. با توجه به نابرابری و بی عدالتی جنسی حاکم و سرکوب اقلیت های جنسی در کشور و با توجه به جو سانسور شدید و ممانعت از طرح هرگونه گفتمانی، همکاری فعالان امر روشنگری جنسی و هماهنگی فعالیت های مختلف و پراکنده در جهت عدالت جنسی اهمیت دوچندان می یابد. با توجه به این مهم از مدتی قبل فعالان حقوق همجنسگرایان ایرانی و دیگر علاقمندان در مورد همسو کردن فعالیت های خود به بحث و گفتگو پرداختند. نتایج این مشورت و رایزنی ها منجر به تشکیل کمیسیونی برای دفاع از حقوق اقلیت های جنسی ایرانی شد.

هدف از تشکیل این کمیسیون دفاع از حقوق اقلیت های جنسی و مقابله با تبعیض و سرکوب اعمال شده علیه این گروه اجتماعی است و از آنجا که اعضای این کمیسیون از فعالان حقوق همجنسگرایان و دیگر اقلیت های جنسی می باشند، خود را موظف می دانند با رعایت تمامی قوانین حقوق بشر در دفاع از اقلیت های جنسی بکوشند. برخی از مهم ترین اهداف این کمیسیون بدین شرح است:

الف) تلاش در جهت کسب برابری حقوق، و رفع تبعیض از اقلیت های جنسی ایرانی
ب) تلاش برای بهبود شرایط زندگی اقلیت های جنسی در ایران

لازم به گفتن است که فعالیت این کمیسیون به صورت غیر حزبی و تشکیلاتی می باشد؛ این کمیسیون فارغ از هرگونه جهت گیری مذهبی یا قومی است.

بدیهی است که این کمیسیون نیازمند راهنمایی و همکاری طیف های مختلف جامعه ی همجنسگرا و دیگر اقلیت های جنسی معتبر و دیگر اقدشار جامعه بوده تا بتواند عملکردی مثبت در کارنامه ی خویش ثبت کند.

اینک تشکیل این کمیسیون را به اطلاع عموم رسانده و اعلام می داریم که کمیسیون فعالیت خود را از تاریخ 19 تیرماه 1385 برابر با 10 جولای 2006 آغاز کرد.

در صورت تمایل نظرات و پیشنهادات خود را جهت پیشبرد اهداف کمیسیون به آدرس ایمیل co@pglo.net ارسال کنید و یا در وبلاگ www.colgbt.blogfa.com نظراتتان را بنویسید.

توضیح: منظور از اقلیت های جنسی این سه گروه می باشند: همجنسگرایان (Homosexual)، دوجنسگرایان (Bisexual) و دگرجنسگونگان (Transgender)

اعضاء کمیسیون به ترتیب حروف الفبا:

شادی امین، فعال جنبش زنان، جنبش همجنس گرایان
نیلوفر بیضایی، فعال حقوق بشر، کارگردان تئاتر
آرشام پارسی، دبیرکل سازمان همجنسگرایان ایرانی
پدرام، نماینده ی گروه هومان
سپنتا، نماینده ی ماهنامه دلکده
مهشید راستی، فعال حقوق بشر، حقوق زنان
صبا راوی، دبیر حقوق بشر سازمان همجنسگرایان ایرانی
شاهرخ رئیسی، دبیر فرهنگی سازمان همجنسگرایان و سردبیر نشریه چراغ
ساقی قهرمان، شاعر و نویسنده
نیما اسکورچی، نماینده ی خبرنامه بیداری
واراند، نماینده ی مجله ماها

🏳️‍🌈 کنفرانس جهانی حقوق بشر اقلیت های جنسی

کنفرانس جهانی LGBT Human Rights در حاشیه اولین جام جهانی همجنسگرایان در مونترال کانادا در اواخر ژوئیه سال جاری برگزار خواهد شد. این کنفرانس که از روز چهارشنبه بیست و ششم ژوئیه به مدت چهار روز دایر خواهد بود شامل پنج بلوک آموزشی می باشد (Work shop block) که هر کدام 40 گروه همزمان را شامل می گردد و در کل 200 کارگاه آموزشی در طول این چهار روز به اطلاع رسانی و بحث و گفتگو درباره وضعیت حقوقی اقلیت های جنسی می پردازند. این کنفرانس موفق شده است که نزدیک به 2000 نفر را به گرد هم آورد تا درباره وضعیت حقوقی همجنسگرایان، دوجنسگرایان و دوجنسگونگان به بحث و تبادل نظر بنشینند. همچنین در پایان این کنفرانس قطعنامه ای به تصویب خواهد رسید که تقدیم به سازمان ملل متحد و کشورهای عضو خواهد شد تا حقوق اقلیت های جنسی را در سرتاسر دنیا برسمیت بشناسند و این همانا میراث کنفرانس مونترال خواهد بود.

برای اولین بار در این چنین کنفرانس های جهانی، ایرانیان نیز حضور دارند. سازمان همجنسگرایان ایرانی به نمایندگی از همجنسگرایان، دوجنسگرایان و دگرجنسگونگان ایرانی در سرتاسر دنیا در این کنفرانس حاضر خواهد شد و از حقوق اقلیت های جنسی ایرانی دفاع خواهد کرد.

کارگاه «حقوق اقلیت های جنسی در ایران» در روز شنبه بیست و نهم ژوئیه از ساعت 11 الی 12:30 بعد از ظهر در بلاک شماره پنج سالن 11B-5 به زبان انگلیسی دایر خواهد شد. این کارگاه به بیان و بررسی شرایط اقلیت های جنسی در ایران می پردازد. نکته محوری این کارگاه شکنجه و قوانین جزایی برای همجنسگرایان ایرانی خواهد بود که توسط سازمان همجنسگرایان ایرانی به اجرا در خواهد آمد.

آرشام پارسی که به تازگی دبیر کل سازمان همجنسگرایان ایرانی گردیده است به اتفاق Benjamin Bradshaw، یکی از مدیران برنامه خود که ساکن امریکا می باشد در این کنفرانس حاضر خواهند شد. همچنین به دعوت سازمان همجنسگرایان ایرانی Scott

Long و Jessica Stern از سازمان دیده بان حقوق بشر در امور اقلیت های جنسی، در بررسی وضعیت اقلیت های جنسی ایرانی، ما را در این کارگاه یاری خواهند رساند.

همچنین در حاشیه این کنفرانس، سازمان همجنسگرایان ایرانی ملاقات های بسیار زیادی را با سازمان ها و گروه های فعال حقوق جنسی انجام خواهد داد و سعی دارد که ارتباطات بین المللی خود را افزایش دهد. شایان ذکر است که از سازمان همجنسگرایان ایرانی دعوت بعمل آمده است که عضو افتخاری شبکه بین المللی فرهنگ همجنسگرایان به عنوان نماینده کشور ایران شود و در حاشیه این کنفرانس در این خصوص بحث و تبادل نظر خواهد شد. گزارش تفصیلی این کنفرانس در آینده ای نزدیک منتشر خواهد شد.

🏠 سفارت خانه بی خبر یا رندی وزارت خانه؟

آرشام پارسی

بارها در ارتباط با اعدام مشهد مطالبی منتشر شده است. یک سال پیش دو نوجوان در شهر مشهد اعدام شدند و داستان های زیادی در رابطه با این دو فرد منتشر شد و هر بار از طرف مقامات دولت جمهوری اسلامی ایران موضوع پیچیده تر و پیچیده تر گردید. جرم های متعدد آنان لواط، لواط به عنف، تجاوز به کودک سیزده ساله، برهم زدن نظم شهر و ... بود که به دلیل انعکاسات جهانی هر کدام به فاصله چند روز بر جرم های پیشین اضافه می شد.

پس از یک سال از گذشت این فاجعه، مراسم یادبودی در بسیاری از شهرهای دنیا برگزار شد. در این ارتباط از رادیو پژواک، که در استکهلم، سوئد مستقر است، گزارش جالبی پخش شد که همگان را شوکه کرد و سؤالات بسیاری را در ذهن ها ایجاد نمود. محمد جواد شریعتی، دبیر اول سفارت جمهوری اسلامی ایران در سوئد، در گفتگو با رادیو پژواک در رابطه با وضعیت همجنسگرایان در ایران چنین گفت: "ما جرمی تحت قاعده همجنسگرایی در نظام قضایی جمهوری اسلامی ایران نداریم و موردی که این تظاهر کنندگان به آن معترض بودند موردی است که قتل کودکی که این دو فرد در مشهد مرتکب شده بودند و بر اساس درخواست اولیای دم حکم قصاص جاری شده است. و بعید است که افرادی تحت عنوان همجنسگرا در سوئد مدافع حقوق قاتلی در ایران باشند." این چند جمله کوتاه معانی زیادی دارد، و گمراه کننده نیز هست. به عبارتی، بعد از یک سال که از اعدام آن دو نوجوان می گذرد برچسب قاتل بودن نیز بر آن ها زده شد. آیا جناب آقای شریعتی هیچگاه به قانون مجازات اسلامی نظری انداخته اند؟ ماده 108، بسیار شفاف اعلام می کند که هر گونه ارتباط جنسی بین دو مرد به عنوان لواط تعبیر می شود (دخول یا تفخیز). آیا واقعا در قانون مجازات اسلامی جرمی تحت عنوان همجنسگرایی تعریف نشده و مجازاتی برای آن وجود ندارد؟ پس چرا روزنامه کیهان از اعدام دو پسر جوان در گرگان به جرم "لواط"، نه "لواط به عنف" که به معنای تجاوز است، خبر داد؟ شاید از دید قانون مجازات اسلامی لواط و همجنسگرایی دو چیز مجزا بوده و ما بی اطلاع هستیم؟ امیدوارم که این چنین باشد و نسخه ی قانون جدید مجازات اسلامی را هر چه سریع تر به انتشار درآورند و به صورتی کاملا شفاف این دو مقوله را از هم جدا کرده و بنویسند که "لواط یا لواط به عنف به رابطه ای" گفته می شود که بدون رضایت طرفین انجام شده باشد. " ما همین جا اعلام می کنیم که از این قانون پشتیبانی خواهیم کرد چرا که ما با تجاوز جنسی مخالفیم و آن را بی شرمانه ترین اعمال بشری می دانیم. اگر این چنین باشد و از دید قانون مجازات اسلامی برای رابطه ی عاشقانه و جنسی دو مرد یا دو زن، که همجنسگرایی نامیده می شود، چه در صورت دخول و چه غیر آن، جرمی منظور نشده باشد، پس باید قدم در مرحله ی بعدی، یعنی قانونی کردن ازدواج همجنسگرایان، که از حقوق اولیه ی انسانی است، گذاشت.

و گر این چنین نیست، چرا دبیر اول سفارت جمهوری اسلامی ایران که نماینده، سخنگو، و رسمی ترین مقام کشور در خارج از

مرزهای ایران است، این چنین سخن رانده شده است؟

اگر این سفارت خانه و دبیر اول آن از قوانین جزایی و شرایط ایران و دولت حاکم بی اطلاعند، آیا صلاحیت نمایندگی کشور ایران را در دولت های دیگر دارند؟ آیا می توانند در رابطه با مسائل مهم روز که به انرژی هسته ای و قطعنامه های تهدید آمیز برمی گردد، موضع گیری مناسبی داشته باشند؟ یا با این اظهار نظرهای ناآگاه سعی در به راه اندازی جنگ و خونریزی و قتل عام مردم ایران را دارند؟ اگر تحریم و جنگ و خونریزی به راه افتد، چه کسی مسئول آن است؟ آیا غیر از این نمایندگان و کارکنان سفارت خانه ها، کسی در پای میزهای مذاکره حاضر خواهد شد؟

اما چنانچه نمایندگان ایران به درستی و بر حسب استانداردهای بین المللی انتخاب شده اند، پس بی اطلاع از قوانین کشور و شرایط اجتماعی نیستند؛ چرا این چنین جرم های اعلام شده ی این دو جوان بنا به مصلحت وقت بارها تغییر می کند؟ اگر مردم کوچه و خیابان بی مسئولیت چیزی را بگویند، بر آنان حرجی نیست چون آنقدر مشغول کشیدن بار مسئولیت زندگی طاقت فرسایشان هستند که فرصت پیگیری اخبار را هم ندارند، چه رسد به اظهارنظرهای دانشمندانه. اما سخنی که بر زبان یک مقام حکومتی رانده می شود مورد استناد قرار می گیرد و مسئولیت آن نه تنها به آن نماینده بر نمی گردد بلکه کل حکومت ایران مسئولیت آن را به عهده خواهد داشت؛ در انتخاب این سفیران دیگر "میزان بودن رای مردم" مطرح نبوده است. از این چند حالت خارج نیست: یا ما (که توسط همین قانون مجازات می شویم) از قانون مجازات اسلامی خبر نداریم، یا سفیران و نمایندگان ایران از قوانین کشور متبوعشان خبر ندارند، و یا وزارت خانه رندی کرده است تا باز هم داستان دیگری ابداع کند؟

📌 کی پراید در اسرائیل

بیروت – لبنان: همچنان که درگیری و بحران نظامی در جنوب لبنان و شمال اسرائیل ادامه دارد، برنامه ریزان گی پراید اسرائیل نیز که در نهم آگوست در اورشلیم برگزار خواهد شد خطراتی را متوجه این برنامه می بینند. سازمان دهندگان پراید اسرائیل در حال آگاهی دادن و آماده ساختن تماشاچیان و علاقمندان این مراسم در مورد خطرات و حملات احتمالی هستند و برای مقابله سنجیده با این شرایط صحبت از تعویض محل مراسم به تل آویو می رود. در اعلامیه ای که اخیرا بر روی وبسایت گروه سازمان دهنده این مراسم قرار گرفته، آمده است که "ما همچنان مشغول کار و تدارک لازم برای برگزاری امن این مراسم هستیم و ضمن آنکه برنامه های هفته پراید اورشلیم را که با راهپیمایی آغاز می گردد تنظیم می کنیم سعی در کنترل مراسم و حفاظت جان شرکت کنندگان داریم." در ادامه این اعلامیه آمده است، "در میان خصومت ها و آشفتگی های جهان، اورشلیم نقطه ساکت و امنی به نظر رسید، و از این رو تصمیم به انتخاب این محل گرفته شد. هم اکنون در این محل برنامه های مختلف فرهنگی و اجتماعی با نظم و سامان بهتر و بیشتری نسبت به دیگر شهرهای اسرائیل پیش می رود. ما میهمانان خود را از نقاط مختلف جهان دعوت می کنیم تا همراه ما به پیگیری حوادث و اخبار جامعه ما ادامه دهند، با هم برای ایجاد صلح و آرامش جهانی دعا کنیم." شایان ذکر است که یک گروه شناخته شده همجنسخواهان لبنان با برگزاری این مراسم در اسرائیل مخالفت کرده و به دلیل اختلافات مابین کشورشان و اسرائیل، گی های لبنانی را از شرکت در این مراسم بر حذر داشته اند. بنا به گفته یکی از مسئولان، این گروه لبنانی به روزنامه ای در استرالیا اظهار داشته است، "تصمیمات ما پیرامون مراسم اورشلیم با نشستی که در آن روحیه همدلی و همراهی به چشم می خورد، آغاز شد، اما پس از دیدن بحران های اخیر، طبیعتا شرایط موجود بر تصمیمات ما نیز تأثیر گذاشتند." در ضمن گزارش هایی مبنی به تأخیر انداختن این مراسم نیز مخابره شده که هنوز تأیید نگردیده است.



شاهرخ رئیسی

"اولین کسی که در فامیل ما می میرد من هستم. بعد از من نوبت تو است. من اینرا می دانم." از نامه ی فروغ به فریدون فرخزاد

روز ۶ آگوست، سالروز مرگ فریدون فرخزاد است. فریدون فرخزاد فارغ التحصیل رشته حقوق سیاسی از دانشگاه های آلمان و اطربیش بود. در جوانی، دفتر شعری به آلمانی منتشر کرد که برایش جایزه ای در محیط ادبی آلمان به ارمغان آورد و وجهه ای خاص در میان روشنفکران و شاعران جوان آلمانی. او را شاعری می دانند «نواندیش» و «پرخاشگر»، که شعرش با آثار بسیاری از شاعران حرفه ای هم عصرش برابری می کند. فریدون فرخزاد را در ایران بیشتر به عنوان یک شومن موفق می شناسند. با اطمینان می توان او را خلاقترین و محبوبترین شومن معاصر ایران نامید، اما شخصیت او ابعاد دیگری هم داشت که شاید چندان مورد توجه قرار نگرفته باشد. فریدون فرخزاد شاعری بود مدرن و روشن اندیش، و همچنین بازیگری توانا. درباره ی اینکه چرا فریدون فرخزاد چندان مورد توجه و استقبال محیط روشنفکری ایران واقع نشد، شاید بتوان به این دلایل اشاره کرد:

فریدون فرخزاد اهل ریا و تظاهر و مراعات قوانین و رعایت مناسبات محیط روشنفکری نبود. برای او گذشتن از خط قرمزها و درهم شکستن لوح ارزش های سنتی، ژستی روشنفکرانه، برای فخر فروشی در مهمانی های شبانه و به دست آوردن شهرت نبود. از اولین خط قرمزهایی که از آن گذشت همین تقدس روشنفکری و خط قرمزهای آن بود.

محیط روشنفکری ایران جز برخی استثناها همیشه عاجز بوده است از برقراری ارتباط با عامه ی مردم و جلب توجه آنان. دشمنی قشر بسیاری از روشنفکران ایرانی با پوپولاریسم و یا به قول والتر بنیامین "هنر توده" از همین ناکامی در برقراری ارتباط سازنده با عامه، در حین رعایت و وفاداری به نگاه نقادانه و بینش بخردانه سرچشمه می گیرد. فریدون فرخزاد اما از آن دسته نواندیشان و روشنفکران سرکشی بود که در عین پیشتازی و نوآوری توان برقراری ارتباط با مردم و توده را داشت.

سومین دلیل و شاید مهمترین آن در بی توجهی روشنفکران ایرانی به فریدون فرخزاد، همجنس گرا بودن او و عدم تظاهر و پنهان نکردن گرایشش در محیط فرهنگی ایران بود. ذهنیت ایرانی هر چند که با بسیاری از نام ها و آئین های فکری روزگار مدرن آشناست، اما در درون به علت اینکه آن مفاهیم برایش نهادینه نشده است، نگاه و بینشش به دنیا و پدیده های آن و به خصوص مسائل جنسی، دینی و سنتی است. روشنفکر ایرانی گاه کمتر از مردم کوچه و بازار تحمل شیوه نو دارد.

فریدون فرخزاد در چنین محیط و شرایطی زیست و به عنوان یک هنرمند و روشنفکر همجنس گرا، بی هیچ پنهانکاری و تظاهر، از ۱۳۵۲، به طور علنی در محیط کار و جمع دوستانش هویت جنسی اش را آشکار کرد.

نوشتن زندگینامه ی یک انسان، انتخاب بخش ها یا ایستگاه هایی از سال ها زندگی و هزاران هزار لحظه وصف ناپذیر زندگی اوست، و سپس فرمول بندی و چسباندن این ایستگاه ها بنا بر قوانین زبانشناسانه به یکدیگر. زندگینامه ی هر انسان تحریف زندگی اوست و کشتن صدها هزار لحظه از زندگیش و ارائه ی فرمی که می خواهد خود را به ناراست و البته زیرکانه بجای هستی زنده ی او بنمایاند.

درباره ی فریدون عزیز نمی توانم اما چنین کنم. او عزیزتر و زندگی اش پیچیده تر (و شاید ساده تر) از آنست که ایستگاه هایی از آن انتخاب گردد. فریدون فرخزاد در پانزدهم مهر ماه ۱۳۱۷، در تهران متولد شد. او شعر می گفت، او بازی می کرد، او شومن بود، او یک همجنس گرا بود، با جمهوری اسلامی مبارزه کرد، و در ۶ آگوست ۱۹۹۶ در آپارتمانش در شهر بن آلمان سر بریده شد.

🏠 شانزده بیلورد با مضمون همجنسگرایی

یک گروه کانادایی مدافع حقوق همجنسگرایان در شهر نشویل که زادگاه یکی از نمایندگان مجلس سنای کانادا به نام شیل فریست است، شانزده بیلورد با مضمون دفاع از همجنس خواهان نصب کرده است. این بیلوردها بیانگر بخش هایی از سخنان کورت اسکات کینگ همسر فقید مارتین کوترکینگ در سخنرانی سال 2004 وی هستند که در آن بیان داشته است: "گی ها و لزبین ها افرادی خانواده دار و یا مایل به ایجاد خانواده های خود هستند که این خانواده ها باید دارای رسمیت و حفاظت قانونی نیز باشند و این حفاظت یا از طریق ازدواج برای گی ها به وجود می آید، یا از طریق پیوستنشان به اتحادیه ها و ارگان های اجتماعی". همچنین دفتر سناتور فریست حمایت خود را از ایجاد تغییرات لازم در قوانین حقوقی کشور اعلام داشته است. اصلاحیه ای که اخیرا به مجلس کانادا تقدیم شده در جهت حمایت از حقوق زوج های همجنس است و هدف آن ایجاد اطمینان از برخورداری این زوج ها از مزایا و مراتب اجتماعی شایسته در شغلی که دارند یا مایل هستند به اشتغال در آن در آیند، است. در هر صورت دفتر این سناتور کانادایی این نکته را نیز خاطر نشان کرد که برداشت آن از مفهوم ازدواج، همان پیوند سنتی مشترک میان یک زن و مرد است.

برگرفته از وب سایت Knoxville

🏠 جشن کریستوفر استریت دی در فرانکفورت آلمان

«کریستوفر استریت دی»، (Christopher Street Day) مهمترین و بزرگترین جشن همجنس گرایان و اقلیت های جنسی، در کشورهای آلمان و سوئیس می باشد. این جشن دو روزه به یادمان قیام همجنس گرایان نیویورک، در ۲۷ ژوئای ۱۹۶۹ در خیابان «کریستوفر» است. در ۲۷ ژوئای ۱۹۶۹، پس از حمله ی پلیس نیویورک به کافه «استون وال» که پاتوق همجنس گرایان در آن سال ها بود، قیامی چند روزه در «کریستوفر استریت» برپا شد. این واقعه ی تاریخی نقش مهمی در جنبش همجنس گرایان جهان ایفا کرد. به همین مناسبت از سال ۱۹۷۹ مراسم دو روزه ای در آلمان برگزار می شود. این مراسم که همراه با تظاهرات و جشن و پایکوبی اقلیت های جنسی و مدافعان حقوق آن ها است، نه در ۲۷ جولای، بلکه با چند روز اختلاف، در روزهای شنبه و یکشنبه ی آخرین هفته ی ماه جولای برگزار می گردد. این جشن دو روزه همراه با تظاهرات و سخنرانی است، و از لحاظ سیاسی و مبارزاتی دارای اهمیت بسیاری برای جنبش همجنس گرایان آلمانی است. در این دو روز صدها خبرنگار بین المللی و بسیاری از شبکه های تلویزیونی در جشن حضور مستقیم داشته خبر و گزارش تهیه می کنند. این روز روز همبستگی اقلیت های جنسی آلمان با یکدیگر و با مدافعان و فعالان حقوق بشر می باشد. در سال ۲۰۰۴ یک میلیون و دویست هزار نفر در سراسر آلمان در این مراسم شرکت کردند. این بالاترین رقم شرکت کنندگان در سطح اروپا و در چنین مراسمی در



تاریخ جنبش اقلیت های جنسی بود. این مراسم هر سال در بزرگترین شهرهای آلمان برگزار می گردد و بسیاری از شخصیت های مهم سیاسی و فرهنگی در آن حضور دارند. مشابه چنین مراسمی در کشورهای انگلیسی زبان مراسم «گی پراید» است. از مهمترین برگزار کنندگان این مراسم **سازمان همجنس گرایان آلمانی (LSVD)** است. این سازمان بزرگترین سازمان همجنس گرایان آلمانی است و در همه استان های آلمان نمایندگی دارد. در مراسم امسال که در شهر فرانکفورت برگزار می شود سازمان همجنس گرایان ایرانی (PGLO)، با سازمان همجنس گرایان آلمانی همکاری نزدیک خواهد داشت. در روز اول این مراسم در فرانکفورت تظاهراتی از میدان «رومر» شروع می شود و عکس های اعدام دو نوجوان در مشهد، توسط حاضران حمل خواهد شد. در روز دوم جشن مراسم یکساعته ای ویژه ی اقلیت های جنسی در ایران توسط سازمان همجنس گرایان آلمان برگزار خواهد شد. این **برنامه ویژه ی ایران**، روز یکشنبه، ۳۰ جولای ۲۰۰۶ در چادر اصلی جشن، واقع در مرکز شهر فرانکفورت، برگزار خواهد شد. در این برنامه برخی شخصیت های سیاسی مانند رولاند کخ، و فولکار بک، و پترا رت حضور داشته و خبرنگاران و گزارشگران تلویزیونی شرکت دارند. سخنرانان این برنامه **شاهرخ رئیسی** (نماینده ی سازمان همجنس گرایان ایرانی، در آلمان) و **شادی امین** (ژورنالیست و فعال جنبش زنان و جنبش همجنس گرایان) هستند. پس از سخنرانی، شاهرخ رئیسی و شادی امین، پاسخگوی سؤالات حاضران در جلسه، پیرامون وضعیت اقلیت های جنسی ایرانی خواهند بود. شاهرخ رئیسی درباره ی وضعیت اقلیت های جنسی در ایران و سپس پیرامون قانون مجازات اسلامی صحبت خواهد کرد، وی سپس به بیان وضعیت و مشکلات پناهجویان ایرانی در آلمان می پردازد. شادی امین، در زمینه ی جنبش زنان فمینیست و موقعیت زنان لژیون ایرانی صحبت خواهد کرد. ورود برای همگان در این نشست آزاد است.

دیگر سخنرانان حاضر در دو روز مراسم، این افراد می باشند:

لیس گرونر:	حزب «اس پ د»
گونتر وورک:	سخنگوی سازمان همجنس گرایان آلمان
توماس باگوفسکی:	از سازمان مبارزه با هموفوبیا در لهستان
تاکیس:	نماینده ی سازمان همجنس گرایان یونان
گئورگ لینده:	از انجمن مسیحیان عبادتگر همجنس گرا
هایکه رولف:	از شبکه زنان لژیون و کاتولیک

سازمان همجنس گرایان آلمان از کلیه ی ایرانیان همجنس گرا، دوجنس گرا، و دوجنسگونه، و از فعالین حقوق اقلیت های جنسی ایرانی برای شرکت در تظاهرات روز شنبه، ۲۹ جولای، که رأس ساعت ۱۲ ظهر، از میدان رومر آغاز می شود، و نیز برای حضور در نشست ویژه ی ایران در روز یکشنبه، ۳۰ جولای، ساعت ۱۶، دعوت به عمل می آورد.

روز جهانی همبستگی با لژیون، گی، بای و دوجنسگوناگان ایرانی

در بیست و هشتم تیرماه یکهزار و سیصد و هشتاد و چهار دو نوجوان به نام های محمد و ایاز شانزده و هجده ساله در میدان عدالت شهر مشهد در ملاعام به دار آویخته شدند.

غیر ممکن است فراموش کنیم!

نباید فراموش کرد!، فراموش نمی کنیم!

این دو نوجوان را در حالی به دار کشیدند که یکی چهارده ساله بود و دیگری بیش از شانزده سال نداشت.

دولت ایران نه تنها خاطر گرایش های همجنسگرایانه این دو را به چوبه ی دار می سپارد، بلکه در مقابل اعتراض افکار عمومی

جهان نیز ایستادگی می کند. ایران که خود یکی از امضا کنندگان اعلامیه ی حقوق بشر است، مقررات بین المللی، و از جمله مهمترین موارد آن که منع اعدام افرادی است که به سن قانونی نرسیده اند را زیر پا می گذارد.

بیست و هشت تیر ماه روز همبستگی با خواهران و برادران ما است که در هر گوشه از جهان مورد جفا قرار گرفته اند. این روز فراخوانی عمومی است از سراسر جهان برای اعلام مخالفت با اعدام در ایران و در سراسر جهان و برای لغو احکام غیر انسانی دولت ایران و بخصوص در خصوص همجنسگرایان.

ما خواهان خاتمه ی آزار وادیت شهروندان به بهانه گرایشهای جنسی ایشان هستیم. فرانسویان نباید چشمان خود را به روی بی عدالتی های رژیم بی کفایت ایران که با اعدام انسان ها نمایش اثبات قدرت برپا کرده است، ببندند. قربانیان این نمایش، در اکثر موارد، زنان، کودکان و اقلیت های جنسی اند. سازمان همجنسگرایان ایرانی بدین وسیله اعلام می دارد که خواهان لغو حکم اعدام و خواهان جرم زدایی از گرایشهای جنسی است.

در سالروز اعدام محمد و ایاز سازمان همجنسگرایان ایرانی، در هماهنگی با جمعی از ارگان های همجنسگرایان در ایران و جهان فراخوان همگانی می دهد تا در روز بیست و هشتم تیرماه راس ساعت نوزده در محل ویوپورت حضور به هم رسانند. همزمان در این محل استشادی برای امضا در اختیار علاقمندان قرار خواهد گرفت. اضافه بر این، آزادرس زیر نیز برای امضای استشهاد و اعلام همراهی و همولی می توان استفاده نمود.

<http://www.abolition.fr>

انجمن فرانسوی امضا کننده و عضو همبستگی

پیام تظاهرکنندگان ۱۹ ژوئیه در برابر سفارت جمهوری اسلامی در استکهلم:

اذیت، آزار، پیگرد، و اعدام همجنسگرایان در ایران باید فوراً خاتمه یابد!

ارسال گزارش از: تشکیلات خارج کشور حزب کمونیست کارگری ایران- سوئد



امروز همزمان با برگزاری تظاهرات در ۲۱ شهر جهان در اعتراض به نقض حقوق شهروندی همجنسگرایان در ایران و اعدام و اذیت و آزار آن ها توسط رژیم جمهوری اسلامی، در شهر استکهلم نیز یک میتینگ اعتراضی در مقابل سفارت جمهوری اسلامی برگزار شد. فراخوان این تظاهرات از سوی یک شبکه جهانی مدافع حقوق همجنس گرایان داده شده بود.

در تظاهرات استکهلم که با حمایت بسیار فعال واحد حزب کمونیست کارگری در

شهر استکهلم همراه بود، مینا احدی چهره ی سرشناس مبارزه برای لغو مجازات اعدام و سنگسار، اولین سخنران بود. وی ضمن آن که حرکت و ابتکار اعلام یک روز جهانی در دفاع از حقوق شهروندی همجنس گرایان در ایران را گوشه ای از یک جنبش بزرگ دفاع از حقوق مدنی و انسانی مردم ایران خواند که مرزها را پشت سر می گذارد، پشتیبانی خود را از این حرکت اعلام داشت. در همین حین ماشینی که حامل دو تن از سفارت کارمندان بود برای ورود به سفارت از نزدیکی تظاهرکنندگان رد شد که با هو کردن مردم روبرو گردید. مینا احدی در یک سخنرانی پرشور کارنامه سیاه جمهوری اسلامی را با ارائه نمونه هایی نظیر اعدام دو جوان

همجنسگرا در سال گذشته، محکومیت نازنین ۱۷ ساله به اعدام که اکنون در زندان بسر می برد، و اعدام و سنگسار انسان ها به دلیل عشق ورزی و با تمایلات مختلف جنسی مرور کرد. او تأکید کرد که مبارزه مردم ایران علیه چنین رژیمی شایسته ی وسیعترین حمایت های جهانی است و رژیم جمهوری اسلامی و سران آن باید به پای میز محاکمه کشیده شوند. در طول تظاهرات Bill Schiller نماینده ی شبکه ی جهانی دفاع از حقوق همجنسگرایان نیز به زبان انگلیسی سخنانی ایراد کرد. سخنران دیگر "مارتین آندرشون"، نماینده حزب لیبرال مردم در سوئد بود که رژیم جمهوری اسلامی را مورد حمله ی شدید قرار داد و از این رژیم به دلیل نحوه ی برخوردش با گروه های مختلف مردم و منجمله همجنسگرایان به عنوان یک رژیم دیکتاتور و فاشیست یاد کرد. سخنران دیگر کیمیا پازوکی چهره ی مدافع حقوق پناهندگی در سوئد بود که ضمن اشاره به تلاش های فدراسیون سراسری پناهندگان ایرانی در دفاع از حقوق همجنسگرایان تأکید کرد که باید با اعتراض و مبارزه ی پیگیر، حق پناهندگی متقاضیان پناهندگی همجنس گرا را به دولت سوئد بقبولانیم. گزارش این تظاهرات به طور زنده از یکی از رادیو های محلی استکهلم پخش گردید و رادیوی سراسری فارسی زبان پژواک نیز با مینا احدی و "مارتین آندرشون" مصاحبه کرد.

در پایان این میتینگ، تظاهر کنندگان این مفاد را به عنوان مطالبات تظاهرات جهانی ۱۹ ژوئیه اعلام کردند: پایان دادن به اعدام ها، به ویژه اعدام کودکان در ایران - خاتمه دادن فوری به اذیت و آزار و پیگرد و شکنجه ی همجنسگرایان در ایران و به رسمیت شناختن حقوق شهروندی آن ها - متوقف کردن دیپورت پناهندگان همجنسگرا و همه ی پناهندگان قربانی رژیم جمهوری اسلامی به ایران - اعلام حمایت از مبارزه ی مردم ایران برای تحقق دموکراسی، عدالت اجتماعی، و حقوق انسانی - مخالفت با حمله ی نظامی به ایران؛ تغییر رژیم جمهوری اسلامی به قدرت مبارزه ی خود مردم

📌 گزارشی از ازدواج یک همجنسگرای ایرانی

همیشه از خود می پرسیدم که آیا ازدواج تضمین کننده ی تداوم زندگی مشترک است، و آیا امضای این اوراق ازدواج تعهدی برای انسان ها به ارمغان می آورد، و یا این یک بازی است و می توان عاشق بود اما ازدواج نکرد. آیا اگر زن و مردی بدون ازدواج، فرزندی را عاشقانه به دنیا آورند و زندگی زیبایی با هم داشته باشند، بد است؟ و یا اگر دو همجنسگرا به صورت قانونی با هم ازدواج کنند، همه ی مشکلات تمام می شود و آینده ی روشنی خواهند داشت؟ سوالات بسیاری در این باره به ذهن می رسد، و در جمع ها مطرح می شود که هنوز بی جوابند. اما هفته ی پیش پاکتی دریافت کردم که پاسخ برخی از این سؤالات را درون آن یافتم.

این پاکت خیلی خاص بود. زیبا بود. با اشتیاق فراوان آن را باز کردم. در پاکت که باز شد ده ها شئی ریز تزئینی از آن بیرون ریخت. رنگارنگ بودند و اشکال مختلفی داشتند. زرق و برق دار و رنگ و وارنگ. کارتتی داخل پاکت بود که نتوانستم تا مدتی چشم از آن بردارم. نوشته شده بود که "شما به جشن ازدواج آریا و ادوارد دعوت شده اید." عجیب بود، اسم دو پسر که یکی از اسم ها ایرانی بود. اسم فامیل آن را نگاه کردم و مطمئن شدم که ایرانی است. "روز پانزدهم ژوئیه، ساعت سه و نیم بعدازظهر،



سیتی هال تورنتو(شهرداری). بله اشتباه نخوانده بودم، مراسم ازدواج دو همجنسگرا که شاید روزانه در کانادا بسیار اتفاق بیافتد، اما آن چه آن را ویژه کرده بود ازدواج یک همجنسگرای ایرانی بود. روز مقرر در شهرداری حاضر شدم و تصمیم گرفتم که هر چه می بینم به خاطر بسپارم تا گزارشی از آن تهیه کنم و برای نشریه بفرستم تا همه دوستانی که در ایران زندگی می کنند هم، با کمی تأخیر زمانی، در این مراسم حاضر شوند. پس این شما و این هم گزارش لحظه به لحظه ی این مراسم، البته تا جایی که سردبیر محترم نشریه صفحه در اختیار من قرار دهند.

چند زن انگلیسی زبان که تیپ و قیافه ای کاملاً ایرانی داشتند. چند مرد ایرانی که از دور دگرچسنگرا بودنشان فریاد می زد و حالا بماند که چطور. چندین همجنسگرای ایرانی که بسیار مشتاقانه منتظر این دو زوج جوان بودند. چندین مرد و زن غیر ایرانی که در انتظار لحظه ای بودند که خود را شریک شادی های دیگران کنند. سالن به شدت شلوغ بود و عروس ها و داماد ها مدام با لباس های زیبایی که متناسب با فرهنگ و ملیت آن ها بود می آمدند و به اتاق مخصوص ثبت ازدواج می رفتند و شاد و خرم بر می گشتند و شروع زندگی مشترک خود را، در کنار دوستان، جشن می گرفتند. مدام در فکر این بودم که این دو همجنسگرای تر و تازه ی ما با چه قیافه ای می آیند و چه باید گفت بهشان. باید گفت داماد و داماد؟ این اصلاً معمول نیست. باید گفت عروس و داماد؟ این حقیقت ندارد و شبیه طنز است. آیا باید گفت دو شریک زندگی؟ خیلی سخت و نامفهوم هست. به هر حال باید به فکر ساختن یک واژه برای این چنین ازدواج هایی هم بود. رسمی بودن ازدواج همجنسگرایان این واژه سازی ها را نیز در بر دارد.

درب آسانسور باز شد و دو جوان زیبا و بسیار دوست داشتنی وارد شدند. به رسم فرهنگ ایرانی سالن پر از سر و صدای کل و هلهله شد و همه کف می زدند. واقعا یک لحظه حس کردم که در ایران هستیم. آریا کت و شلواری سرمه ای بسیار زیبا، و ادوارد کت و شلواری طوسی بسیار شیک به تن داشتند و همچون نگینی در وسط جمع می درخشیدند. برق شادی و شور و عشق را می شد در چشمان آن ها دید. عشقی مملو از عشق، یعنی فقط عشق بود و عشق. این ازدواج خیلی خاص بود. ازدواجی نبود که به خاطر عشق به فرزند و پدر و مادر شدن انجام شده باشد. ازدواجی نبود که به دلیل آرزوی عروس و داماددار شدن پدران و مادران برگزار شده باشد. ازدواجی نبود که به دلیل نان آور خانواده یافتن باشد. ازدواجی نبود که به نیت یافتن شوینده ی لباس و پزنده ی خوراک برگزار شده باشد که متأسفانه در اکثر ازدواج های جامعه ی ما این خواسته ها نهفته است. ازدواجی بود که می دانستند هر دو باید کار کنند، زحمت بکشند، اجاره ی منزل، خوراک، هزینه ها و همه را شراکتی بپردازند. نه فرزند می خواهند داشت و نه چیزی از عوامل مادی جهان، تنها عشق و دوستی به یکدیگر بود که آنان را امروز به این مکان کشانده بود.

سالن خیلی شلوغ بود و زمانی که این دو کیوتر جوان عاشقانه همدیگر را در میان جمعیت در آغوش گرفتند و عاشقانه تر بوسه بر لبان هم می زدند چهره های عروس و داماد های دیگر و خانواده هایشان دیدنی بود. همه متعجب از اینکه چطور این همه جمعیت برای دو مرد گرد هم آمده بودند و احتمالاً بار اولی بود که این صحنه را می دیدند. یکی از آن ها مدام به این دو کیوتر ما که در حال بوسه بودند نگاه می کرد و سرش را به پایین می انداخت، اما کنجکاوی اجازه نمی داد چشمانش روی زمین بماند و از گوشه ی چشم شاهد ماجرا بود. این دو کیوتر ما (به دلیل نبود واژه ی مناسب ناچاریم مدام پای کیوتران را به میان بکشیم. از ادیبان عزیز می خواهیم که واژه سازی کنند) به اتاق ثبت ازدواج رفتند و ما هم به دنبالشان رفتیم و همه ی ما بر روی صندلی های اتاق نشستیم. سالن ویژه ای بود و دو دسته گل بسیار بزرگ زینت بخش جایگاه این دو جوان شده بود. آریا و ادوارد ایستاده بودند و متصدی ثبت ازدواج که زنی میان سال و متین بود حلقه های ازدواجشان را در دست گرفت و خواست که این دو کیوتر دستان هم را بفشارند و هم راستای سینه هایشان قرار دهند. دست خود را با حلقه ها بر روی دستان آن ها گذاشت و گفت:

"امروز آریا و ادوارد به اینجا آمده اند که تعهد و پایداری خود را به عنوان دو شریک زندگی یکدیگر ثبت کنند. آریا آیا شما حاضرید که ادوارد را شریک زندگی خود بدانید و ادوارد آیا شما هم نیز حاضرید که آریا را شریک خود در لحظه های شاد و غمناک زندگی خود بدانید؟"

- آری حاضریم

امروز شما دو نفر زندگی جدیدی را آغاز می کنید و متعهد می شوید که در کنار هم خواهید بود. آیا به یکدیگر وفادار می مانید؟

- آری

"امروز آریا و ادوارد حلقه ای را به نشانه ی ازدواج و در حضور دوستان در دست هم می کنند و من آغاز زندگی آن ها را به همه ی شما حضاران اعلام می کنم."

این دو کبوتر حلقه ها را به دست کردند و شروع به بوسیدن یکدیگر نمودند و نور فلش های دوربین فضا را روشن و روشن تر نمود. صدای کف و هلپله دوستان همه جا را پر کرد و همه شاد و خندان گردیدند. اوراق ثبت را امضا کردند و بیرون آمدند. پس از آن در پارک شهرداری مشغول به عکس گرفتن شدند و فرصتی ایجاد شد که کمی به سوالاتم فکر کنم و دنبال جواب بگردم. ازدواج یک حادثه نیست. ازدواج یک وظیفه نیست، قرارداد عاطفی است. ازدواج یک اجبار نیست، بیان عشق است. ازدواج یک رنگ دادن به زندگی نیست، اعلام با هم بودن است. ازدواج راه توجیه روابط جنسی نیست، تمایل به تداوم رابطه است. معنای ازدواج اجبار به ادامه ی زندگی نیست، اعلام حضور در رابطه ای مشترک است. ازدواج آن چیزی نیست که ما تصور می کنیم، فراتر از است. اما آیا همه چیز تمام شده؟ آیا این دو فرد تا آخر عمر با هم خواهند بود؟ آیا این امضای اوراق وجود عشق را تداوم می بخشد؟ آیا ازدواج عشق را به ارمغان می آورد؟ آیا برای با هم بودن باید ازدواج کرد؟ بدون این سند رابطه ی مشترک از میان خواهد رفت و با وجود آن رنگین خواهد شد؟

هنوز این سوالات را نتوانستم حل کنم. لحظات شادی داشتم و آرزو می کنم که روزی تمام ایرانیان همجنسگرا بتوانند در صورت تمایل در ایران با هم ازدواج کنند. این آرزو عملی است. فقط باید تلاش کرد. شاید فرا رسیدن آن روز طولانی باشد اما سپیده دم آن بر تاریکی شب نمایان شده، پس دور نیست فقط باید خواست.

لذیبن های جهانگرد بخوانند

لذیبن هایی که علاقمند به جهانگردی و مسافرت به سرتاسر دنیا هستند همواره با مشکلات یافتن مکان های مناسب در منطقه های جغرافیایی گوناگون مواجه می شوند. تانیا و پارتنرش، مقیم کانادا، در صدد تشکیل گروهی هستند تا یک شبکه ی جهانی را ایجاد نمایند.

تانیا اقدام به جمع آوری اطلاعاتی از قبیل رستوران، بار، کلاب، پاتوق، شهرهای مهم، مسافت ها و ... برای لذیبن های نموده است که همه آن ها را در وب ساینی قرار خواهد داد که به راحتی قبل از سفر خود بتوانید از جذابیت های آن کشور باخبر شوید و دیگر سرگردان این شهر و آن شهر نمانید.

برنامه ریزی قبل از سفر، آشنایی با دوستان لذیبن در سرتاسر دنیا، لحظات بسیار زیبا چنانچه مایل هستید که با این گروه همکاری کنید می توانید به آدرس پست الکترونیکی آنها مکاتبه نمایید.

lesbiantraveller@yahoo.com

سقوط دولت هلند و همجنسگرایان ایرانی

همانطور که می دانید دولت هلند یکی از اولین کشورهای بود که پس از اعدام مشهد، دیپورت همجنسگرایان ایرانی را موقتا متوقف نمود تا تحقیقات کاملی در این باب انجام دهد، اما پس از مدتی وزارت امور خارجه و مهاجرت هلند اعلام کردند که اقلیت های جنسی ایرانی مشکل خاصی ندارند و پایه و اساس تحقیقات خود را مبنی بر گزارشات ارسال شده از وزارت امور خارجه ایران به وزیر امور خارجه هلند گذاشتند که بسیار جای شک و شبهه داشت، و با مخالفت شدید تمام نمایندگان پارلمان مواجه شد. به عنوان مثال آقای دفریس از حزب PVDA اعلام کرد که در سال گذشته "16 مورد از اعدام های سال گذشته در ایران مربوط به لواط به عنف می باشد و جای تعجب است که همه این افراد بر حسب تصادف همجنسگرایانی بودند که مواد مخدر حمل کرده و مبارزه ی مسلحانه

می کردند؛ این شک وجود دارد که دولت از این طریق همجنسگرایان را به جوخه دار می سپرد." دست آخر با همکاری بسیار نزدیک با اعضای پارلمان هلند، خانم ریتا فردونک، وزیر مهاجرت، و آقای بوت، وزیر امور خارجه هلند، به مجلس احضار شده و مورد مؤاخذه گرفتند.

دولت هلند یک دولت ائتلافی است که از سه حزب D66، CDA و VVD تشکیل شده بود. با خروج حزب دموکرات های D66، که شرط باقی ماندن در دولت ائتلافی را اخراج ریتا فردونک وزیر مهاجرت هلند را می دانستند، در نهایت در روز پنجشنبه 29 ژوئن وزیر دولت ائتلافی هلند رسماً سقوط دولت هلند را اعلام کرد. دلایل عمده ی اختلافات احزاب ائتلافی که در نهایت منجر به سقوط دولت هلند شد، دیپورت همجنسگرایان ایرانی، قضیه هیرسی علی، و آتش سوزی و تلفات مرکز دیپورت پناهجویان، اخراج بیست و شش هزار پناهنده توسط ریتا فردونک، سیاست وزیر مهاجرت در مورد پناهندگی، رد و بدل شدن اطلاعات پناهندگان کونگو به سفارت کونگو در هلند، همکاری با سفارت سوریه در ارتباط با دویست پناهجوی سوری اعلام گردید.

با توجه به فعالیت های انجام شده توسط سازمان همجنسگرایان ایرانی در هلند و اهمیت موضوع حقوق اقلیت های جنسی ایرانی، وزارت امور خارجه هلند (شهر لاهه) از صبا راوی نماینده سازمان دعوت کرد که در نشست‌های که برای بررسی گزارش های سفارت هلند در ایران ترتیب داده شده بود، شرکت کند، و به سؤالات پاسخ دهد.

این یک موفقیت و پیروزی برای سازمان همجنسگرایان ایرانی است که موفق شده است تا این مرحله از حقوق اقلیت های جنسی در سرتاسر دنیا حمایت کند و اجازه ندهد که، همانند گذشته، این فجایع در پشت پرده اتفاق بیافتد.

زندان اکبر محمدی پایان پذیرفت

روز ۳۱ ژوئیه، یکشنبه شب، اکبر محمدی، پس از ۹ روز اعتصاب غذا در اعتراض به نقض حقوق مدنی اش در زندان اوین درگذشت. اکبر محمدی در ارتباط با تظاهرات دانشجویی سال ۱۳۷۸ دستگیر شده بود و نخست به اعدام و سپس به ۱۵ سال زندان محکوم گردید. بر اثر شکنجه و ضرب و شتمی که در سال های زندان بر او وارد شده بود، وضعیت جسمی بسیار نا مطلوب و وخیمی داشت. اکبر محمودی از ابتدایی ترین حقوقش در سال های حبس، محروم بود و سرانجام به طرز مشکوکی در ۳۱ ژوئیه ۲۰۰۶ درگذشت. سازمان همجنس گرایان ایرانی درگذشت تاسف آور اکبر محمدی را به همه فعالان جنبش دانشجویی ایران و خانواده او تسلیت می گوید و خواهان پیگیری دقیق علل مرگ او و محاکمه قانونی افرادی است که مسئول مرگ اوست.

نیلوفر بیضایی



از آن جا که ساختار اصلی آثار "کلاوس مان" بر پایه ی بیوگرافی شخصی وی استوار است، پرداختن به زندگی او به عنوان مبدا برای شناخت آثارش امری ضروری است. جستجوی الگوهای ادبی برای کلاوس مان نتیجه ی نیاز وافر وی به یافتن "خویش" است. با اینهمه وی الگوهای ادبی خویش را بر اساس نیازها و گره های هر دوره از زندگی اش در مقاطع گوناگون جست و یافت.

در مرحله اول آثار کلاوس مان، عنصر اروتیک مذهبی بر کنجکاوی نسبت به مسائل اجتماعی و سیاسی مقدم است. در این مرحله عشق، مرگ، اروس (Eros)، اشتیاق، تنهایی، راز، و اندوه به صورت نوعی نیهیلیسم (نفی گرایی) در افکار او تجلی می یابد. "عشق" و "مرگ" در همان حال که زندگی بخش هستند، تخریب نیز می کنند (ارتباط آنتی تزیک). در این دوره موضوع فکری

"مان" وقایع معاصر سیاسی و فرهنگی نیست، بلکه بیشتر به افکار اندیشمندانی چون "هوفمن تال"، "گنورگه" و "ریلکه" نزدیک است. همچنین جهان-گریزی "شوینهاور" و خویش- فرهنگی "نیچه" بخش دیگری از باورهای این دوره ی او را می سازند. از سوی دیگر "مان" در آثار "سقراط" و "پلاتون" کلید اصلی یکی از موتیف های تعیین کننده ی آثارش، یعنی "اروس" (Eros) به عنوان یک برجسب اخلاقی، را می یابد و این مثلث را بعدها با "هاینریش هاینه" و ایده ی ضرورت پرداختن به سیاست و نزدیکی به ایده آل های چپ تکمیل می کند. به عبارت دیگر نگرش بدبینانه به تصویر تاریخ از یکسو، و به همان میزان، حضور فعال در مبارزه بر علیه فاشیسم هیتلری از سوی دیگر، به عنوان دو قطب همواره متناقض، زندگی، تفکر و آثار کلاوس مان را همراهی می کنند. در اینجا نگاهی به سالشمار زندگی وی می اندازیم و در قسمت های بعدی این مبحث به بررسی چند رمان تبعیدی وی می پردازیم:

- در ۱۸ نوامبر ۱۹۰۶ کلاوس مان، فرزند توماس مان و کاتیا پرینگس هایم، در شهر مونیخ متولد می شود.

- در سال ۱۹۲۴ به برلین می رود و به عنوان منتقد تئاتر به کار می پردازد. اولین داستان های کوتاه و نوشته هایش در نشریات گوناگون به چاپ می رسد.

- در سال ۱۹۲۵ کتاب "رقص مومنانه" که یکی از نخستین رمان های همجنسگرا در ادبیات آلمان است را می نویسد. در همان سال مان با وجود جرم شناخته شدن همجنسگرایی در زمان دولت وایمار به همجنسگرا بودن خود معترف می شود. پدرش توماس مان، پس از این اعتراف کلاوس، مقاله ای تحت عنوان "متنی درباره ی زندگی زناشویی"، تمایلات همجنسگرایانه را شدیداً مورد حمله قرار می دهد. نمایشنامه ی "آنی و استر" کلاوس مان منتشر می شود. کلاوس همراه نامزدش (Pamela Wedekind)، خواهرش (Erika Mann) و نامزد خواهرش (Gustav Gründgens) در اجرای همان متن در هامبورگ به روی صحنه می روند. کلاوس مان به چند کشور از جمله تونس، فرانسه، انگلیس، و ایتالیا سفر می کند.

- در سال ۱۹۲۷ تجربیات سفر خود را در کتابی بنام "امروز و فردا، در باره ی وضعیت اروپای جوان" بازگو می کند. نمایشنامه ی "اجرای چهار نفره"، نوشته ی او، در شهر لایپزیگ به روی صحنه می رود. وی سپس همراه با خواهرش به مدت ۸ ماه به یک سفر دور دنیا می رود و گزارشی طنز آمیز، تحت عنوان "ماجراجویی یک سفر دور دنیا"، به رشته ی تحریر در می آورد. در پاریس با ژان کوکتو و آندره ژید آشنا می شود.

- در سال ۱۹۳۳ در کتاب "فرزند این دوران" اولین اتوبیوگرافی خود را می نویسد. در رمانی که در همین سال تحت عنوان "قرار ملاقات در ابدیت" می نویسد به سه مورد از تجربیات خود، مواد مخدر، خودکشی، و عشق می پردازد.

- در سال ۱۹۳۳ پس از به قدرت رسیدن هیتلر از آلمان فرار می کند و پس از اقامت های کوتاه در آمستردام، زوریخ، و پراگ، در پاریس که مرکز تجمع مهم ترین نویسندگان تبعیدی بود مستقر می شود و خود یکی از مهم ترین نمایندگان نویسندگان تبعیدی می شود.

- از سال ۱۹۳۳ تقریباً تمام افراد خانواده ی "مان" در تبعید به سر می برند و اقامتگاه پدر و مادر در جنوب فرانسه به محل ملاقات افراد خانواده تبدیل می شود.

- از سال ۱۹۳۳ تا ۱۹۳۵ انتشارات کووریدو در آمستردام نشریه ای به نام "مجموعه ی اسناد" را تحت نظارت هاینریش مان، (عموی کلاوس مان) آندره ژید، و آلدوس هوکسلی، و به سردبیری کلاوس مان به چاپ می رساند. وی در این سال ها تمام تلاش خود را می کند تا نویسندگان و روشنفکران ضد فاشیسم را با هر اندیشه و جهت سیاسی در يك جبهه ی متحد ضد فاشیستی گرد هم آورد، و موفق می شود همکاری نویسندگانی چون ارنست بلخ، لئو تروتسکی، ارنست همینگوی، آلبرت اینشتاین، برتولت برشت، بوریس پاسترناک، والتر مرینگ، و ژوزف روت را به خود جلب کند. با اینهمه این نشریه به دلیل مشکلات مالی متوقف شد.

- در سال ۱۹۳۴ دولت آلمان به طور غیابی ملیت آلمانی کلاوس را لغو می کند. وی به عنوان مدعو در کنگره ی نویسندگان روسی شرکت می کند و به نوعی از سوسیالیسم هومانستی که متضمن آزادی های فردی باشد، متمایل می شود.

- در سال ۱۹۳۵ کلاوس مان در رمانی به نام "سمفونی پاتتیک" درباره ی آهنگساز معروف "چایکوفسکی" (۱۸۹۳-۱۸۴۰) مسئله ی تنهایی هنرمند را طرح می کند. در این رمان نیز تجربه ی همجنسگرایی و مرگ گرایی بازگو می شود (چاکوفسکی نیز همجنسگرا بود).

- در سال 1936 کلاوس مان به مدت چهار ماه به آمریکا سفر می کند و در يك سلسله سخنرانی به حمایت از تشکیل "جبهه ی ملی آلمان"، جبهه ی آلمانی های تبعیدی، می پردازد. در همین سال رمان "مفیستو" را در مورد همراهی و همکاری گروه عظیمی از روشنفکران و نویسندگان آلمانی با فاشیسم هیتلری می نویسد. شخصیت اصلی رمان شباهت زیادی به شوهر سابق خواهرش، یعنی گوستاو گروندگنز، بازیگر معروف آلمانی دارد.

- در سال 1937 کلاوس مان ملیت چکسلواکی (چک) را می پذیرد. در همین سال برای اولین بار برای ترك اعتیاد به هرویین به درمانگاه منتقل می شود. پس از آن چندین سفر به آمریکا می کند.

- در سال ۱۹۳۸ برای دومین بار برای ترك اعتیاد، در زوریخ، تلاش خود را می کند. به همراه خواهرش برای تهیه ی خبر در مورد جنگ های داخلی اسپانیا به آن کشور سفر می کند. با وجود روحیه ی ضد جنگ، وی در این دوره به مبارزات مسلحانه ی جمهوریخواهان سمپاتی دارد. بنا بر قرارداد مونیخ، مان، و همچنین خانواده اش به آمریکا می روند.

- در سال ۱۹۱۹ رمان "آتشفشان، رمانی برای تبعیدی ها" را می نویسد که یکی از مهم ترین رمان هایی است که به ترسیم سرنوشت تبعیدی ها می پردازد. در اینجا وی به ایده ی سوسیالیسم بشردوستانه و آرزوی جهانی که در آن معتادین، آنارشئیست ها، و همجنسگرایان نیز شانس زندگی دارند، نزدیک تر می شود.

در همین سال همراه با خواهرش اریکا، کتابی به نام "فضای زندگی" را می نویسد که در آن علاوه بر خانواده ی خودش، برشت و اینشتاین، در مورد کارل تسوک مایر، ارنست تولر، ماکس راینهارد نیز می نویسد. این کتاب یکی از موفق ترین کتاب های او می شود.

- در سال های ۱۹۴۱ تا ۴۲ مدیریت يك نشریه ی بین المللی تحت عنوان "تصمیم، نگرشی به فرهنگ آزاد" را به عهده می گیرد که در آن مقالات سیاسی، ادبی، و فرهنگی به چاپ می رسد. هدف این نشریه نزدیک ساختن نویسندگان اروپایی و آمریکایی به یکدیگر است.

- در سال ۱۹۴۲ وی ادامه ی اتوبیوگرافی خود را تحت عنوان "نقطه ی عطف" به زبان انگلیسی به نگارش در می آورد. در همین سال به عنوان سرباز داوطلب خود را به ارتش آمریکا معرفی می کند تا به جنگ آلمان هیتلری برود. به دلیل نداشتن ملیت آمریکایی پذیرش او با مشکلاتی روبرو می شود، اما وی سر انجام و پس از اصرارهای مکرر پذیرفته می شود.

- در سال ۱۹۴۴ وارد ارتش آمریکا می شود. از آنجا که همجنسگرایان در ارتش آمریکا پذیرفته نمی شوند، وی ناچار می شود همجنسگرا بودن خود را مخفی نگاه دارد. از سوی دیگر تمایلات ضد سیاهپوستی و همچنین بی اطلاعی سربازان سفید پوست آمریکایی در مورد رژیم فاشیستی آلمان، او را دچار یأس می کند. دولت آمریکا از دادن ملیت آمریکایی، و در نتیجه فرستادن او به جنگ خودداری می کند، چرا که در تحقیقات اف بی آی، نام وی به عنوان همجنسگرا و همچنین به عنوان "کمونیست" ثبت شده است. پس از سقوط رژیم هیتلری وی به عنوان خبرنگار آمریکایی به آلمان باز می گردد و در محاکمه ی هرمان گورینگ (یکی از نزدیکان هیتلر) حضور پیدا می کند.

- از سال ۱۹۴۶ کلاوس مان مرتب محل زندگی خود را عوض می کند.

- در سال ۱۹۴۸ به دلایل گوناگون از جمله عدم موفقیت در شغل نویسندگی (او احساس می کند که دیگر نمی تواند مثل گذشته بنویسد)، و مشکلات مالی دست به خودکشی می زند، اما زنده می ماند.

- در سال ۱۹۴۹ در شهر کان در فرانسه بار دیگر دست به خودکشی می زند و به زندگی خود خاتمه می دهد.

- در سال ۱۹۵۶ رمان "مفیستو" ی او در آلمان شرقی چاپ می شود.

- در سال ۱۹۶۴ در حالیکه ناشری قصد داشت مجموعه آثار کلاوس مان را به چاپ برساند، خانواده ی گروندگنز با این ادعا که در رمان مفیستو به شخصیت گروندگنز توهین شده است، بر علیه چاپ این کتاب شکایت کردند.

- از سال ۱۹۶۵ تا ۱۹۶۸ پس از تشکیل دادگاه های مکرر، رمان "مفیستو" ممنوع اعلام شد.

- در سال ۱۹۸۱ انتشارات روولت ۲۴ سرانجام موفق به چاپ این رمان که مشهورترین رمان کلاوس مان است، شد.

پس از این نگاه جامع به زندگی و آثار کلاوس مان، در شماره ی بعد به تحلیل چند اثر از کلاوس مان خواهیم پرداخت تا از طریق آثار او با موقعیت زندگی تبعیدی های آن دوران نیز آشنا تر شویم .

1- Klaus Mann, 2- Hofmanthal, 3- George, 4- Rilke, 5- Schoppenhauer, 6- Nietzsche, 7- Sokrates, 8- Platon, 9- Heinrich Heine, 10- Thomas Mann, 11- Katja Pringsheim, 12- Der fromme Tanz, 13- Weimarer Republik, 14- ueber die Ehe, 15- Anja und Esther, 16- Leipzig, 17- Jean Cocteau (1889-1963), 18- Andre Gide (1869-1951), 19- Querido Verlag, 20- Die Sammlung, 21- Aldous Huxley (1894-1960), 22- Ernst Bloch, Leo Trotzki, Ernest Hemingway, Albert Einstein, Bertolt Brecht, Boris Pasternak, Walter Mehring, Joseph Roth, 23- Carl Zuckmayer, Ernst Toller, Max Reinhardt, 24- Rowohlt Verlag

برگرفته از تارنمای نیلوفر بیضایی

حمیرا رضایی

متولد ایران

فارغ التحصیل رشته ی گرافیک هنرهای زیبای دانشگاه

تهران، 1993

از 1987 تا کنون نقاشی می کند

در حال حاضر در استودیوی خود در ریچموند هیل، تورنتو،

کانادا زندگی، و کار می کند

نمایشگاه های انفرادی متعددی در ایران، کانادا، فرانسه،

و امریکا داشته است، در چند نمایشگاه گروهی در ایران و

کانادا شرکت کرده است. تعدادی از تابلوهای نقاشی

حمیرا در کلکسیون های خصوصی نگهداری می شوند.



«برو»، اکریک روی بوم، 95*116 (دوقطعه)، 2002

صورت و اندام زن، مجموع، یا تکه تکه، سطح اکثر تابلوهای حمیرا را پوشانده است. زنان

برهنه در نقاشی های حمیرا لخت نیستند، زن اند، بی نیاز به پیراهن.

اندازه های زن های تابلوهای حمیرا از اندازه های زن "مرسوم" عظیم تر است. سنگینی

چیزی، مثل باری سنگین، این زنان را سنگین کرده است. قرمز و نارنجی تند. گاهی آبی تند.

گاهی آبی کبود. در یک سری ده تایی، زمینه ها سفید اند و زن ها سیاه روی سفید.

زن های تابلوهای حمیرا رضایی با فشاری که از هوای بیرون و حال درون وارد آمده، سفت به

نظر می آیند، نه سخت. مثل سنگ.

سایت شخصی حمیرا رضایی، که یکی دوماهی است تعطیل است، به زودی دوباره باز

خواهد شد. www.homeira-rezaei.com



«آبی» 1، رنگ روغن روی بوم، 32*72، 2001



سمت راست «او» 2، رنگ روغن روی بوم،

55*55، 2003

سمت چپ «بودن»، اکریک روی بوم،

95*53.1/2، 2002



زندگی انسان ها در دگرجنسگرایی اجباری تباه می شود

باران

کتاب "قدرت و لذت" زمانی به دستم رسید که ماه ها بود فکرم را اغتشاش و آشفتگی در کنار فقرهای دانش جنسی ما ایرانیان اشغال کرده بود.

سئوال بود که بی جواب می ماند مگر آنکه خود توجیهی بیابم برای آن همه آوار سئوال. ... و درست در همین روزهای آشفتگی به لطف دوستی نویافته کتابی رسید به دستم که عطش دانستن را اندکی فرو می نشاند.

کتاب قدرت و لذت پر بود از حرف های تازه ای که سال ها تلاش برای بیان آن ها در ایران بی نتیجه مانده است. آرزویی بود انتشار آن به زبان فارسی در این سرزمین، از آن دست آرزوهایی که برآورده نمی شوند مگر به لطف معجزه ای.

کتاب اما ویژگی دیگری هم داشت که هیچ کم نبود از ویژگی های علمی و خاص نویسندگان اش. ترجمه ی شیوای فارسی آن توسط شادی امین این توان را به خواننده فارسی زبان می دهد که به راحتی با کتاب و مباحث جدید آن ارتباط بگیرد.

شادی امین، از جمله فعالان سیاسی دهه شصت است که توانست انزوای تبعید را به حرکت های جدی تبدیل کند و منفعلانه در تبعید ناخواسته ی خود روزگار نگذارد. شادی در سمینارها و کنفرانس های متعدد ایرانی و بین المللی شرکت داشته و در برخی از آن ها به عنوان سخنران در مورد موضوعاتی چون "بررسی جنبش زنان و مطالبات آن"، "هستی همجنس گرایانه"، "هیرارشی و اتوریته در جنبش زنان"، "سازماندهی و راهکارهای آن"، "آزار جنسی کودکان" و... به سخنرانی پرداخته است. برخی مقالات او



در نشریات گوناگون فارسی و آلمانی زبان منتشر شده اند.

راه اندازی و مدیریت سایت اینترنتی "شبکه سراسری همکاری زنان"، و نیز فیلم های مستند و داستانی او در کنار ترجمه ی کتاب "قدرت و لذت" که مجموعه مقالاتی از "آدری لرد" و "آدریان ریچ" در مورد همجنسگرایی و دگرجنس گرایی اجباری، راسیسم،

اروتیسم و ... است، همگی بیانگر این نکته اند که شادی امین از پتانسیل های موجود کشور دیگری بهره جسته، بی آنکه مردم و سرزمین اش را فراموش کند؛ بی آنکه دغدغه های اجتماعی و سیاسی خود را کناری بگذارد.

امین مصر است که بحث ها و نظرات مطرح شوند. در پایان مصاحبه نیز بر این موضوع تأکید می کند که نظرات مطرح شوند تا در چالش پیش آمده فرصتی برای طرح دیدگاه به وجود آید.

همراه این گفتگو باشید.

اگر بخواهید با توجه به آخرین پیشرفت های علمی همجنسگرایی، دگر جنسگرایی و دو جنسگرایی را تعریف کنید چه می گوئید؟ به نظرم در پاسخ به این سؤال باید ابتدا علم را تعریف کرد! من معتقدم "علوم" متأسفانه در وجه غالب در صد توجیه و حفظ مناسبات موجود هستند. و تنها تحت فشار افکار عمومی و در روند تغییرات اجتماعی است که اینجا و آنجا مجبور به تغییر رویه شده اند. علم در نگاه خود به مناسبات اجتماعی و انسان ها در مجموع مردانه است.

فمینیسم به نقد و بازنگری مجموعه ی علوم انسانی و علوم اجتماعی پرداخته و آن ها را مورد روشنگری نقادانه قرار داده است چرا که این علوم با زبانی به ظاهر عالمانه در صد تثبیت پیشداوری های قدیمی نسبت به زنان هستند.

برای مثال در هیچیک از دروس دانشگاهی این پرسش طرح نمی شود که آیا اگر مناسبات دیگری حاکم باشد، یا بر فرض اگر برابری حاکم باشد، زنان پیوند و زناشویی دگرجنس گرایانه را اختیار خواهند کرد یا نه؟ تنها ادعا می شود یا - با سکوت - فرض می شود که دگر جنسگرایی "تمایل جنسی" اکثریت زنان است. در هیچکدام از این کتاب ها که بررسی مسئله ی مادری، تقسیم نقش جنسیتی، روابط و الگوهای اجتماعی برای زنان را محور قرار داده اند، دگرجنس گرایی اجباری، به عنوان نهاد و ساختار اجتماعی مسلط بر این حوزه ها مورد بررسی قرار نمی گیرد. در هیچکدام از آن ها نظریه ی "تمایل" یا "کشش غریزی" - حتی به شکل غیر مستقیم - مورد بحث و پرسش فرار نمی گیرد. و بسیاری موارد دیگر...

پس اجازه می خواهم تعریف خود را پس از چنین مقدمه ای ارائه دهم: همجنسگرایی یا هستی همجنس گرایانه همچنان که شکستن یک تابو است، رد یک نوع زندگی اجباری است و در عین حال یک حمله ی مستقیم و غیرمستقیم علیه حق مسلم مردان بر زنان است. آدریان ریچ در این مورد می نویسد: "من واژه ی وجود یا هستی همجنس گرایانه و یا توالی همجنس گرایانه را انتخاب کردم چرا که "لژیبنیسم" یک مفهوم جانبی صرفا جسمی/ پزشکی با خود به همراه دارد. وجود و هستی همجنس گرایانه بر این امر تأکید می کند که لژیبنیسم ها در تاریخ حضور دارند و در عین حال نشان می دهد که ما بدون وقفه تلاش می کنیم به این حضور معنا بخشیم. مفهوم توالی همجنس گرایانه برای من مجموعه ای از تجربیات هر زنی در طول زندگی و در طول تاریخ را در بر دارد و مفهومش تنها این نیست که زنی با زن دیگر رابطه جنسی را تجربه کرده باشد و یا آگاهانه آن را آرزو کند. چنانچه ما این مفهوم را بیشتر بسط داده و به اشکال پایه ای رابطه بین زنان بکشانیم - برای مثال به اینکه زنان یک زندگی پرمحتوای درونی با یکدیگر دارند و خود را در مقابل ارباب مردان متحد کرده و در عمل و در سیاست از یکدیگر پشتیبانی می کنند و یا آن را با انکار ازدواج و یا آن چنان که ماری دالی می گوید رفتار "جادوگرها" کنار هم بگذاریم- بخش بزرگی از تاریخ و روانشناسی زنانه را درمی یابیم که با درک محدود تاکنون صرفا جسمی از "لژیبنیسم" (همجنس گرایی) برای ما ممکن نبود.

" آدریان ریچ/ دگرجنس گرایی اجباری و هستی همجنس گرایانه(کتاب قدرت و لذت)

و در مورد همجنسگرایی مردان؟

در مورد مردان همجنسگرا مسئله و تعریف آن متفاوت است. همجنسگرایی مردان به عنوان یک گرایش جنسی/ عاطفی و یک انتخاب روش زندگی مطرح است و علی رغم مقابله اش با تعاریف موجود از "مردانگی" اما جایگاهش در مقابله با مناسبات موجود با همجنس گرایی زنان متفاوت است. و این تفاوت قبل از هر چیز به تفاوت جایگاه فردی زنان و مردان در اجتماع بر می گردد. دو جنس گرایی نیز به نظرم در همین چهار چوب قابل درک است.

نقش جامعه و محیط زندگی در تعیین و تشخیص گرایش جنسی افراد چیست؟

قطعا همچون هر عرصه ی دیگری از زندگی، ما در این عرصه نیز متأثر از محیط، مناسبات، رسوم، قوانین و اخلاقیات موجود هستیم. زمانیکه جامعه و محیط ما برای خود در این زمینه حق تعیین تکلیف، کنترل و نظارت بر عمل جنسی و یا گرایش جنسی و انتخاب شریک زندگیمان را قائل باشد تا ثیر بازدارنده و یا مشوق آن دو چندان می شود.

در جهانی که ما در آن زندگی می کنیم دگرجنس گرایی با ابزار متفاوت و عدیده برای ما عادی و امری بدیهی جلوه داده شده

(مطبوعات، تبلیغات، علوم پزشکی و ...) و از سوی دیگر این روش زندگی بر ما اجبار می شود(خشونت بر زنان، قتل های

"ناموسی"، امتیازات مالیاتی برای مزدوجین و خانواده ها و ...) در چنین جهانی بدیهی است انتخاب زندگی همجنس گرایانه با از

دست دادن امتیازات اجتماعی و در عین حال پذیرش خطر توأم است. با توجه به تفاوت بین انسان ها می توان فهمید که بسیاری به

دلیل عدم آمادگی پذیرش سختی ها، همراه جریان شنا کرده و آرزوها و آمال خود را در طول زندگی شان سرکوب کرده و زندگی

"عادی" و بدون عشق را ترجیح می دهند.

در جامعه ایران با توجه به تعاریف و باورهای تحقیر آمیز و منفی، و همینطور وجود قوانین غیر انسانی و ضد همجنس گرایانه موجود می توان تصور کرد که زندگی های بسیاری هرگز جرأت ابراز آرزوها و تمایل خود را نکردند و یا در خفا به یک رابطه ی سرکوب شده و صرفاً جنسی تن دادند و یا هرگز فرصت تجربه ی عشق خود را نیافته و در روابط "اجباری" دگرجنس گرایانه تباه شدند و همچنان می شوند.

نظام مرد سالار چه منافعی را در دگرجنسگرایی اجباری دنبال می کند و نقاط پیوند مدافعان حقوق همجنسگرایان با مدافعان حقوق زن در کجاست؟

به نظر من دگرجنس گرایی اجباری سرچشمه ی قدرت مردانه در جامعه است. "مردان این قدرت را دارند که زنان را از رابطه ی جنسی محروم کنند و یا آنان را وادار به رابطه ی جنسی کنند. آن ها این قدرت را دارند که برای زنان تعیین تکلیف کنند و بر کارشان (از جمله زاییدن) اعمال نفوذ کنند و یا آن ها را استثمار کنند تا ثمره ی این کار را در کنترل خود گیرند. آن ها این قدرت را دارند که بر فرزندان زنان اعمال کنترل کنند و یا فرزندانشان را از آنان بگیرند، مانع آزادی جسمی و تحرک زنان شوند، آن ها را به عنوان کالای کسب و کار مردانه شان به کار گیرند، خلاقیت آن ها را سرکوب کنند یا آن ها را از عرصه ی گسترده ی دانش قابل دسترس و نوآوریهای فرهنگی در جامعه دور بدارند."

رساله "مبدأ خانواده"، کاتلین گاوف

برخی بنیان های قدرت مردان ساده تر قابل تشخیص هستند تا اجبار برای دگرجنس گرایی، اما هر کدام از این بینان ها عاملی برای تقویت این قدرت محسوب می شوند؛ بینان هایی که باعث می شوند زنان به این اعتقاد برسند که ازدواج و گرایش جنسی به مردان حتی به قیمت سرکوب شدن و افسردگی غیرقابل گذشت است. کمربند عفت، ازدواج دختر بچه گان، نفی وجود همجنس گرایان (به جز در اشکال هرزه و خشن) در هنر، ادبیات، و فیلم، و همینطور ایده آلیزه کردن عشق رمانتیک دگر جنس گرایانه و ازدواج، برخی از اشکال این اجبار هستند. آدریان ریچ/ دگرجنس گرایی/ اجباری و هستی همجنس گرایانه

با چنین درکی از دگر جنس گرایی اجباری می توان نفع زنان را نیز در نفی این مناسبات باز یافت. بدیهی است همانگونه که مدافعان حقوق زنان از تفاوت های بسیار در صفوف خود برخوردارند (تفاوت در سن و سال، وابستگی طبقاتی، رنگ پوست، مذهب، ملیت، گرایش جنسی و ...) همجنسگرایان هم با این تفاوت ها روبرو هستند. به خصوص که در تعریف ما و یا آشنایی ما با واژه ی همجنسگرایی بلافاصله همجنسگرایان مرد در ذهن تداعی می شوند، لازم است بر این تفاوت ها تأکید کرده در عین حال بر نقاط اشتراکمان پای بفشاریم. پس آن دسته از مدافعان حقوق زنان که نفی مناسبات مرد سالارانه موجود را در کلیت آن جستجو می کنند نمی توانند نسبت به حقوق همجنسگرایان بی تفاوت باشند.

در کتاب "قدرت و لذت" آدرین ریچ نظریه ای را مطرح می کند و می گوید در شرایط عادلانه و وجود روابط برابر زن و مرد، افراد دو جنس گرا خواهند بود. تا چه حد با این سخن موافقید و آیا دوجنسگرایی انسانی ترین رابطه ی جنسی است که در شرایط برابر نمود می یابد؟

متأسفانه سؤال با یک درک وارونه از بخشی از کتاب مطرح شده است. آدریان ریچ در آنجا می گوید: "ادعای بدیهی بودن دگرجنس گرایی زنان بخودی خود، برایم جالب است؛ این ادعایی شگفت انگیز است که آرام و آهسته در پایه های فکری ما رخنه کرده است! تداوم چنین ادعائی به این اطمینان منجر می شود که در جهانی عادل و درجهانی که مردان سرکوبگری نکنند و برای فرزندان خود مادری کنند، تمام انسان ها دوجنسگرا خواهند بود. چنین تصویری به طرز بسیار ظریفی بر شرایط واقعی ای که زنان در آن روابط جنسی خود را تجربه می کنند سایه می اندازد.

این همان پریش لیبرالی از تمام ضروریات کنونی مبارزه است. پریدن از روی پروسه ی ضروری حق اختیار نوین در روابط جنسی است. این پروسه اما با خود همه ی امکانات گزینش و همه ی اختیارات لازم را خواهد آورد. دیگر اینکه، موضع مورد بحث بر این باور

است که گویا زنان تنها به خاطر سرخوردگی از مردان سرکوبگر و بی عاطفه، به همجنسان خود کشش پیدا می کنند. (چنین باوری در پاسخگویی به این پرسش می ماند که پس چرا زنان باز هم با مردان سرکوبگر و بی عاطفه رابطه برقرار می کنند؟) می خواهم بگویم که امر دگرجنس گرایی می بایست، دقیقا مانند امر مادری، به عنوان نهاد سیاسی دیده شود و مورد بررسی قرار بگیرد - از قضا این بررسی باید از سوی کسانی انجام بگیرد که خود به دلیل تجربه ی شخصی شان گمان می کنند پیام آوران رابطه ی اجتماعی نوینی برای دو جنس هستند. نقل قول از آدریان ریچ از کتاب "قدرت و لذت"

و تا آن جایی که به نظر من بر می گردد باید بگویم من برای جامعه ای مبارزه می کنم که در آن گرایش جنسی انسان ها "ارزش" قلمداد نشود. همانگونه که جنیث سیاهان و جنیث ضد راسیستی برای لغو "ارزش های" نژادی مبارزه کرد و می کند. پس با واژه هایی مثل "انسانی ترین" نمی توان به این ارزش گذاری میدان داد. از سوی دیگر، یک رابطه زمانی انسانی است که بر اساس نیازهای واقعی و تمایل آزاد انسان ها بنا شده باشد. آیا ما می توانیم در دنیای کنونی و با وجود چنین اخلاقیات و مناسبات و محدودیت های اجتماعی و اجبارها از "انتخاب واقعا آزاد" حرف بزنیم. پاسخ یقینا منفی است.

ضعف در آموزش جنسی و نبود دانش جنسی در عموم مردم ایران اعم از مردم عادی تا روشنفکران و دانشجویان ... معضلی عمومی است. حاکمیت اسلامی و سیاسی ایران سال هاست با هر نوع آموزش جنسی به بهانه ی اشاعه فحشا مخالفت می کند. و تمام دانش افراد از طریق انتقال تجربیات شخصی و نیز پورنوگرافی تامین می شود. شما تبعات این عدم آموزش علمی را چه چیزهایی می دانید؟

تبعات این عدم آموزش جنسی بیماری های جسمی و روانی و شیوع بیماری های اجتماعی است. بدیهی است با توجه به مناسبات نا عادلانه موجود زنان و دختران در این عرصه بیش از همه آسیب می بینند. از تبعات عدم وجود آگاه سازی و اطلاع رسانی در مورد مسائل جنسی می توان به موارد ذیل اشاره کرد:

شیوع بی رویه ی بیماری "ایدز" در بین زنانی که حتی تنها در چهارچوب مناسبات زناشویی رابطه جنسی داشته اند و از طریق شوهران غیر مسئول خود، و یا در بین زنانی که تن فروشی می کنند توسط مشتریان حریصی که حاضر به رعایت اصول بهداشتی و استفاده از کوندوم نیستند، رواج آزار جنسی بر کودکان و عادی جلوه دادن آن از طریق رسمی کردن سن ازدواج دختر بچه گان، سرکوب نیاز های عاطفی و به حاشیه رانده شدن مناسبات احساسی-اروتیک در برابر روابط صرفا سکسی و پورنو گرافی، عادی شدن و رواج یافتن تجاوز چه در چهارچوب زناشویی و چه در جامعه، سرکوب گرایش جنسی "دیگر" و سوق دادن این انسان ها به انزوا و افسردگی، پذیرش خشونت به عنوان چاشنی رابطه ی جنسی و ...

بدیهی است نگاه غیر جنسیت گرا در چنین آموزشی بسیار ضروری است تا علیه پیش داوران، کلیشه ها و تعاریف دوجنس گونه ی موجود نیز که عامل بسیاری از نابسامانی های جنسی است اقدام شود.

نظراتان در باره ی تن فروشی و دلایل آن چیست و آن را تا چه حد در چارچوب روابط نا عادلانه اقتصاد سرمایه داری در جهان می دانید؟ همانگونه که همه می دانیم در این مورد در بین فمینیست ها نیز اختلاف نظرات بسیاری وجود دارد. یعنی تعاریف مختلف و خواسته های مختلفی در این رابطه مطرح می شوند. از نظریه ای که آن را در حد مشاغل دیگر عادی می کند و به نوعی آن را انتخاب آزاد زنان می داند و تا کسانی که آن را ابزاری برای استثمار جنسی زنان و در خدمت شهوت "سیری ناپذیر" مردان دانسته و خواهان ممنوعیت آن هستند، تا کسانی که علی رغم اعتقاد به اینکه این زنان مورد ستم و استثمار جنسی در خدمت مشتری دلال جنسی و مشتریان خود قرار می گیرند اما برای تخفیف این امر خواهان قانونی کردن این حرفه و تشکیل سندیکا، اتحادیه و ... برای این زنان است تا آن ها را از سوء استفاده های دلالان و قاچاقچیان سکس در امان بدارند، تا نظراتی بین اینها و ...

من فحشا را تنها در چهارچوب مناسبات سرمایه داری نمی دانم، کما اینکه فحشاء قبل از آن هم وجود داشته است.

من معتقدم فحشاء آشکارترین نوع خشونت جنسی بر علیه زنان و پذیرش آن نمودی از میزان توجه جامعه به نیاز های جنسی مردان است.

آدریان ریچ در این رابطه می گوید: "اما همه زنان به اشکال و در ابعاد مختلف قربانی این واقعیت هستند . یکی از دلایل دشواری و موانع نام بردن از بردگی جنسی زنان و آن را به عنوان یک ساختار بیان کردن، دگر جنس گرایی اجباری است. همانطور که بَری به وضوح مشخص می کند، دگر جنس گرایی اجباری با عملکرد در خانه و در عرصه ی خصوصی، کار "قاچاقچیان" و دلالان زنان را در سطح جهان در دواپر فحشاء و مراکز سکسی ساده می کند. به این ترتیب که دختران سوء استفاده جنسی از سوی پدران را "تحمل" می کنند، که مادران این موارد را انکار می کنند و همسران کتک خورده در کنار مردان خشونت پیشه ی خود می مانند." آدریان ریچ/ دگرجنس گرایی اجباری و هستی همجنس گرایانه

در عین حال من نیز معتقدم برای رها کردن این زنان از سلطه ی مردان قاچاقچی و تولید کنندگان پورنو و فروشندگان سکس، بایستی به این زنان یک موقعیت قانونی ارائه شود وکنترل نهاد های قانونی برمحل کار آن ها و حقوق آن ها را، در شرایط ناعادلانه ی موجود، در حد ممکن اعمال کند.

جنبش های مدافع حقوق همجنس گرایان عمدتا در دسته جنبش های پیشرو محسوب می شوند و تا آن جا که من اطلاع دارم هژمونی غالب در میان آنان هژمونی چپ است. شما تا چه حد این جنبش ها را پیوند با چپ می دانید و چرا؟

این سوال شما نیز پاسخی چندگانه می طلبد. تعریف از چپ و نگرش های متفاوت حول این مقوله باعث می شود با دقت به سراغ استفاده از آن رویم. اگر چپ را به معنای معترض به اوضاع موجود تعبیر کنیم ، بله حق با شماست و می توان هژمونی این جنبش را در دست چنین نیروهایی دانست. اما اگر چپ به معنای کلاسیک آن یعنی اعتقاد به نظام سوسیالیستی و ایدئولوژی منتج از آن است، خیر، به نظر من چنین ادعائی اثبات شده نیست. اما من معتقدم این جنبش ها چنانچه مطالبات خود را از چهارچوب خواسته های اصلاحی حداقل فراتر ببرند، به یکی از ستون های اصلی حافظ این سیستم یعنی مرد سالاری حمله می کنند و یکی از ارکان اصلی آن یعنی دگرجنس گرایی اجباری و یا "هترو نرماتیو" یا طبیعی جلوه دادن دگرجنس گرایی را زیر سؤال می برند و با جنبش های دیگر اجتماعی که خواهان تغییر نظم موجود هستند هم سو و هم سنگر هستند. اما ایجاد اتحاد عمل ها و هم گرایی بین آنها تنها در دامن زدن به بحث حول مطالبات مشخص و اهداف آنها ممکن است. امری که در جنبش چپ ایران حتی آغاز نیز نشده است. از سوی دیگر باید دقت داشت که نمی توان این جنبش ها را به صورت مکانیکی از یکدیگر تفکیک کرد، واقعیت این است که بسیاری از کسانی که با سازمان های چپ، چه در ایران و چه در سطح بین المللی همکاری دارند ، هر چند که با توجه به فضای مرد سالار این جریانات (به خصوص در بین نیروهای ایرانی) آن را علنی نکرده باشند، هم جنس گرا هستند و در سال های گذشته شاهد علنی شدن طیف رو به گسترشی از این گروه هستیم.

بدیهی است این افراد چه در درون و چه از بیرون بر جهت دادن به طرح خواسته های همجنس گرایان از سوی جریانات چپ تأثیرگذارند. و در مجموع نیز چون هر پدیده دیگری این جنبش ها نیز تأثیرات متقابل بر یکدیگر دارند.

در عین حال من بر پیوند جنبش های مختلف اجتماعی با هم تأکید کرده و پیروزی و شکست هر یک از آنها را تا آنجا که با هم منافع مشترک دارند، پیروزی و شکست دیگری می دانم.

با چنین تعبیری است که جنبش چپ می بایستی خود را در دفاع از حقوق زنان، همجنس گرایان، دانشجویان، کودکان ... دخالت داده و از خواسته های آنان با حفظ استقلال نظری و تشکیلاتی هر یک از آنها دفاع کند.

جنبش مدافع حقوق همجنس گرایان نیز بایستی دخالت در عرصه های دیگر سیاست را وظیفه ی خود دانسته و در عین حال از دنباله روی و سطحی نگری که مشخصه جنبش های در حال هویت یابی است، بپرهیزد.

برای پیوند جنبش های مدافع حقوق همجنسگرایان در ایران و جنبش چپ داخل کشور چه راهکارهایی را پیشنهاد می کنید و اصولاً چه الزامی در این پیوند می بینید؟

پاسخ این سؤال درمورد الزامات پیوند این جنبش ها با یکدیگر در پاسخ قبلی مستتر است. و اما در مورد راهکار های آن به نظر می آید بر ضرورت مسلح شدن به اندیشه ای که ریشه های دگر جنس گرایی اجباری را نشان داده و از حد توضیح همجنس گرایی فراتر رود، پای فشرد. در عین حال به نظر می آید بایستی به دنبال یافتن متحدین واقعی باشیم و اجازه ندهیم که همجنس گرایان و جنبش آن ها ابزاری برای سوء استفاده های سیاسی گردد.

این امر ممکن نیست مگر اینکه با هشیاری بر تفاوت های نظری خود انگشت گذارده و از یکسان جلوه دادن همجنس گرایان خود داری کنیم. متأسفانه جریانات موجود مدافع حقوق همجنسگرایان تا کنون به نوعی "نمایندگی سیاسی" برای کلیه همجنس گرایان اقدام کرده اند که به نظر من بدون دامن زدن به بحث های نظری، تنها به تک صدایی منجر می شود.

اگر ما خواهان ایجاد جنبشی وسیع و همه گیر باشیم بایستی سیاست مشارکتی را پیشه کرده و از چنین نمایندگی کردن هایی دست برداریم. به پیچیدگی های موجود در زمینه ی سیاست توجه کافی مبذول داریم و به صرف عمل کردن و اطلاعیه دادن به هر سو گوشه ی چشم نشان ندهیم. صراحت در برخورد ها و موضع گیری های ماست که ما را به عنوان مدافعین جدی حقوق انسانی در جامعه مطرح می کند و نه به دنبال هر گرایش و صدای مبهمی افتادن.

با چنین درکی است که صراحت در طرح خواسته ها و با توجه به آن پیدا کردن نیروهای هم گرا را ضروری می بینم. آنچه امروز شاهدش هستیم ناروشنی، مواج بودن و دنباله روی ها و زیگزاگ های سیاسی است که از اعتبار یک جریانانی که بخواهد به طور جدی با نظم موجود در افتد، می کاهد.

پس صراحت بخشیدن و تعیین خطوط اصلی خواسته ها و مواضع و موازین این جنبش (چه در داخل و چه در خارج از کشور) ضرورت فوری ماست.

با توجه به اینکه همجنس گرایی در قوانین و احکام اسلامی جزو گناهان کبیره محسوب می شود ساختار سنتی و مذهبی جامعه ایران نیز همچنان به قوت خود باقی است روش های بومی سازی و نیز مردمی کردن این جنبش را در ایران چه می دانید؟ من فکر می کنم همجنس گرایی در هر کجای جهان که باشد امری "بومی" و غیر وارداتی است. از عربستان تا آلاسکا، از آمریکا تا چین، از ایران تا برزیل... اما از "مردمی کردن" منظور آن اگر آگاهی دادن بر سر این مقوله و در عین حال ایجاد فرهنگی است که سرکوب و تحقیر گرایش جنسی و همجنس گرایان را مذموم بشمارد، باید بگویم که این کار مدت ها است آغاز شده. توسط آن هایی که با سخن گفتن در این مورد راه را برای دفاع علنی از آن هموار کردند.

آموزش فرهنگی و آگاهی رسانی از ضروریات مبارزه با سنن، خرافات، و فرهنگ عقب مانده و مذهبی ای است که حق دگر گونگی را با ایجاد مدل ها و کلیشه های ارزشی از دیگران سلب کرده و به آن ها خشونت اعمال می کند.

اما نهادینه کردن چنین امری نیازمند مناسباتی است که به لحاظ حقوقی نیز با وضع قوانین حمایتی و همچنین تعیین مجازات برای اعمال خشونت، تبعیض و تحقیر بر زنان، همجنس گرایان ... به اجرای این فرهنگ یاری رساند. این امر با وجود نظام جمهوری اسلامی که اساس آن بر نابرابری و بی عدالتی، تبعیض و سرکوب مخالفین و دگر اندیشان بنا شده، در نظامی که مذهب بر خصوصی ترین عرصه زندگی انسان ها حکومت می کند، نظامی که در تحمیل دگر جنس گرایی اجباری تا معمول ساختن تجاوز به دخترچه گان پیش رفته است، امری محال است. منافع جنبش همجنسگرایان از چنین منظری است که با نیروهای جنبش سرنگونی طلب پیوند می خورد. این اما هنوز به معنای هم نظری در ارائه ی آلترناتیو حکومتی نمی باشد. در این مسیر ما قطعاً با گرایشانات متفاوت درون جنبش همجنس گرایی روبرو خواهیم بود.

اگر جنبش همجنس‌گرایان پیوند ناگستنی با جنبش فمینیستی دارد، بیشترین پیوند را در مراحل بعد به کدام جنبش‌ها اختصاص می‌دهید؟

جنبش همجنس‌گرایان از منظر خواست‌مقابله با درک مردسالارانه از مناسبات جنسیتی و همچنین مقابله با دگرجنس‌گرایی اجباری با جنبش فمینیستی نزدیک و همراه است. به نظر می‌آید در کشور‌های مختلف با توجه به توازن قوای جنبش‌های دیگر اجتماعی و خواسته‌هایشان این متحدین تغییر پذیرند.

نسخه از پیش آماده‌ای نمی‌توان برای آن صادر کرد. مثلاً جنبش کارگری به عنوان رادیکال‌ترین جنبش ضد نظم موجود، مادام‌که با مردسالاری مرز خود را روشن نکند، نمی‌توان نقداً آن را در هر مرحله متحد جنبش زنان دانست، هر چند که پیروزی و قدرت این جنبش‌ها بر هم‌تاثیر مستقیم می‌گذارد. به این معنا ما بایستی ضمن دفاع از مبارزات به حق جنبش‌های دیگر اجتماعی، مثلاً کارگران، دانشجویان، ملیت‌ها ... مصر از آن‌ها بخواهیم که مواضع خود را در مقابل خواسته‌های جنبش زنان و همجنس‌گرایان مشخص کنند. با توجه به این موضع‌گیری است که میزان نزدیکی و دوری ما در حرکات و گام‌های بعدی مشخص خواهد شد. امری که امروز در رابطه‌ی برخی گروه‌های زنان و همجنس‌گرایان با جریان‌ات و رهبری رسمی جنبش دانشجویی به صورت دفاعی بی‌فید و شرط و یک‌سویه در جریان است. بدون چنین شفافیتی ما بار دیگر در سیاست قربانی فریب و نیرنگ خواهیم شد.

آیا به نظر شما می‌توان به علت وجود نشریات همجنس‌گرایان همچون "چراغ"، ماه‌ها، دلکده و بیداری" و همچنین وجود یک رادیوی اینترنتی و سازمان و گروه‌های بسیاری همچون هومان و یا گروه‌های زنان لژیون و نیز فعالان مستقل داخل و خارج از کشور، از پدیده‌ای به نام "جنبش همجنس‌گرایان ایرانی" سخن گفت؟

به نظر من این نشریات و رادیوها ... نیستند که جنبش‌ها را می‌سازند، بالعکس این جنبش‌ها هستند که ضرورت چنین ارگان‌ها و ابزارهایی را ایجاد می‌کنند تا بتوانند مسیر و اهداف و اشکال سازماندهی خود را از آن طریق به بحث گذاشته و با تبلیغ و ترویج کنند. به زبان دیگر باید گفت اگر ما با ضرورتی به نام مقابله با سرکوب همجنس‌گرایان روبرو نبودیم سخن گفتن از حقوق آنان و تلاش برای سازماندهی آنان نیز مطرح نمی‌شد، مقابله با یک سرکوب نیز زمانی مطرح است که موضوع سرکوب- در اینجا همجنس‌گرایان- موجود باشد. پس وجود همجنس‌گرایی که از بی‌حقوقی عاصی شده و فریاد خود را برای رسیدن به جامعه‌ای عاری از ستم و تبعیض بلند کرده‌اند، وجود گرایش‌های مختلف و تحرک موجود در بین آنان، همه سخن از جنبشی دارد که با قدرت متولد شده است و در عین حال به گمان من بسیار متأثر از جنبش زنان در راه‌های جنسی و مقابله با تبعیض جنسیتی است.

با چنین درکی باید گفت، بله، سخن از جنبش همجنس‌گرایان (بدون غلو کردن و ابعاد غیر واقعی از آن ارائه دادن) درست است. از سوی دیگر این جنبش در ایران به لحاظ نظری جوان و کم‌تجربه است، و تا یافتن هویتی شفاف با طرح خواسته‌هایی تعرضی و برابری طلبانه در تمام عرصه‌ها هنوز فاصله دارد. هنوز گاهی در چنبره نگاه مذهبی و یا ناسیونالیستی اسیر می‌ماند و به تعبیری قادر به پرش از سایه‌ی خود نیست.

اما این جنبش با تمام اشکالاتش قطعاً نسیم تازه‌ای را به فضای سیاست جامعه‌ی ایران دمیده است، نسیمی که شاید برخی از بازنگری‌های جدی را در مورد تابوها و اخلاقیات باعث گردد.

این "جنبش" در مسیر هویت‌یابی خود نیازمند این است که از برخورد‌های نظری نهراسد و با تأمل به موضوعات تئوریک بپردازد. دخالتگری در عرصه سیاست را با حضور فیزیکی یکی نکند و به دنبال بیان مستقل خواسته‌های مشخص خود باشد ...

مدافعین حقوق همجنس‌گرایان نیز بایستی موضع‌قیم‌مآبانه را به کناری گذاشته و در راه ایجاد فضاهایی که همجنس‌گرایان بتوانند در آن‌ها مسائل خود را طرح کنند، بپردازند. فراموش نکنیم ذی‌نفع‌ترین افراد در پیشبرد این جنبش خود همجنس‌گرایان هستند و

بایستی متحدین خود را در هر گام و هر بار از نو تعیین کنند. بدیهی است این راه مسیری هموار نیست، اما بایستی سکان حرکت به دست فعالان این جنبش باشد و با حوصله در این راه گام بردارند.

به نظر شما آیا وجود ساختار منظم تشکیلاتی و رهبری برای این جنبش ضروری است؟

قطعاً! در جامعه ای که همه برنامه ها و عملکردهای آن سازماندهی شده و متمرکز است شما نمی توانید بدون یک سازماندهی مشخص به نبرد با این سیستم بپردازید. شما برای پیک نیک رفتن هم نیاز به برنامه ریزی و تقسیم کار دارید چه رسد به مبارزه با رژیم که دائماً به نقض حقوق شما با انواع روش ها و انواع ابزار سرکوب مشغول است. کسانی که با هر گونه سازماندهی مخالفت می کنند برایشان امر بر هم زدن این مناسبات امری جدی و حیاتی نیست. و اما رهبری؟! در این مورد بحث های بسیاری مطرح است. درک من از هیزارشی و آتوریت در جنبش های اجتماعی روشن است و قبلاً مکتوب ارائه داده ام. با درک سنتی از رهبری شدیداً مرزبندی دارم. از سوی دیگر وجود ارگان های انتخابی تصمیم گیرنده را برای ایجاد امکان تحرک در یک تشکیلات لازم و ضروری می دانم. بدیهی است بایستی یک ساختار دمکراتیک دارای نهادهای کنترل نیز باشد. شفافیت و علنی بودن کلیه مراحل تصمیم گیری از اصول اولیه ی چنین ساختاری است. اما اجازه بدهید بحث سازماندهی و رابطه داخل و خارج از کشور را در جای دیگری به صورت همه جانبه تر باز کنم. دوستان در نشریه "ماها" هم اشاراتی به این بحث داشته اند و در "چراغ" هم نکاتی مطرح شده است. به نظر می آید اما دوستان طراح این بحث ها هنوز به جنبه های مختلف آن نپرداخته اند و کمبود چالشی جدی پیرامون این موضوع به چشم می خورد.

اگر موافق باشید پیشنهاد میکنم شماره بعدی "چراغ" را ویژه بحث "سازماندهی و راه کارهای آن در جنبش همجنس گرایان" کنیم. بعد میتوان به نقش و جایگاه فعالین داخل و خارج، زنان و مردان، ترانس سکسوئل ها و ترانسوستیت ها و ... پرداخت و در آنجا امکان نظر دهی دوستان بیشتری را فراهم کرد.

با تشکر فراوان از شما برای تلاش هایتان و قدردانی از فرصتی که در اختیار من قرار دادید. در پایان از خوانندگان گرامی نشریه "چراغ" خواهش میکنم اگر نکته ای انتقادی و یا تکمیلی به نظرشان رسید حتماً با نشریه و یا با خود من در میان بگذارند. ما به چالش های نظری صریح و روشن نیازمندیم.

ShadiAmin@web.de

سوسن صابری

susansaberi2002@yahoo.se

سخنی با سازمان همجنسگرایان ایرانی

طی چند روز گذشته دو نوشته از طرف سازمان همجنسگرایان ایرانی از طریق پست اینترنتی دریافت کردم. اولین نوشته اطلاعیه ای از این سازمان بود که طی آن از "فراخوان" اکبر گنجی برای آزادی زندانیان سیاسی حمایت شده بود و در نوشته دوم تحت عنوان یک پرسش موضع گنجی در مورد همجنسگرایی و حقوق همجنسگرایان مورد سؤال قرار گرفته بود.

باتوجه به موضع رسمی و عملکرد ضد انسانی و جنایتکارانه جمهوری اسلامی در قبال همجنسگرایان، حمایت یک سازمان مدافع حقوق همجنسگرایان از یکی از مهره های مهم سرکوب و تثبیت حکومت اسلامی در درجه اول موجب شگفتی و در عین حال تاسف است. من در این نوشته قصد ندارم لیستی از اعدامها، به زندان انداختن ها، شکنجه ها و تحقیر هر لحظه و بیست و هفت ساله همجنسگرایان در ایران را درمقابل فعالین دفاع از حقوق همجنسگرایان قرار دهم. داستان زندگی و مرگ صدها و هزاران همجنسگرا در ایران تلختر و در عین حال آشکارتر از آن است که نیازی به افشاگری در این نوشته و آنهم برای " سازمان همجنسگرایان ایرانی " داشته باشد. سازمانی که هدفش دفاع از همجنسگرایان است و طبق تعریف نمیتواند از قوانین و یا حکومتها و یا افرادی که در عمل بر علیه همجنسگرایان بوده و در سرکوب و قتل و ایجاد فضای مرگبار نقش داشته اند حمایت کند.

یکی از این افراد اکبر گنجی است. وی از سازماندهندگان و فرماندهان سپاه پاسداران بوده است. خود وی این سابقه سپاه را به حساب خدمت به " میهنش " گذاشته است. او در آن سالها در خدمت " میهنی " بوده که در آن هزاران تن از مخالفین آزاده جمهوری ضدبشری اسلامی به جوخه های اعدام سپرده شدند. هزاران تن در حمله وحشیانه سپاه مرگ به کردستان و ترکمن صحرا به خاک و خون کشیده شدند. گنجی در خدمت " میهنی " بوده که در آن همجنسگرایی گناه محسوب میشود و جزای مرگ دارد. گنجی از مسئولین سپاه پاسداران حکومتی بوده که همجنسگرایان را بدار کشیده است. این فرد با چنین سابقه ای در ایجاد زندانهای سیاسی و ایفای نقش در قتل عام زندانیان سیاسی خواهان آزادی زندانیان سیاسی شده است. پروژه گنجی یک طنز تاریخ است. قاتل به حال قربانیانش میگرد و خواهان احقاق حقوق آنهاست! و عده ای نیز به دنبال این " قهرمان " جدیدشان براه افتاده اند. طرفدارانش میگویند که آقای گنجی نظرش عوض شده و باید از آن استقبال کرد. ولی مسئله نه بر سر نظر گنجی بلکه عملکرد وی بویژه در سالهای خونین 60 است. طرفداران امروز گنجی همانهایی هستند که یکدوره زیر عباي خاتمی سینه میزدند و با به شکست کشیده شدن پروژه دو خرداد، پروژه عمر خریدن برای جمهوری اسلامی، بدنبال ترفندی دیگر بودند. شیرین عبادی و عدم تناقض اسلام و حقوق بشرش چند صباحی صفوف متلاشی شان را به حرکت درآورد. اما این پروژه هم در مقابل عظمت جنبش سرنگونی طلبانه مردم جان به لب رسیده ایران دوام نیاورد و به پشت صحنه خزید. در این فاصله اعتراضات مردم با مطالبات رادیکال و برحق روز بروز وسعت گرفته و خواست سرنگونی حکومت سپاه اسلامی به خواست عمومی مردم تبدیل شده است. در تقابل طبیعتا جریاناتی که از رشد مبارزات مردم، از بروز یک انقلاب علیه نه تنها حکومت بلکه کل نظام وحشت دارند نیز دست از تلاشهای مذبحخانه شان بر نمیدارند. پروژه گنجی یکی از این تلاشها و ترفندهای نیروهای مخالف انقلاب مردم، نیروهای مخالف سرنگونی جمهوری اسلامی است. وضعیت نیروهای مخالف سرنگونی رژیم و تغییرات بنیادی در جامعه ایران آنقدر اسفناک است که گنجی پاسدار قهرمان و رهبرشان است. کس دیگری را ندارند. گنجی قرار است چند صباحی سرنگونی حکومت اسلامی را به تعویق بیندازد. گنجی و جنبش ملی اسلامی پشت سرش قرار است مانعی بر سر راه رسیدن مردم به رفاه و خوشبختی و خلاصی از

نکبت جمهوری اسلامی باشند. و این هدف در چهارچوب نظم نوین جهانی و سیاست رژیم چنچ غرب جا باز می کند و از طرف رسانه های معلوم الحال جهانی حلوا حلوا میشود. کل داستان همین است .

دوستان فعال در سازمان همجنسگرایان ایرانی !

گنجی نه دلش برای زندانی سیاسی سوخته و نه از نقش خودش در سرکوب مخالفین و زندانیان سیاسی دوره فرماندهی اش پشیمان است . گنجی خود یکی از مهره هایی است که باید بدلیل همکاری و نقشش در سرکوب از مردم ایران معذرت بخواهد و پاسخگو باشد. وی صلاحیت بلند کردن پرچم مبارزه برای آزادی زندانیان سیاسی را ندارد. علیرغم هر پاسخی که در قبال مسئله همجنسگرایی داشته باشد ، صلاحیت دفاع از حقوق همجنسگرایان را نیز ندارد. حمایت سازمان همجنسگرایان ایرانی از این خیمه شب بازی جدید ، یک اشتباه سیاسی جدی است . این اشتباه جدی را شما در زمانی مرتکب شده اید که سازمانهای مدافع حقوق همجنسگرایان در سطح جهان ، به اعتراض علیه سرکوب و اعدام همجنسگرایان در ایران پرداخته اند. صرف دفاع برحق از آزادی کلیه زندانیان سیاسی نمی بایست شما را بدام ترفند جدید جریاناتی که میخواهند یکبار دیگر مبارزات مردم را به بیراهه بکشاند ، یعنی پدیده گنجی، ببندازد. در انتها امیدوارم که به اشتباه سیاسی خود پی برده و نظراتان را عوض کنید. مطمئنا نمیخواهید به عنوان بخشی از قربانیان حکومت اسلامی به سیاه لشکر بازی سیاسی یکی از مهره های این رژیم تبدیل شوید.

خانم سوسن صابری

در ابتدا تشکر می کنیم از نامه متعهدانه و نقادانه ی شما به سازمان همجنس گرایان ایرانی. تشکر می کنیم از تلاش شما در مقام یک مدافع حقوق اقلیت های جنسی در سال هایی که گذشت، و به خصوص سخنرانی مسئولانه و ارزشمند شما در ۱۷ ماه مه ۲۰۰۶، روز جهانی مقابله با هموفوبیا، در استکهلم سوئد، و حمایت و تلاش شما و دیگر یاران و رفقایان در حزب کمونیست کارگری و سازمان آزادی زن و کمیته ی بین المللی علیه اعدام، در دفاع از حقوق اقلیت های جنسی را تقدیر می کنیم.

ما معتقدیم که جنبش رهایی بخش همجنس گرایان ایرانی رها از اجتماع ایران و دیگر جنبش های مدنی موجود در ایران نیست. آن نظام و اندیشه ای که دگراندیشان و مبارزان سیاسی را به بند کشیده است، آن نظام که کارگران روز مزد و استثمار زده را چپاول می کند، که وجود هیچ دگراندیش را تاب نمی آورد، همان نظام با دگرباشان نیز در ستیز است، و طناب دار بر گردن همجنس گرایی می افکند که جرمش عشق ورزی به همجنسش بوده است و دگرجنس گرایی اجباری را، به بهای سرکوب غریزه طبیعی و نیاز درونی اش، تاب نیاورده است. معضل و مشکل ما اقلیت های جنسی (هم-دگر جنسگرا ، دگرجنس گونه) رها از مشکل دیگر دگرباشان و دگراندیشان نیست.

سازمان همجنس گرایان ایرانی در بسیاری از موارد اساسی با اکبر گنجی اختلاف نظر دارد. اکبر گنجی که خود گفته است، "امروز هر کس حرف از دموکراسی و حقوق بشر می زند، می باید با صراحت و شفافیت موضع خودش را درباره نقض حقوق بشر در ایران اعلام کند." در قبال همجنس گرایان که در حدود ۴ میلیون از جمعیت ایران را تشکیل می دهند، موضعی ناروشن و عاری از شفافیت دارد!

اکبر گنجی، در عملکرد چند سال گذشته ی خویش نشان داد که با دلیری تا پای جان در مقابل ظلم و استبداد نظام حاکم و ولایت فقیه (به قول گنجی، شاه سلطان علی خامنه ای) ایستاده است و برای رسیدن به هدفش، جانش را بر کف دست نهاده است. این تلاش های اکبر گنجی ارزشمندند و چشم بستن بر آنها خلاف انصاف و اخلاق انسانی است. اما همان اخلاق انسانی، که ما سخت به ضرورت آن معتقدیم، ایجاب می کند که اکبر گنجی و همه ی عاملان و سردمداران حکومتی ی سال های سیاه و دردمبار دهه ی ۶۰، روزی در دادگاهی علنی و قانونی حاضر شوند و جلوی میز محاکمه بایستند، و چنانچه شاهد و مدرکی دال بر دست داشتن آنان

در جنایات و سرکوب ها موجود بود، محاکمه (و نه اعدام) کردند. اکبر گنجی خود نیز برای شرکت در چنین دادگاهی، در کنفرانس برلین، اعلام آمادگی کرده است.

هر چند که گذشته ی اکبر گنجی در سال های دهه ی ۶۰، که سال های مرگ و اعدام و خفقان بود، در حاله ای از ابهام فرو رفته است، هر چند ما با بسیاری از حرف ها و گفته های گنجی مثل، "بازنگری مجدد مفاهیم دینی، و فلسفه ی بیخیش و فراموش نکن"، مخالفیم، هر چند گنجی موضع روشن خود را در قبال همجنس گرایان اعلام نکرده است... با همه ی این احوال دلیلی برای عدم شرکت در مبارزه برای آزادی زندانیان سیاسی نیافتیم.

ما با صراحت اعلام کردیم که از فراخوان اکبر گنجی برای دفاع از حقوق انسانی و آزادی زندانیان سیاسی حمایت می کنیم، اما کسی را به عنوان رهبر این حرکت نمی شناسیم. ما اعتقاد داشتیم و همچنان معتقدیم در این زمان که توجه جهانیان به مناقشه ی هسته ای و بحران خاورمیانه جلب شده است، از هیچ تلاشی (حتی سمبولیک) برای جلب توجه جهان به نقض حقوق بشر در ایران نمی بایست فروگذار کرد.

اعتقاد ما بر اینست که در جبهه ی مبارزه علیه استبداد و ظلم، می بایست دوشادوش دیگر مبارزان (البته با هوشیاری و چشمان باز) ایستاد، و از هیچ کوششی دریغ نکرد. در حمایت ما از فراخوان شرکت در اعتصاب غذا، نگاه ما به زبان بریده ی منصور اسانلو خیره است، و به فریاد در گلو خفه شده صدها زندانی سیاسی و عقیدتی که هیچ کس حتی نامشان را در هیچ روزنامه ای نخوانده، و در گوشه ی زندان های رژیم ایران پژمرده اند. حمایت علنی ما از این اعتصاب غذا، حمایت از مبارزه ی مسالمت آمیز برای کسب حقوق مدنی است. ما واقفیم که بدون اعلام حمایت سازمانی اقلیت های جنسی، و دیگر "اقلیت ها"، جامعه ی مدنی بخشی از حامیان را از دست داده است. ما، سازمان همجنسگرایان ایرانی، در مبارزات "مسالمت آمیز" برای عدالت اجتماعی شرکت می کنیم تا تصویر جامعه را در حرکت به سوی کسب "حقوق" ها کامل کرده باشیم. ما اقلیت های جنسی ایرانی، ۱۷ درصد از افراد اجتماع را تشکیل می دهیم (۵ درصد همجنس گرا، ۱۰ درصد دوجنس گرا و ۲ درصد دگرجنس گونه)، این رقم یعنی میلیون ها انسان، که می توانند در تعیین سرنوشت سیاسی ایران نقشی حیاتی و تأثیر گذار ایفا کنند، اگر که بر قدرت خود آگاه باشند.

پرسشی که اکبر گنجی بی پاسخ گذاشت، پرسشی است که ما از فعالان سیاسی اپوزیسیون، که تا به حال موضع خود را در قبال این ۱۷ درصد از افراد اجتماع، و حقوق انسانی آن ها، مشخص نکرده اند، خواهیم پرسید. مبارزه ی ما با نظام حاکم تا رفع تبعیض علیه اقلیت های جنسی ادامه خواهد یافت، و پس از آن، باز در کنار دیگر اعضای اجتماع، و همچنان زیر پرچمی که از آن ماست، به پیشبرد گفتمان های آزادی خواهانه خواهیم پرداخت. ما در این پیکار با آگاهی، و تا آن جا که منطق ما ایجاب کند، در کنار دیگر مبارزان، برای رسیدن به اهداف مشترک ایستاده ایم و پرسش از گنجی را به "پرسش" تبدیل می کنیم، و به میزانی برای سنجش "ابعاد تحمل" جامعه و سخنگویان آن در گفتمان آزادی خواهی؛ و در میزان آزادگی جامعه.

ما بار دیگر از شما و انتقادات شما تشکر می کنیم.

به امید آزادی، عدالت، و برابری

سازمان همجنس گرایان ایرانی

نامه حمید از کردستان

از زمانی که اینترنت در ایران متولد شده و وبلاگهایی با مضامین هم جنس گرایی خود را نشان داده و در این یکی دو ساله که از تولد سازمان pglو می گذرد هم جنس گرا و هم جنس گرایی تا حدی توانسته نفس بکشد خوشبختانه مردم و خصوص جوانان تا حدی با آن آشنا شده اند ولی از سوی دیگر به دلیل سو تعبیر ها و بر داشت های نا درست از لغت گی درصد زیادی از همین مردم گی را

سکس مطلق هم جنس بازی ... بچه بازی و امثال این القاب می داند (البته اینجا منظور من از گی کل اقلیت های جنسی می باشد) و باز هم متاسفانه این عنوان ها در اذهان جای خود را باز کرده است.

به نظر شما مقصر کیست؟ وبلاگ نویسان؟ سایت های اینترنتی؟ ما موران فاسد دولتی؟ بی سواد خانواده ها؟ دین؟ یا اشتباهاتی از سوی خود ما؟ ... چرا وقتی می گویند هم جنس گرا همه به همه چیز فکر می کنند جز احساس های عاطفی آن؟ چرا باید در مورد جنس گرایی اذهان همیشه دچار اشتباه شوند؟ چرا همیشه عواطف و احساسات ما باید پست و بی ارزش شمرده شود در حالیکه پاک ترین و بی ریا ترین احساسات عاطفی را هم جنس گرایان دارند

زاهد ظاهر پرست از حال ما آگاه نیست در حق ما هر چه گوید جای هیچ اکراه نیست
بر در میخانه رفتن کار یک رنگان بود خود فروشان را به کوی می فروشان راه نیست

اگر بخواهیم از اول شروع کنیم خود من تا کنون سایت یا وبلاگی را ندیده ام که در مورد هم جنس گرایی اطلاعات نادرستی را به مردم بدهد مگر اینکه در آن هدف های مشخص شده ای باشد برای خدشه دار کردن هم جنس گرایی که اگر هم باشد یقین بدانید صاحبان آنها هم جنس گرا نیستند. مورد دیگر که مربوط به نظام است که جای چانه زدن ندارد کیست که نداند این نظام انسان ستیز است و با هر چیز پاکتی در دنیا خصومت دارد و صد البته بزرگترین معطل هم جنس گرایی در ایران همینها هستند. مورد دیگر درست است که در این چند دهه سطح سواد از نظر آماری مثلا بالا رفته است ولی هنوز حتی در بین به اصطلاح روشن فکران ما ابلهانی هستند که تا لب می گشایند به راحتی می توان فهمید که هنوز در دانشگاه های ما جای خیلی چیزها خالیست. ما دامیکه حتی روان شناسان ما با آن همه ادعا و پز و افاده در کمال بلاهت هم جنس گرایی را بیماری و انحراف می دانند نباید از پدر مادر های بی سواد و عامی انتظار زیادی داشت.

مورد مهم دیگر دین ماست که به خود اجازه داده است به اطاق خواب مردم سرک بکشد و مردم را مدام امر ونهی کند که این درست است و آن نادرست همین دینی که ما الان داریم به زور به ما تحمیل شده است در هیچ جای قران اسم درستی از این اقلیت ها نیا مده است هیچ. بسیار راحت در احادیش احکامی چون اعدام و سنگسار در مورد بنده هایش آمده است؟ و اما می رسیم به خودمان بالا تر از تمامی موارد خود ما هستیم که تا چه اندازه دلمان برای خودمان می سوزد؟ تا چه حد حاضریم از خودمان مایه بگذاریم؟ تا چه حد حاضریم در مورد هم جنس گرا بودنمان تحقیق کنیم آنرا بشناسیم؟ خیلی از هم جنس گرایان فقط می دانند گی هستند همین. خیلی از هم جنس گرایان از هم جنس گرا بودنشان بی خبرند و فقط عذاب می کشند و می خواهند انرا سرکوب کند خیلی از هم جنس گرایان حتی دسترسی به اینترنت ندارند و این آب باریکه را هم نمی شناسند گاهی که با بعضی از بچه ها صحبت می کنیم و مجلات سازمان را معرفی می کنیم گاهی جواب ها بی می شنویم که درد اور است..** با اینا کس شعره.. حرف مفتیه.. بینم تو مجلات عکس سکس هم داره..** ما در نهایت همه چیز را با هم می خواهیم ولی در کمال حماقت انتظار داریم آنرا جویده در دهانمان بگذارند بدون اینکه تکا نی به خود دهیم

مردم ما آرزو دارند که یک شب شخصی به نام امام زمان ظهور کند مثل فرشته ها از آسمان بیاید و عدالت را برایشان بیاورد و یا اینکه منتظریم جرج بوش و تونی بلر یک شب به ایران حمله کنند و در ازای هیچ چیز دموکراسی را برای ما چشم روشنی بیاورند چون که ما مثلا آریایی هستیم با چند هزار سال پیشینه تاریخی.. البته نباید زحمات عزیزانی را نادیده گرفت که با تمام وجود در تلاشند که موجودیت خود و هم رنگانشان را به اثبات برسانند. کسانی که در زندانها شکنجه شدند .. مورد تجاوز قرار گرفتند.. کسانی که در خارج از ایران هستند و در حالیکه می توانند بی خیال به زندگی ادامه دهند برای هم احساسانشان در تلاشند. عزیزان هم رنگ فقط یک چیز را می خواهیم بگویم امام زمان من و شما هستیم. آزادی یعنی من و شما در کنار هم. هیچ کس برای ما دل نمی سوزاند حتی نزدیک ترین افراد خانواده خودمان. بیایید همدیگر را به خاطر هم احساس بودن بخواهیم نه شکل ظاهر و به قول بچه ها کلاس. تا ما خود را نخواهیم کسی ما را به هیچ نامی پذیرا نخواهد شد. تردید نداشته باشید . به امید روز آزادی.

مؤلف: سینا هنردوست



راینر ورنر فاسبیندر، شاعر، نویسنده، کارگردان و بازیگر آلمانی، نوآورترین و مهم‌ترین فیلمساز آلمان در دوران پس از جنگ دوم جهانی و پیشگام فیلم نوی آلمانی زندگی فاسبیندر :

فاسبیندر در سال ۱۹۴۵ در آلمان (Bad Wörishofen) چشم به جهان گشود. پدرش پزشک و مادرش

مترجم بود. در شهر مونیخ بزرگ شد و همان جا به دبیرستان رفت. در سال‌های پایانی دهه ی پنجاه با رفتن پیاپی به سینما علاقه ی ژرفی به فیلم پیدا کرد و به دنبال آن در میانه ی دهه ی شصت، همزمان با شرکت در کلاس‌های آموزش بازیگری، نخستین فیلم‌های کوتاهش را به نام‌های "خیابان گرد" 1965، و "هرج و مرج کوچک" 1966، ساخت. در همین دوران بود که از دوجنسگرا بودن خویش آگاه گشت و با برخی محافل همجنسگرای آن زمان ارتباط گرفت. تا آزمون پایانی دبیرستان راهی نمانده بود که مدرسه را رها کرد و با سمت آمارگر در انجمن بازی های مجلسی مونیخ آغاز به کار کرد. در سال 1968 انجمن "ضد تئاتر" را بنا نهاد که هانا شیگولا (از برجسته ترین بازیگران زن فیلم هایش) نیز عضو آن شد.

این کوشش ها سراسر زیر سایه ی گفتمان جامعه ی رفاه سرمایه‌داری و جنبش دانشجویی 1968 و در پی آن، رنگ و بوی سیاسی گرفتن هنر و ادبیات بودند. فاسبیندر نخستین فیلم بلند داستانی خود را در سال 1969 به نام "عشق سردتر از مرگ است" با کمترین امکانات ساخت. این فیلم متأثر از زیبایی شناسیک فیلم‌های پلیسی آمریکایی و موج نوی فرانسه است. هانا شیگولا و خود فاسبیندر دو نقش آفرین نخست این فیلم هستند.

این فیلمساز پر کار افزون بر کارگردانی، بازیگری زبردست نیز بود و در کنار بازیگری در فیلم‌های خودش، در فیلم‌های دیگری نیز نقش‌آفرینی کرد، برای نمونه: فیلم علمی- تخیلی "کامیکازه 1989" در سال 1982.

۴۲ فیلم و چندین نمایشنامه و شعر و رمان، نتیجه ی کوشش و کار مداوم این هنرمند انسان‌گراست که همچون شمعی سوخت و پیرامون خود را روشنایی بخشید. گویی از همین رو بود که بارها برای آثار ارزنده اش به جوایز داخلی و جهانی دست یافت. فاسبیندر آخرین فیلم خود را بنام "Querelle" در سال 1982، بر اساس رمان ژان ژنه ساخت و سرانجام در دهم ژوئن 1982، در مونیخ، به سبب استفاده ی همزمان و بیش از اندازه ی کوکابین و داروی خواب آور، جهان را برای همیشه بدرود گفت. فاسبیندر در طول زندگی خود روابط آزادانه ی جنسی داشت، و دوجنسگرا بودنش نیز کاملاً آشکار بود. وی تنها برای مدت دو سال با اینگرید کاون، بازیگر زن فیلم هایش، رابطه ی زناشویی برقرار کرد، که به‌درازا نکشید.

اندیشه‌های فاسبیندر :

برپایی و سرنگونی رایش سوم تأثیر ژرفی بر فیلم‌های فاسبیندر گذاشت. این پیشامد و فروپاشی آن، و نتایجی که در پی داشت (اندوه‌آورترین پیشامدی که سده ی بیستم را به لرزه درآورد)، فیلمساز را برآن داشت تا از جامعه ی آلمان به‌عنوان درونمایه ی بنیادین در سراسر کارهای هنری خویش بهره جوید. به این وسیله او می‌خواست گذشته را زنده و حاضر نگاه دارد. همچنین در برابر دستور مقامات بالا در مورد "به فراموشی سپردن"، یا "فراموش کردن گذشته ی شرم آور از راه سکوت مرگبار" مقابله کند. فیلم‌های او نشان می‌دهند که چگونه توانا و ناتوان، هر دو، اگر گفتمانی در باره ی گذشته انجام نگیرد، بازنده اند. توجه فاسبیندر اما بیشتر به ناتوانان (قربانیان) است و بدینسان سرآغازی راستین و زیبایی‌شناسانه بوجود می‌آورد و آن را در پشتیبانی از ناتوانان و ستمدیدگان به کار می‌گیرد، (ترس روح را می‌خورد). او این کار را به‌گونه‌ای انجام می‌دهد که نه ارزش‌های زیبایی‌شناسانه ی آثارش زیر پرسش رود،

و نه این آثار شعارگونه جلوه کنند.

رخدادهای پیچیده روانی از جمله دستمایه‌های دیگر این فیلمساز هستند. انسان- در- انزوا و یا وضعیت روانی- اجتماعی اقلیت‌های اجتماعی همواره شکل‌دهنده‌ی موضوع در کارهای او بوده‌اند. فاسیندر به یاری این دستمایه‌ها به دریافتی روان‌شناسانه از روابط میان انسان‌ها می‌رسد و آن را با چیره‌دستی ویژه‌ی خود به تصویر می‌کشد. فیلم‌های فاسیندر گواه نگرش منفی او به انسانند، در عین حال او با شخصیت‌های فیلم‌هایش ابراز همدردی می‌کند. زنان نیز همواره مورد توجه او بوده‌اند و در بسیاری از فیلم‌هایش ایفاگر نقش نخستند (زندگی زناشویی، ماریا براون - حسرت، ورونیکا فوس) رایش سوم می‌کوشید تا نافرمانی از ارزش‌های تحمیلی خود را، و نیز هرگونه تردید به جهان بینی حاکم بر آلمان را از ذهن مردم آلمان ریشه کن کند. فاسیندر اما به‌گونه‌ای خستگی‌ناپذیر در پی بازیابی این تردید، و تشویق جامعه به کزروی است. نگاه او به عشق آزاد درونمایه‌ی آثار او را کامل می‌کند. عشق در پیشگاه فیلمساز چیزی چون یک آرمان است، آرمانی از دست رفته که انسان در آتش حسرتش می‌سوزد. او بر سر آن نیست که موضوع داستان را ثبت کند، بلکه تلاش او بیشتر به تصویر کشیدن داستان به معنای یک اثر هنری است؛ نور، سایه، حرکت و دیگر افزاری که او در دستانش به آنها نمود ویژه‌ای می‌بخشد.

فیلم‌های او شاید در نگاه نخست این تأثیر را به روی مخاطب بگذارند که گویا او شخصیت‌هایش را درون نقش‌هایشان گرفتار کرده است، ولی آن چه آن‌ها برآستی در آن گرفتارند خاستگاه اجتماعی آنان است. این افراد نه در جریان زندگی، بلکه بیرون آن سرگردانند. آن‌ها پشت دیوارهای شیشه‌ای گرفتارند و توان شکستن دیوارها را ندارند. با این حال می‌بینیم که او شخصیت‌هایش را پناه می‌دهد و یا شاید هم در حقیقت خودش را!

فاسیندر بهای دست و دل‌بازی خود، و همچنین پیکار خود با هرگونه سازش را با زندگی خود پرداخت. آیا او پس از ون‌گوگ، و آرتاود، سومین هنرمند برجسته‌ای است که خودکشی‌اش (اگر خود-کشی باشد) ناشی از مناسبات اجتماعی است؟ فاسیندر بیش از هر چیز یک سنجشگر اجتماعی است. مناسبات و هنجارهای پذیرفته شده‌ی اجتماعی از نگاه او نه تنها پذیرفته نیستند، بلکه به نقد کشیده شده و چهره‌ی حقیقی‌شان آشکار می‌گردد. او بار سنگین مسئولیت هنرمند در برابر اجتماع خویش را بر دوش کشیده و بدون آنکه آثارش شعارگونه جلوه کنند، نقش خود را به عنوان هنرمندی روشن‌نگر به خوبی ایفا می‌کند. توجه فیلمساز به اقلیت‌های اجتماعی با نگاهی به درونمایه‌ی آثار وی به روشنی به چشم می‌خورد. همجنس‌گرایان از جمله‌ی این اقلیت‌های اجتماعی اند. وی برخورد جامعه را با اینگونه افراد با نگاهی ژرف به تصویر کشیده و بدون آنکه به پشتیبانی یکی در برابر دیگری برخیزد، نتیجه‌ی این برخورد را برابر چشمان بیننده می‌گذارد. او شاهد است که چگونه نگاه دیگران، پیشداوری‌ها و دشمنی‌شان در سرنوشت این افراد تأثیر گذاشته و زندگی آن‌ها را به سوی نابودی می‌کشاند. او این وضع را دریافته، در آثارش به نقد کشیده، محکوم می‌کند. فاسیندر با استادی بی‌همتایی نشان می‌دهد که اقلیت‌ها نیز انسان‌هایی هستند همچون دیگران، همان ویژگی‌ها، دردها و آرزوها، خواست‌ها و نیازها که به سبب شکستن هنجارهای چیره بر جامعه (به هر دلیل)، یا ناهمگون با ارزش‌های پذیرفته شده، به حاشیه‌ی اجتماع رانده شده‌اند. افزون بر اقلیت‌های اجتماعی، دستمایه‌های دیگری نیز همچون بررسی دگرگونی جامعه‌ی آلمان پس از جنگ دوم، مردسالاری و نگاه فردی فیلمساز به عشق و رابطه‌ی جنسی، آثار او را به مجموعه‌ای کامل بدل می‌سازند.

فاسیندر به گمان من در میان آن دسته از هنرمندان جای دارد که آثارشان "سهل و ممتنع" خوانده می‌شود؛ او در بیشتر فیلم‌هایش هم بیننده‌ی آگاه و اندیشگر را مخاطب قرار می‌دهد و هم بیننده‌ای که چندان در بند اندیشیدن نیست. این‌گونه از هنرمندان به ندرت دیده می‌شوند زیرا اینگونه آفرینش هنری آسان نیست و نیازمند دریافتی درست و ژرف از زندگی و جامعه است. آنتون چخوف نمونه‌ای عالی از این دسته هنرمندان است.

شیوه ی روایی در بیشترین آثار فاسبیندر "ملودرام" است؛ خود او نیز زیر تأثیر فیلمساز هالیوود "داگلاس سیرک" است که در دهه ی پنجاه میلادی در آمریکا فیلم‌های بسیاری به این شیوه ساخته است.

نگاهی مجمل به سه فیلم از فاسبیندر :



(۱) یک سرنوشت زنانه: *

وابستگی، تصاحب، حسادت، سرکوبی

نگاهی به فیلم "اشک‌های تلخ پترا فون کانت"

(این فیلم پیشکش به کسی است که در فیلم مارلینه نامیده شده است.)

داستان فیلم: پترا فون کانت، طراح موفق مد، با منشی خود مارلنه در آپارتمانی

شیک در شهر برمن زندگی می‌کند. او سرگذشت ازدواج دوم خود را برای دوست قدیمی اش سیدونی شرح می‌دهد، و تعریف می‌کند که چگونه موفقیت او در کار باعث شد تا شوهرش خود را در برابر او خوار و بی ارزش شمرده و کوشیده تا این خواری را از راه رابطه ی جنسی‌شان جبران کند. این وضعیت تا جایی پیش می‌رود که دیگر برای پترا قابل تحمل نیست. زندگی زناشویی سیدونی اما برخلاف پترا به ظاهر آرام است، پنداری او با این مسئله کنار آمده است. پترا با دختر جوانی بنام «کارین تیم» آشنا شده و عاشق او می‌شود، و آن دو با هم رابطه پیدا می‌کنند. پترا برای حفظ این رابطه به کارین وعده می‌دهد که درهای موفقیت را، به عنوان یک مانکن، بروی او باز خواهد کرد، ولی کارین هوشمند به خوبی می‌داند این خوشبختی به درازا نخواهد انجامید. کارین دخترتست آزادمنش، به ویژه در رابطه با پترا. او به مردان نیز علاقه نشان می‌دهد. سرانجام پترا را ترک کرده و نزد شوهرش که به تازگی از استرالیا به اروپا بازگشته، می‌رود. پترا که به پایداری این رابطه ایمان داشته، و به کارین نیز احساس وابستگی می‌کند، از این پیشامد غافلگیر شده و دچار ناراحتی اعصاب می‌شود. شش ماه از این ماجرا گذشته و پترا در جشن زاد روزش چشم‌براه نشانی از کارین است، ولی تنها گابی دخترش، مادرش و سیدونی در آنجا حاضر می‌شوند. با این وجود پترا از عشقش به کارین می‌گوید و حاضران را به بحث و جدل با خودش می‌کشانند. او تازه هنگامی که از احساساتش سخن می‌گوید واقعیت احساس خود را درمی‌یابد: "من عاشق کارین نبودم، تنها می‌خواستم او را تصاحب کنم." این دریافت در او همچون رهایی از بند اثر می‌گذارد. پترا هم‌اکنون به منشی خود مارلنه پیشنهاد می‌کند که همکاری دوباره‌ای را از سر گیرند و آن حالت بالادست و زبردست را که تاکنون بر رابطه شان چیره بوده، فراموش کنند. مارلنه که در سراسر فیلم ساکت است، لوازمش را جمع کرده، چمدانش را برمی‌دارد و می‌رود.

نگاهی به فیلم:

هر چند علاقه ی پرشور کارین به پترا، و نیز ابراز عشق پترا به کارین با آب و تاب بسیار در فیلم تصویر شده است، اما این فیلم تنها درباره ی همجنسگرایی زنانه نیست، بلکه اثربست پیرامون مناسبات قدرت که در آن همجنسگرایی بیشتر در خدمت روشن‌شدن دستمایه ی مورد پژوهش فیلم قرار گرفته است. همچنین بکارگیری سختگیرانه و دقیق صحنه‌ها بوسیله ی کارگردان، این موضوع را برجسته‌تر می‌کند. برای نمونه سراسر فیلم در آپارتمان پترا می‌گذرد، دوربین هیچگاه اتاق‌ها را ترک نمی‌کند، و نگاه آن نیز هرگز به سوی فضای آزاد نمی‌رود، حتی گاهی درون اتاق از حرکت باز می‌ایستد و به نقطه‌ای خیره می‌ماند تا جایی که به بیننده این حس دست می‌دهد که پشت در بسته مانده است. این حالت بیش از هر چیز در نماهایی که پترا در آن حضور دارد برجسته می‌شود (زنی که ظاهراً در آپارتمان خود گرفتار آمده، اما در واقع در احساسات خود و خودخواهی به ظاهر مثبت موجودیت خود). مردان که از این فضا جدا مانده‌اند، حضور دائمی شان در رفتار دو زن محسوس است. پترا و کارین در این فیلم سرگرم بازی قدیمی وابستگی، تصاحب، حسادت و سرکوبی هستند.

فاسبیندر این داستان را در آغاز برای تئاتر نوشته است و این در پرداخت فیلم از چشم پوشیده نمی‌ماند، برای نمونه هنگامی که صحنه‌ای به پایان می‌رسد، نور صحنه به شدت کم می‌شود؛ یا زمانی که پای‌ان گفت‌گویی فرا می‌رسد، زنگ تلفن به صدا آیین چراغ، خاموشی نیست!

درمی‌آید و بدینسان واقعه ادامه می‌یابد. پترا فون کانت سخنانش را دکلمه‌وار و به گونه‌ای غیرطبیعی و تئاترگونه در سراسر فیلم به زبان می‌آورد و در صحنه‌های مهم فیلم شعرگونه سخن می‌گوید؛ سراسر فیلم در آپارتمان او می‌گذرد و از حضور جهان بیرونی در داخل آپارتمان خبری نیست.

در دهه‌های چهل و پنجاه سده ی بیستم در هالیوود فیلمسازانی چون داگلاس سیرک، یوزف مانکیویچ و جورج کایر سرگرم ساختن فیلم‌هایی بودند که به "فیلم‌های زنان" معروف شده‌اند. این نام‌گذاری بیشتر به سبب استفاده ی آن‌ها از دستمایه ی زنان و بررسی سرنوشت آنان بود. فاسبیندر نیز این فیلم را با نیم‌نگاهی به آن آثار، اما با سبک و شیوه ی فردی خود ساخت. او در اینجا سرنوشت زنی را به تصویر می‌کشد که نه تنها خود به دست خویش نابودیش را فراهم می‌سازد، بلکه توسط دیگران نیز به سوی نابودی رانده می‌شود. فیلمساز همزمان به کالبدشکافی ژرفی از شرایط اجتماعی می‌پردازد و نشان می‌دهد که چگونه این شرایط سقوط و نابودی قهرمان داستان را ناگزیر می‌سازند. پترا فون کانت، گرفتارآمده در جهان شهروندی، گویی منزلش را هرگز ترک نمی‌کند، و عشق و تملک را یکسان می‌داند. فاسبیندر این دریافت تلخ را در فیلم با هنرنمایی بی‌مانند و صحنه‌پردازی‌های زیبا به نمایش می‌گذارد، ولی زیبایی صحنه‌ها توجه بیننده را از کنکاش فیلمساز در شخصیت پترا فون کانت منحرف نمی‌کند، حتی می‌توان گفت شور و هیجان بیشتری نیز به آن می‌بخشد.

۲) " نرس روح را می‌خورد " **



داستان فیلم: امی (بریگیته میرا) پیرزن شصت ساله ی نطافتچی در کافه ای با یک کارگر مهاجر مراکشی (ایل هیدی بن سالم) آشنا می‌شود. تنهایی که گریبان هردو را گرفته، آن‌ها را به هم نزدیک می‌کند. بر آن می‌شوند تا با وجود مخالفت دیگران با هم ازدواج کنند. در این میان فشارهای اجتماعی سایه سنگین خویش را بر زندگی آن‌ها گسترده است، به طوری که امی از سوی همسایگان طرد می‌شود، همکاریانش او را روسپی می‌خوانند، و

فرزندانش او را باز پس می‌زنند، حتی فروشنده ی سر کوچک نیز از فروختن مواد غذایی به آن دو سر باز می‌زند. سالم نیز به خاطر ازدواج با یک زن سالمند مورد ریشخند قرار می‌گیرد، هر دو تصمیم می‌گیرند که به سفری کوتاه بروند. پس از بازگشت، به نظر می‌رسد که همه چیز به حال عادی بازگشته - همسایگان خشنودند از اینکه مردی قوی و درشت‌اندام در ساختمان است، همکاریان امی او را دوباره پذیرا می‌شوند و پسرش نیز از او پوزش می‌خواهد. اما آنچه در واقع اتفاق می‌افتد شکلی نو از تبعیض است. هم‌اکنون در جمع همکاریان امی کارگری از کشور یوگسلاوی وارد شده که موردی است برای تبعیض دیگر، پس به امی به‌عنوان کسی که همه ی گناهان باید به گردن او انداخته شود، نیازی نیست. اکنون که فشار اجتماعی کاسته شده، فرصتی پیش می‌آید که امی و سالم بیشتر به یکدیگر بپردازند، و اینجاست که همبستگی‌شان آرام آرام خرد و خراب می‌شود. سالم در چشمان امی دیگر آن فرد احساساتی نیست، بلکه بیشتر ازاریست که در خدمت اطرافیانش به‌کار می‌برد، از یکسو به عنوان نیروی کار در خانه، و از سوی دیگر به عنوان خارجی جذاب و دلریا و سکسی برای نمایش در برابر همکاران و خانواده. سالم در برابر این رفتار واکنش نشان داده و با زن دیگری همبستر می‌شود. در اینجا کشمکش میان پیری و جوانی، بومی و خارجی در رابطه ی میان آن دو به هم گره خورده است. آخرین تلاش آشتی دوباره در همان کافه ای که همه چیز از آنجا آغاز شده بود، در پرده ی ابهام باقی می‌ماند.

نگاهی به فیلم:

فاسبیندر این فیلم را در میانه ی دهه ی هفتاد (۱۹۷۳)، یعنی در اوج پرکاریش در آفرینش هنری ساخت. فیلمساز در این فیلم نیز زیر تاثیر کارگردان هالیوود داگلاس سیرک و فیلم " آن چه آسمان اجازه می‌دهد " است. این فیلم نیز همچون فیلم سیرک، ملودرامی اجتماعی- انتقادی است. فاسبیندر خود درباره ی این فیلم می‌گوید: "فیلمی درباره ی عشق، عشقی ناممکن، ولی با این وجود،

يك /مكان". این فیلم آشکارا به دو بخش تقسیم پذیر است: در بخش نخست نشان داده می‌شود که چگونه پیش‌داوری‌ها و فشارهای محیط پیرامون، بر دو انسان شیفته ی هم، آن دو را ناچار می‌کند تا در برابر این فشارها در کنار یکدیگر قرار گیرند و پشتیبان هم باشند. و در بخش دوم فیلم می‌بینیم که از فشارهای خارجی کاسته شده و این فشارها تبدیل به درگیری های درونی می‌شود و نتیجه ی آن بحرانی شدن رابطه ی آن هاست. علی(کارگر مراکش) در این میان هویت خویش را به سبب اصرار امی بر تطبیق او با محیط پیرامونش، مورد تهدید می‌بیند. گویی برای علی، برخلاف امی، مشکلات به پایان خود نزدیک نمی‌شوند و از همین روست که شخصیت مرد بیشتر از زن در طول فیلم غم‌انگیز می‌شود.

آن چه در انسان به گونه‌ای پیاپی و در موقعیت های گوناگون به وقوع می‌پیوندد، وضعیتی است که از نگاه بیرونی، نه دیدنی است و نه دریافتنی، و آن چیزی نیست جز "ترس" که بر انسان پنجه می‌افکند. نقطه ی آغازش را همه می‌شناسیم، اما پایانش بر کسی آشکار نیست. نخست بر درون انسان اثر می‌گذارد، سپس آرام و به تدریج احساسات را تصاحب می‌کند و در آخر آن را رفته رفته می‌خورد. " ترس خوره ی روح است"، روندی بی سر و صدا، در بیشتر موارد ناآگاهانه و از همین رو، به دشواری و گاه نیز کاملا دریافت‌ناپذیر.

آن چه در زندگی يك فرد اتفاق می‌افتد در درون جامعه نیز به وقوع می‌پیوندد، حتی فراتر از چارچوب مرزها. در آخرین نظرسنجی‌های نهادهای جهانی در زمینه های اجتماعی و اقتصادی (نمونه، سازمان اقتصاد جهانی) می‌خوانیم که در بیشتر کشورها، چه در باختر و چه در خاور، افراد زیادی در نظرخواهی ها از اینکه فرزندانشان در آینده در جهانی نا امن تر و از لحاظ اقتصادی بی‌ثبات‌تر زندگی خواهند کرد، در ترس و دلهره ی دائم به سر می‌برند. نتیجه شگفت‌آور است، آن هم در زمانی که اگر کمی بیاندیشیم می‌بینیم که ترس، وابسته به میزان آگاهی ما از مناسبات موجود در جهان است. هیچ گاه در گذشته انسان به اندازه ی امروز از امور جهان آگاهی نداشت - ماهواره های آگاهی رسانی پیش از حدوث عوامل طبیعی اخبار لازم را مخابره می‌کنند، دانشمندان روندهای اجتماعی و اقتصادی را حتی پیش از موقع به بررسی و تحلیل می‌نشینند، بیماری های فراگیر در نطفه خفه می‌شوند و روند تصمیم‌گیری های سیاسی در گستره ی همگانی انجام می‌گیرد. ولی با وجود همه ی این روشن‌گری‌ها و دانش های گوناگون، با وجود رسیدگی‌ها و تدبیرها، ترس های مبهم و همچنان پیش‌داوری ها همچنان بر انسان چیره اند. اکنون شاید سهل‌انگاران به نظر رسد اگر ما ترس را در حد گونه‌ای از شرایط حال پایین آوریم، یا چیزی فردی و ذهنی بیندازیمش، چیزی تأسف‌انگیز و یا حتی اجتناب‌پذیر که به وسیله ی اندرهای تیزهوشانه و یا پیش‌نویس های رفتاری خردمندان از بیرون بر آن چیره خواهیم شد. ترس انسان را تا سرحد مرزهای فردیت خویش می‌کشاند، جایی که پیروزی یا شکست آینده ی فرد، در آن رقم می‌خورد. آن چه در این میان اندکی یاریگر می باشد، این نکته است که فرد باید بتواند از وضعیت خود هر چه بیشتر آگاهی یابد و از آزادی خود بیشترین بهره را بجوید و دست آخر این که از بودن و زندگی کردن خود چیزی به دست آورد. اگر بنگریم که چه تعداد انسان ها از آینده ی نا آشکار خود می‌ترسند و چه تعداد خویش را درون کوچه ی بن بست می‌بینند که از آن راه برون- رفت نیست، در خواهیم یافت که تا چه اندازه این گام در از بین بردن "ترس زندگی" مهم است.

پس از آن چه که درباره ی ترس نوشتم، اکنون ببینیم که به این وضعیت(ترس) در فیلم فاسیندر چگونه پرداخته شده است؛ هر دو بازیگر نقش اصلی در فیلم (امی و علی) به گونه‌ای جدامانده از جامعه ی آلمان هستند؛ امی به سبب بیوه بودن و کهولت سن تنهاست، و علی به دلیل خارجی بودن. این وضعیت اجتماعی، یعنی «جداافتادگی» خود ترس را به دنبال دارد زیرا هر کدام از این دو خود را تنها و بی‌دفاع در برابر اجتماع پیرامون خویش می‌بینند. پس از آشنایی و ازدواج این ترس از بین نرفته و همچنان پابرجاست. زیرا که اکنون جامعه نقش خود را زیرکانه و نابرابرانه از سر گرفته و این تا جاییست که فرزندان پیرزن نیز او را به سخره گرفته و ترکش می‌کنند - باز هم تنهایی، و ترس از دست دادن فرزندان برای همیشه. علی در این میان شاهد ماجراست و او نیز از سوی جامعه پس زده می‌شود. ترس لحظه‌ای آن دو را ترك نمی‌کند. از ازدواج مدتی می‌گذرد و تفاوت های فرهنگی بیشتر آشکار می

شوند و بین زن و مرد فاصله می‌افتد. اکنون زن از این که مرد را از دست خواهد داد می‌ترسد و مرد نیز از این که به زن خیانت کرده و مجبور است که از او دوری کند، شرمسار است و می‌ترسد که تنها شود. این وضعیت تا پایان فیلم و در کنار دو شخصیت ادامه دارد. با نگاهی به شخصیت‌های فرعی فیلم درمی‌یابیم که آنها نیز کم و بیش درون این وضعیت گرفتارند. همسایگان امی از این می‌ترسند که حضور فردی نا آشنا در ساختمان خطری دائمی باشد. فرزندان پیرزن می‌ترسند که موقعیت خانوادگی به سبب ازدواج مادرشان با يك کارگر خارجی به خطر افتد. فروشنده ی سر کوچه می‌ترسد که با فروش اجناس به این زوج، کسب و کارش به خطر افتد. زن کافه چی می‌ترسد که پس ازدواج علی، دیگر نتواند با او همبستر شود. همان‌گونه که می‌بینیم وضعیت ترس با استادی بی‌مانندی در تك تك شخصیت‌های این فیلم جای داده شده و هر مورد نیز به‌درستی اثبات‌پذیر است. در آخر می‌بینیم که قربانی این وضعیت، بی پناه‌ترین و ضعیف‌ترین افراد هستند. در صحنه ای که علی به علت خونریزی معده در بیمارستان بستری است، پزشك به امی می‌گوید: "بیشتر بیماران ما در این بخش خارجی‌هایی هستند که به خاطر فشارهای اجتماعی و تغذیه ی بد کارشان به اینجا می‌کشند، ما درمانشان می‌کنیم و می‌روند، دوباره شش ماه بعد با همین درد اینجا می‌آیند."

۲) " سالی با سیزده ماه" ***

داستان فیلم: فرانکفورت، تابستان ۱۹۷۸:



الویرا (ارنست سابق) وایسهاویت سال ها پیش عاشق دلال سابق و کارفرمای امروز، آنتون زایتز، شده و تغییر جنسیت داده است. کریستوفر هاگر، معشوق کنونی‌اش، او را ترک می‌کند. دوست نزدیکش زورای فرمز به او خیانت می‌کند. دوست قدیمی اش زایتز از ادامه ی دوستی با او سر باز می‌زند. همسر سابقش (پیش از تغییر جنسیت) که از او دختری نیز دارد، حاضر نیست الویرا را بپذیرد. در پایان الویرا خودکشی می‌کند.

نگاهی به فیلم:

الویرا که پس از تغییر جنسیت به یک زن بدل شده، زندگی خویش را مرور می‌کند: کودکی و نوجوانیش در صومعه، شغلش به‌عنوان قصاب، زندگی زناشویی اش با ایرنه که حاصلش دختری است، و عمل جراحی در کازابلانکا، ایستگاه‌هایی از زندگی که در جستجوی عشق گذشت.

زمان حال نیز چندان امیدوار کننده نیست. الویرا، رها شده توسط معشوقش، همراه با زنی روسپی، سرگرم گشت و گذار بی‌هدف در شهر کابوسناک فرانکفورت، سالن‌های بازی، و آسمان‌خراش‌هاست.

در این فیلم، مانند بیشتر فیلم‌های فاسیندر، دغدغه ی همیشگی او را می‌بینیم: تقابل فرد و اجتماع، نقش جامعه، و «نگاه دیگران» در سرنوشت انسان‌ها. این بار نیز شخصیت نخست انسانی‌ست که به‌سبب ویژگی کنونی‌اش، یعنی تغییر جنسیت، از جامعه جدا افتاده و حتی نزدیک‌ترین کسانش حاضر به دلداری دادن و کمک به او نیستند. الویرا در پایان به جایی می‌رسد که دیگر گزینه‌ای جز به‌سرانجام رساندن این «زنده‌بودن» ندارد.

«بایسته است که فیلم‌ها، سرانجام، فیلم‌بودن را به کناری نهاده و از رویا ماندن دست بردارند؛ باید زنده شوند و واقعیت یابند تا شخص از خود بپرسد: من کیستم؟ زندگی چیست؟» (راینر ورنر فاسیندر، ۱۹۷۴)

*

اشک‌های تلخ پترا فون کانت (Die bitteren Tränen der Petra von Kant)

فیلم‌نامه و کارگردان: راینر ورنر فاسبیندر

فیلم‌بردار: میثائل بالهاوس

بازیگران: مارگیت کارستینسین (پترا فون کانت)،

هانا شیگولا (کارین تیم)، ایرم هرمان (مارلنه) و ...

تهیه‌کننده: تانگو فیلم

زمان نمایش: ۱۲۴ دقیقه

محصول آلمان ۱۹۷۲

**

ترس روح را می‌خورد (Angst essen Seele auf)

فیلم‌نامه و کارگردان: راینر ورنر فاسبیندر

فیلم‌بردار: یورگن یورگس

بازیگران: بریگیته میرا (امی)، ال هدی بن سالم (علی)،

ایرم هرمان (کریستا، دختر امی)، راینر ورنر فاسبیندر (اویگن، شوهر کریستا) و ...

تهیه‌کننده: تانگو فیلم

زمان نمایش: ۹۳ دقیقه

محصول آلمان ۱۹۷۴

سالی با سیزده ماه (In einem Jahr mit 13 Monden)

فیلم‌نامه و کارگردان: راینر ورنر فاسبیندر

فیلم‌بردار: راینر ورنر فاسبیندر

بازیگران: فولکر اشپنگلر (الویرا)، گوتفرد جن (آنتون زایتز)،

اینگرید کاون (زورای قرمز) و ...

تهیه‌کننده: تانگو فیلم

زمان نمایش: ۱۲۴ دقیقه

محصول آلمان ۱۹۷۸

پرسش سازمان همجنس گرایان ایرانی از اکبر گنجی

جناب آقای اکبر گنجی،

ما، سازمان همجنس گرایان ایرانی، از فراخوان شما جهت آزادی زندانیان سیاسی حمایت می کنیم. ما از هر حرکت انسان دوستانه و آزادیخواهانه، که تأثیر مثبتی بر وضعیت زندانیان سیاسی و عقیدتی در ایران داشته باشد حمایت خواهیم کرد.

ما همجنس گرایان ایرانی دیگر دانسته ایم که با نشستن در کنج عزلت و گوشه ی تنهایی راه به جایی نمی بریم و نمی توانیم حقوق حقه ی پایمال شده مان را به دست آوریم. چهار نشریه ی ویژه ی همجنس گرایان، یک رادیو، یک سازمان، و ده ها گروه، و صفحه های اینترنتی خبر از جنبشی می دهد که برای رسیدن به برابری و تساوی حقوقی برای همجنس گرایان و دیگر اقلیت های جنسی در تلاش است. ما نام این جنبش را جنبش همجنس گرایان ایرانی گذاشته ایم. در تلاش ما، برای به دست گرفتن سرنوشت و احیاء حقوقمان، بالا رفتن آگاهی اجتماعی و فرهنگی مردم ایران اهمیت حیاتی دارد.

بنا بر تحقیقات علمی در حدود ۴ تا ۷ درصد از افراد جامعه بشری، همجنس گرایان و دوجنس گرایان می باشند. بنا بر این آمار، می توان از آماری در حدود ۴ تا ۵ میلیون نفر همجنس گرا و دوجنس گرای ایرانی نام برد؛ ۵ میلیون انسان که در شرایط بسیار اسف بار به سر می برند.

همجنس گرایی (و نه همجنس بازی، زیرا این کلمه بار تحقیر آمیز دارد) در سال ۱۹۷۴ توسط انجمن روانپزشکان آمریکا از فهرست بیماری های روانی کتاب مرجع DSM حذف گردید و پس از آزمایشات علمی ثابت شد که گرایش است کاملاً طبیعی که در برخی افراد بشر وجود دارد. تا پیش از آن جنبش های همجنس گرایان در اروپا و آمریکا برای مدت یک سده، تلاش در اثبات حقانیت همجنس گرایان داشتند، و پس از این تاریخ دولت های پیشرفته ی غربی، و نیز سازمان های حقوق بشری دفاع از حقوق پایمال شده ی همجنس گرایان را در رأس فعالیت های خویش قرار دادند. همجنس گرایی در سال ۱۹۹۲ توسط سازمان بهداشت جهانی نیز از فهرست اختلالات روانی کتاب مرجع ICD حذف گردید. شایان ذکر است که این کتاب، به همراه DSM، از مهم ترین منابع علمی در تشخیص بیماری ها و عارضه های روانی می باشد.

گرایش همجنس گرایانه، به همان شکل گنگ و ناخودآگاهانه و غیره ارادی، در درون اشخاص شکل می گیرد که گرایش دگرجنس گرایانه در اشخاص دیگر.

هم اکنون بزرگترین سازمان های مدافع حقوق بشر، همچون سازمان دیده بان حقوق بشر، یا سازمان عفو بین الملل، بخشی دارند بنام LGBT، که یکی از مهم ترین اهداف این بخش دفاع از حقوق اقلیت های همجنس گرا و دو جنس گرا می باشد. در تمامی کشورهای پیشرفته ی غربی مراکز مشاوره و حقوقی بسیاری برای ارائه ی مشاوره به همجنس گرایان، و یا دفاع از آنان در مقابل تبعیضات اجتماعی به وجود آمده است.

۵ میلیون همجنس گرا و دوجنس گرایی که در ایران زندگی می کنند هر روز با تحقیر هویت خویش روبرو هستند. اگر ارتباط عاشقانه ای برقرار کنند، به موجب قانون مجازات اسلامی، محکوم به مرگ می شوند. نگاه و بینش سنتی مردسالار و هموفوبیکی که در همه ی اقشار و طبقات اجتماع ایران نفوذ کرده حق حیات را از این دگرباشان سلب کرده است.

چندی پیش موسسه ای پژوهشی- علمی در اتریش اعلام کرد: «۱۷ درصد از زنان و ۱۲ درصد از مردان همجنس گرا لاقول یکبار اقدام به خودکشی کرده اند. از هر سه تلاش برای خودکشی در کشور اتریش یکی توسط فردی همجنسگرا صورت می گیرد.» با توجه به

این آمار تکان دهنده در یک کشور پیشرفته ی اروپایی می توان حدس زد که فاجعه در کشور ما ایران تا چه اندازه شدید است. در اتریش، قانون نه تنها بر علیه همجنس گرایان نیست، بلکه از آنان دفاع نیز می کند، و تبعیض علیه همجنس گرایان را مستوجب مجازات دانسته است.

آنان که معتقدند دفاع از حقوق همجنس گرایان و دوجنس گرایان در این برهه از زمان اولویت جامعه ی ما نیست، مستقیم و یا نا مستقیم، خواسته و یا نا خواسته، حق حیات ۵ میلیون اقلیت جنسی ایرانی را نادیده انگاشته اند. ما معتقدیم که مشکل ما اقلیت های جنسی در ایران جدا از مشکل دیگر اقلیت ها نیست. آن نظام و اندیشه ای که نمی تواند دگر اندیش روشنفکر و اپوزیسیون منتقد را تاب آورد، همان نظام، حکم اعدام اقلیت های جنسی را صادر می کند. آن تفکری که یک اقلیت مذهبی را از حق تحصیل و اشتغال به کار دولتی محروم کرده است، همان تفکر، همجنس گرا را فاسد و بیمار می نامد. آن بینش و اندیشه ای که سال هاست مطالبات به حق اقلیت های قومی را نادیده می گیرد، در جایی دیگر حق برقراری ارتباط عاشقانه میان دو همجنس را ممنوع و حرام اعلام کرده است. این نظام برای همجنس گرایان مرد، اعدام، و برای همجنس گرایان زن، یکصد ضربه شلاق تعیین کرده است.

آنچه ما، سازمان همجنس گرایان ایرانی، می باید بیاموزیم و آموزش دهیم، این است که همجنس گرایی، به معنایی، شیوه ای است از زندگی و نباید آنرا به ارتباط جنسی میان دو همجنس تقلیل داد. همجنس گرایی یکی از شیوه های ممکن در ارتباط عاشقانه و جنسی افراد بشر است و در کنار شیوه ی دگر جنس گرایان، می باید، نه تنها تحمل شود، بلکه باید به رسمیت شناخته شود.

اکنون در دیار غرب، همان جهانی که ما می باید با برخوردی منطقی و عقلانی، همه ی خوبی ها و بدی هایش را ببینیم، و شیوه های حقوق بشری را از آن بیاموزیم، دفاع از حقوق اقلیت های جنسی، از مهم ترین برنامه ها و اولویت های سازمان ها و نهادهای اجتماعی و دولتی است.

هر کس که می خواهد در جهان غرب فعالیت سیاسی نماید، هر کس که تز و طرحی برای اصلاحات سیاسی، و یا اجتماعی و فرهنگی در دست دارد، صریح و علنی موضع خود را در قبال همجنس گرایان و دیگر اقلیت های جنسی مشخص کرده، و اعلام می کند.

ما، سازمان همجنس گرایان ایرانی، خواستار آنیم که شما صریح و واضح، به دور از هر لفافه گویی و کلی نگری، موضع خود را در قبال همجنس گرایان بیان کنید.

پرسش اصلی ما این نیست که شما موافق اعدام همجنس گرایان هستید و یا مخالف آن؛ پرسش ما اینست که مشخصا نظر و موضع شما در مورد همجنس گرایی، به عنوان یک گرایش جنسی عاشقانه ی درصد قابل توجهی از افراد بشر، چیست؟ آیا بجز شیوه ی دگرجنس گرایی، شیوه ی دیگری از ارتباط عاشقانه و جنسی، همچون شیوه و هستن همجنس گرایانه را به رسمیت می شناسید؟

جناب آقای اکبر گنجی، پاسخ شما به این دو پرسش، نه پاسخ به سازمان ما، بل پاسخ به ۵ میلیون همجنس گرا و دوجنس گرای ایرانی است.

این پرسشی است که هر فعال سیاسی و فرهنگی و اجتماعی، کوشنده ی راه آرمان های دموکراسی، چاره ای جز دادن پاسخ صریح و روشن به آن ندارد.

در پایان، ما تلاش های بشردوستانه ی شما در دفاع از حقوق بشر را عمیقا تقدیر می کنیم. شما با عملکرد خود در چند سال اخیر، نشان دادید که «هزینه پرداخت کردن» برای مبارزه در راه برابری و آزادی چه معنایی می تواند داشته باشد. مبارزه شما، در بند و در آزادی، به «هزینه» ای که «فرد» در هماهنگی با «افراد» و اعضای جامعه ی جهانی می پردازد، به روشنی اشاره می کند.

اطلاعیه سازمان همجنس گرایان ایرانی به مناسبت روز 19 ژوئیه

منشور جهانی حقوق بشر سازمان ملل متحد:

- ماده یک: تمام افراد بشر آزاد به دنیا می آیند و از لحاظ حیثیت و حقوق با هم برابرند. همه دارای عقل و وجدان می باشند و باید نسبت به یکدیگر با روح برادری رفتار کنند.
- ماده سه: هر کس حق زندگی، آزادی و امنیت شخصی دارد.
- ماده پنج: احدی را نمی توان تحت شکنجه یا مجازات یا رفتاری قرار داد که ظالمانه و برخلاف انسانیت، و شئون بشری، و موهن باشد.
- ماده نوزده: هر کس حق آزادی عقیده و بیان دارد، به این معنی که به دلیل داشتن عقیده ای بیم و اضطراب نداشته باشد، و در کسب و اخذ اطلاعات، و انتشار آن، به تمام وسائل ممکن، بدون ملاحظات مرزی دسترسی داشته باشد.

سازمان همجنس گرایان ایرانی یگانه سازمان مدافع حقوق همجنسگرایان، دوجنسگرایان و دگرجنسگونگان ایرانی است. این سازمان با پذیرفتن کلیه مفاد منشور جهانی حقوق بشر سازمان ملل متحد، هدفش رسیدن به آزادی و برابری حقوقی برای اقلیت های جنسی ایرانی در سراسر جهان است.

سازمان همجنس گرایان ایرانی خود را متعلق به هیچ گروه سیاسی و مذهبی نمی داند و بدون توجه به رنگ، نژاد، زبان و عقیده ی انسان ها در تلاش برای رعایت حقوق بشر، به ویژه برای اقلیت های جنسی ایرانی است.

سازمان همجنس گرایان ایرانی به صراحت اعلام می دارد که مخالف هر گونه جنگ و کشتار است و برای رسیدن به اهدافش از هیچ روش خشونت آمیزی استفاده نمی کند.

سازمان همجنس گرایان ایرانی هر گونه توهین، تهدید، شکنجه و قتل را محکوم نموده و خواستار حذف کلیه ی مجازات های تعیین شده برای اقلیت های جنسی ایرانی است.

در روز نوزدهم ژوئیه به مناسبت سالگرد اعدام دو نوجوان در مشهد، مراسم یادبود بسیاری در سرتاسر جهان برگزار خواهد شد. سازمان همجنس گرایان ایرانی برنامه ی ویژه ای را در تورتو برگزار خواهد کرد. در این مراسم هیچ گونه هدف سیاسی دنبال نخواهد شد. تنها به شرح وضعیت اقلیت های جنسی ایرانی خواهیم پرداخت، زیرا سازمان همجنس گرایان ایرانی حقوق همجنس گرایان، دوجنس گرایان و دگرجنس گونگان ایرانی را هدف خود قرار داده است نه هیچ چیز دیگر. سازمان همجنس گرایان ایرانی مسئولیت حرکت های اعتراض آمیز در شهرهای دیگر دنیا را به عهده ندارد.

سازمان همجنس گرایان ایرانی به صراحت اعلام می دارد که با جنگ با ایران مخالف است. خشونت، آزادی را به ارمغان نخواهد آورد. تنها راه برطرف کردن هوموفوبیا در ایران آگاه کردن مردم جامعه است. این یک کار فرهنگی است، نه یک موضوع سیاسی. استفاده از نام و موقعیت همجنس گرایان به خاطر دست آوردهای سیاسی، خود یک تجاوز به حقوق اقلیت های جنسی ایرانی است، و ما چنین برخوردهایی را محکوم می کنیم.

19 ژوئیه سالروز اعدام دو نوجوان در مشهد است. این دو نوجوان در حالی به مرگ محکوم شدند که حداقل یکی از آن ها پایین تر از 18 سال بود. تجاوز یکی از اتهاماتی بود که به موجب آن این دو نوجوان، در ملاء عام اعدام شدند. مشخص نیست که این اتهامات صحت دارد یا نه. همجنسگرا بودن یا نبودن این دو نوجوان دلیل اصلی برای اعدام آن ها نیست. نکته ی اصلی این است که در قانون مجازات اسلامی کشور ایران ارتباط جنسی بین دو مرد، حتی اگر دگرجنس گرا باشند، مجازات مرگ دارد. رابطه ی جنسی بین دو مرد، تنها بین مردهای همجنسگرا اتفاق نمی افتد. این دو فرد مظلوم، حتی اگر همجنسگرا نبودند، قربانی قوانینی شدند که امروز 64 - پیش شماره نوزدهم آیین چراغ، خاموشی نیست!

ما خواستار حذف آن‌ها هستیم. این دو نوجوان قربانی بینش و فرهنگی شدند که هیچ شیوه‌ی دیگری از ارتباط عاشقانه - جنسی را به جز شیوه‌ی دگرجنسگرایانه، به رسمیت نمی‌شناسد.

19 ژوئیه، روز اعدام این دو نوجوان، فرصتی به دست جهانیان داده است تا اعتراض خود را علیه اعدام کودکان، و علیه مجازات‌های سنگین، و مجازات مرگ برای مردانی که رابطه‌ی جنسی با مردی دیگر برقرار می‌کنند، را ابراز کنند.

19 ژوئیه، به شکل سمبلیک، روز مبارزه با همه‌ی رفتارهای همجنسگراستیزانه (هوموفوبیا) اعلام گردیده است.

این دو نوجوان تنها دو مورد از انسان‌های بی‌شماری هستند که قربانی فرهنگ همجنسگراستیزانه، و خشونت مستتر در قوانین کشور ایران شده‌اند.

در این روز می‌خواهیم صدای شلاق‌هایی که بر بدن امیر در شیراز فرود آمد را به یاد آوریم.

بدن کبود شده‌ی سام را، در اصفهان، در زیر ضربات شلاق به یاد آوریم.

این روز، اعلام حمایتی است از مجتبی، که پس از یک سال سرگردانی و اضطراب، هنوز تقاضای پناهندگی بی‌پاسخ مانده است.

این روز، می‌خواهد مرهمی بگذارد بر چهره‌ی مجروح بابک، که در پارک دانشجوی تهران، به خاطر همجنسگرا بودنش کتک خورد و صورتش سیاه شد.

این روز، می‌خواهد اعتراضی شود علیه تهدید، و تجاوز جنسی به ایمان، همجنسگرای ایرانی، توسط یک مأمور پلیس در رشت.

سازمان همجنس‌گرایان ایرانی مراسم یادبودی را در دانشگاه تورنتو، در روز 19 ژوئیه، برپا می‌کند تا خاطره‌ی قربانیان همجنس‌گرا

را به یاد جهانیان آورد. سازمان همجنس‌گرایان ایرانی از ایرانیان خواسته است تا در اعتراضی مدنی، در روز 19 ژوئیه، در خانه

هایشان شمعی پشت پنجره روشن کنند و در دل، تحقق آزادی، و رعایت حقوق انسانی در ایران را آرزو کنند.

ما از کلیه‌ی افراد، گروه‌ها و سازمان‌های مدافع حقوق اقلیت‌های جنسی که ما را یاری رسانده‌اند تشکر می‌کنیم. ما از بخش

"ال جی بی تی" سازمان دیده بان حقوق بشر متشکریم که در یک سال گذشته از هیچ کمکی به ما و همجنسگرایان ایرانی دریغ

نورزیده است.

امیدواریم که روزی فرا رسد که هیچ کس به دلیل گرایش جنسی‌اش مورد ظلم و ستم قرار نگیرد.

مصاحبه رادیو صدای آلمان با دبیر فرهنگی سازمان همجنسگرایان ایرانی

به مناسبت روز جهانی مقابله با هوموفوبیا در ایران

مهیندخت مصباح

سال گذشته در روز بیست و هشتم تیرماه (نوزدهم جولای) دو نوجوان در شهر مشهد به جرم ارتکاب لواط، پس از تحمل ضربات

شلاق در ملاء عام به دار آویخته شدند. سازمان‌های مدافع حقوق اقلیت‌های جنسی و همجنس‌گرا این روز را روز مقابله با

"هوموفوبیا" نامگذاری کرده‌اند. هوموفوبیا را می‌توان بیم روانی و ذهنی از همجنس‌گرایی ترجمه کرد.

مطابق آمار، همجنس‌گرایان ۴ تا ۷ درصد جمعیت بشری را تشکیل می‌دهند و به این قرار می‌توان گفت در ایران هم چیزی حدود ۴

میلیون همجنس‌خواه وجود دارد. ممکن است این آمار اغراق به نظر برسد اما با توجه به تابوی مطلق بودن موضوع، بدیهی است که

گرایش به همجنس‌تظاهر آشکاری نداشته باشد. همجنس‌خواهی در ایران هم از طرف دولت و قانون و مذهب، و هم از سوی مردم

فساد و انحراف تلقی می‌شود و همجنس‌خواه مطرود جامعه است. در چنین بستر اجتماعی و فرهنگی فرد همجنس‌گرا چگونه

زندگی می‌کند؟

آقای شاهرخ رئیسی، دبیر فرهنگی سازمان همجنس‌گرایان ایرانی و رییس شاخه آلمان این سازمان در این باره می‌گوید:

"ایمیل‌های بسیاری به ما می‌رسد از همجنس‌گرایان داخل ایران، کسانی که در مرز خودکشی هستند، کسانی که از نظر روحی از هم پاشیده‌اند و در شرایط بسیار بد به سر می‌برند. یکی از مشکلات بزرگ همجنس‌گرایان، افسردگی، احساس گناه شدید درونی، و عزت نفس مخدوش شده است. در ذهن همجنس‌گرایان ایرانی تردیدهای دربار بسیاری وجود دارد. او نمی‌داند سالم است یا بیمار. نمی‌داند این احساس و غریزه‌ای که دارد گناه آلود است یا نیست؟ بسیاری فکر می‌کنند همجنس‌گرایی یک فانتزی زشت و بیمارگونه است. متأسفانه هیچ آگاهی و بسترسازی فرهنگی در ایران، در سطح جامعه و به صورت وسیع انجام نشده است. فرق "بچه‌بازی - پدوفیلیا" و همجنس‌گرایی تعریف نشده، و حتی در بسیاری موارد به تفاوت‌های میان دوجنس‌گونه‌گی با همجنس‌گرایی پرداخته نشده است."

ما از شاهرخ رئیسی خواستیم که به سؤال رایج دیگری نیز پاسخ گوید و آن اینکه اساساً فرد همجنس‌خواه با توجه به وزن سنگین باورهای مذهبی و فرهنگی چگونه به هویت همجنس‌خواهانه‌ی خود واقف می‌شود؟ و پس از وقوف، با توجه به موانع موجود، چگونه آن را بروز می‌دهد؟

شاهرخ رئیسی می‌گوید:

اصطلاحی هست در علم سکسولوژی که به آن "کامینگ آوت" می‌گویند. "کامینگ آوت" مرحله‌ای است در سیر رشد و تکامل روحی و شخصیتی یک همجنس‌گرا؛ مرحله‌ای که اگر پشت سر گذاشته نشود باعث اختلالات روانی-شخصیتی بسیار در درون فرد می‌شود. "کامینگ آوت" از دو مرحله تشکیل شده است:

1- شخصی که گرایش همجنس‌خواهانه دارد در مرحله‌ی اول خود به این گرایش وقوف می‌یابد و این گرایش خود را تصدیق می‌کند.
2- در مرحله‌ی دوم می‌کوشد این آگاهی را با اطرافیان خود در میان گذارد. او خصوصیات خود را به محیط اطرافش نشان می‌دهد، و آنان را آماده پذیرش این واقعیت می‌کند.

این دو مرحله باید به صورتی عادی و طبیعی اتفاق بیفتد تا سلامت روحی و روانی فرد تضمین شود. برای همجنس‌گرایان ایرانی نه تنها نزدیک شدن به مرحله‌ی دوم بسیار مشکل است، بلکه مرحله‌ی اول نیز، که پذیرش درونی/شخصی فرد همجنس‌گرا است، در بسیاری موارد یا اتفاق نمی‌افتد و یا به شکلی دردناک صورت می‌پذیرد. بسیاری حتی با جنس مخالف ازدواج می‌کنند و صاحب فرزندان هم می‌شوند اما در درون خودشان عمیقاً احساس بدبختی می‌کنند و عمری است که نیازها و فانتزی‌های همجنس‌خواهانه‌شان را سرکوب کرده و می‌کنند.

معمولاً اعضای خانواده‌ی فرد همجنس‌گرا آخر از همه در جریان این واقعیت قرار می‌گیرند. مأموران انتظامی یا امنیتی با توجه به تابوی همجنس‌گرایی مرسوم در جامعه، رفتار خشن و تحقیرآمیز با همجنس‌خواهان دارند، در موارد متعددی برای شناسایی و گرفتار کردن همجنس‌گرایان، تور پهن می‌کنند.

"یکی از راه‌هایی که این مأموران به کار می‌گیرند این است که در چت روم‌ها دام می‌گذارند. ما حتی موردی سراغ داریم که مأموران با برنامه‌ی قبلی "وبلاگ" ساختند تا جلب اعتماد کنند و همجنس‌گرایان را به دام اندازند.

یکی از بزرگترین معضلات همجنس‌گرایان ایرانی داخل کشور تنهایی و مشکل دوست‌یابی است. پاتوق‌هایی برای وقت‌گذرانی همجنس‌گرایان هست اما معمولاً همه به آنجا نمی‌روند. بسیاری از اینترنت برای "دوست‌یابی" استفاده می‌کنند. در چند مورد در شیراز و تهران ماموری در اینترنت خود را "گی" معرفی کرده، اعتماد مراجعان به چت روم را جلب کرده و با یکی از آنان (یا چند نفر جدا جدا) قرار ملاقات گذاشته، بعد سر قرار، مأموران آن افراد را دستگیر و در بازداشتگاه شکنجه کرده و به شکل فجیعی کتک زده‌اند."

اغلب همجنس خواهان، ایران را به دلیل طردشدن از سوی خانواده و جامعه یا بیم رسوایی و زندان و اعدام ترك می‌کنند. از شاهرخ ریسی در باره ی وضعیت پناهجویانی که جزو اقلیت‌های جنسی هستند، می‌پرسیم.

"پناهجویان همجنس خواه آمار قابل توجهی در کشورهای پناهنده پذیر دارند. کلا اقلیت‌های جنسی ایرانی مثل دوجنسگوناگان (با وجودیکه عمل تغییر جنسیت در ایران آزاد شده)، یا دو جنس گراها، و یا همجنس گرایان، آمار بالایی در میان پناهجویان دارند و ما به آنها از طریق ایمیل و تلفن مشاوره می‌دهیم.

باید گفت که يك قانون غیرانسانی در آلمان وجود دارد که به پناهجوی همجنسگرا که در همجنس گرا بودنش هم، هیچ شک و تردیدی نیست، اقامت نمی دهند. مقامات اداره ی پناهنده پذیری می گویند: "بنا بر قوانین مجازات اسلامی در کشور ایران داشتن گرایش همجنس گرابی جرم نیست، بلکه عمل همجنس گرایانه جرم است. و این مجازات عمل جنسی بین دو مرد است که مجازات اعدام به همراه دارد." این قبیل استدلال آوردن به این می ماند که در دیاری که کبوتران را، موقع پرواز، شکار می کنند، بگوئیم: کبوتر بودن خطر ندارد، پرواز کردن خطرناک است."

شاهرخ ریسی معتقد است که همجنس گرایان ایرانی باید فعالیت‌های اجتماعی و حتی سیاسی خود را افزایش دهند تا از

انزوایی که ناشی از توسری خوردن و تحقیر شدن سالیان است بیرون بیایند و سرنوشت خود را در دست بگیرند.

"کار سیاسی فقط به این معنا نیست که کسی عضو سازمان یا حزب خاصی باشد. اگر همجنس گرا در ایران اعدام می‌شود و ما

می خواهیم که این قانون لغو شود، خواهی نخواهی وارد عرصه سیاست می‌شویم. این که کسی ادعا کند "من فعال جنبش

همجنس گرایان هستم، اما نمی خواهم فعالیت سیاسی داشته باشم" ادعای نا ممکنی است. در کشوری که در قانون اساسی

آن، برای عمل همجنس خواهانه مجازات مرگ و شلاق تعیین شده است، همجنس گرا بودن و یا فعال حقوق همجنس گرایان بودن،

هر دو منشی سیاسی می یابند. همجنس گرایان و دیگر اقلیت های جنسی باید از پستوها و زیر پل‌ها و پارک‌ها و فضای چت بیرون

بیایند و رسماً پا به میدان گفتمان‌های روز جامعه مان بگذارند. این کار در داخل ایران، در کوچه و خیابان، ناممکن است، اما در دنیای

مجازی اینترنت و مجله های انترنتی، و وبلاگ ها ممکن است. این یک شروع است برای جنبشی که حتی با گذشت سالیان از

فعالیت اعضایش، در آغاز راه است. وبلاگها می توانند، و باید کارکردی فعال و جدی داشته باشند، و نه صرفاً محملی باشند برای گریز

از واقعیات تلخ اجتماعی، و پنهان شدن در جهان مجاز.

اگر همجنسگراها و دو جنس گراها و دو جنسگوناگان را در ایران کنار هم بگذاریم، حدود ۱۵ درصد کل جامعه را تشکیل می دهند. این

یعنی آمار میلیونی. تعداد ما کم نیست. اقلیت های جنسی می توانند در تعیین سرنوشت سیاسی کشور خود نقشی مهم داشته

باشند. هم اکنون جنبش های مدنی زیادی در ایران داریم، جنبش زنان، جنبش دانشجویی، جنبش کارگری. همراهی ما با این

جنبش ها می تواند سهم بزرگی در رسیدن هر چه سریعتر ما به خواسته های حقوقی مان داشته باشد. "

البته باید گفت به دلیل تابوها و پیشداوری‌های فرهنگی و مذهبی موجود، هر گاه سازمان همجنسگرایان ایرانی در مورد مسائل

جاری ایران اعلامیه‌ای داده یا موضعی گرفته، به خواست برخی گروه ها نامی آن ها برده نشده، چون احتمال آن می رفته که آن

اعلامیه مورد استفاده استهزا آمیز یا تبلیغات تخریبی مسئولان رژیم و جناح های محافظه کار و سنتی قرار گیرد .

شاهرخ ریسی تاکید می کند که همجنس خواهان ایرانی باید به موازات انتقادی که از دنیای پیرامون می‌کنند، انتقاد از خود نیز

داشته باشند:

"امروز یکی از مسئولیت هایی که جنبش همجنسگرایان ایرانی باید به عهده بگیرد، انتقاد از فرهنگ درونی خود همجنس گرایان

است. فرهنگ کار گروهی، در بین همجنس گرایان ایرانی بسیار پائین است. بدون داشتن کوچکترین اطلاع از سیاست، سیاست

گریزند. بی مسئولیتی شدیدی در بین بسیاری از همجنس گرایان، در قبال مسائل روز جامعه دیده می شود. دوستی‌ها و روابط در

ایران به دلیل فضای پلیسی وحشتناک موجود، پایدار نیست. برخی دچار پارانوئاهای عجیبی می‌شوند که حتی به سایه ی خودشان

آیین چراغ، خاموشی نیست!

هم اعتماد نمی‌کنند. گریز از مسئولیت، گریز از سیاست، و نداشتن فرهنگ کار گروهی در میان ما یک واقعیت است و باید با آن مقابله کنیم."

سازمان همجنسگرایان ایرانی علاوه بر دادن تائیدیه به متقاضیان پناهندگی دگر جنس خواه، کمک‌هایی در زمینه‌های مشاوره روانشناسی، اختلال هویت، مسائل سلامتی و بهداشت، یا فراگیری زبان در اختیار متقاضیان قرار می‌دهد. گستره ی فعالیت سازمان همجنسگرایان ایرانی هم داخل را در بر می‌گیرد و هم خارج از مرزهای ایران را.

چنانچه دستگیر شوم نابود خواهم شد

مصاحبه ی روزنامه Gay City News آمریکا، با دبیر بهداشتی سازمان همجنسگرایان ایرانی

نوشته ی: داگ آیرلند

همزمان با تدارک مراسم بزرگداشت سالگرد اعدام دو نوجوان که در نوزده ژوئیه سال گذشته در ایران، مشهد به دار آویخته شدند، Gay City News با یک فعال همجنسگرای ساکن ایران که در حال حاضر با سازمان همجنسگرایان ایرانی به طور مخفیانه مشغول به همکاری است مصاحبه ای انجام داد. برای حفاظت جانی این فعال از او با نام «مانی» یاد می‌کنیم. او به شرح گوشه ای از مشکلات همجنسگرایان در ایران پرداخت و سپس اشاره ای کوتاه به مشکل بیماری ایدز در جامعه ی ایران کرد .

مانی 24 سال دارد. دارای دکترای داروسازی است، و هم اکنون در یک شرکت مشغول به کار می باشد.

"من در تهران متولد شدم. دوران کودکی دشواری را پشت سر نهادم. تا سن هفت سالگی با پدر و مادرم زندگی می کردم اما بعد از آن مادرم از ما جدا شد و به اکرابین رفت. از آن پس من دچار احساس تنهایی عمیقی شدم. ایران و عراق در جنگ بودند و پدرم فرمانده ارشد نیروی جبهه بود و ما با همسر جدید پدرم زندگی می کردیم."

مانی بر همجنسگرا بودن خود از دوران کودکی واقف بوده است. "فکر می کنم که پانزده سال داشتم هنگامی که احساس عمیقی به پسری پیدا کردم و خود را عاشق او یافتم. مادرم در این زمینه بسیار همراه و دلسوز بود و مرا درک می کرد و طبیعت درونی ام را بسیار یاری می کرد." ا

و تابستانی که توانسته بود با مادر خویش سپری کند را به یاد می آورد و می گوید: اولین تجربه ی جنسی ام را با پسری از اکرابین در دوران سکونتم در آنجا به دست آوردم و برایم تجربه بسیار جذابی بود." با بازگشت به ایران اما، مانی خود را در شرایطی دشوار دید. " فکر نمی کردم که همجنسگرا بودن می تواند دردسر و دشواری برایم به دنبال آورد. هنگامی که به ایران بازگشتم دلتنگی هایم آغاز شد. تصمیم به پیدا کردن دوست جدیدی گرفتم. اما با نارضایتی جدی پدر و نامادرم مواجه گشتم. آن ها واکنش بسیار منفی نسبت به این مسئله نشان دادند. مانی درباره ی دوران نوجوانی خود که با پدرش گذشته است، می گوید: من تحت کنترل بسیار شدیدی بودم و مثل یک دختر ایرانی با محدودیت ها و مراقب های بسیاری رو به رو بودم. مانی در همه جا، چه خانه و چه مدرسه مورد دشنام و تحقیر قرار می گرفت. "در دانشگاه به دلیل گرایش جنسی ام همیشه توسط مسئولین دانشگاه و همکلاس هایم مورد تحقیر و آزار قرار می گرفتم. مسئولین حتی تصمیم گرفتند که مرا به دلیل داشتن گوشواره از دانشگاه اخراج کنند، اما نفوذ عمیق پدرم به عنوان یک جانباز جنگی مانع از اجرای این تصمیم گردید." این تجربه ها و ناملایمت ها عزم مانی را راسخ نمود که فعال حقوق همجنسگرایان گردد. "از دوران دانشجویی ام تا به امروز همیشه سعی کرده ام به جامعه ی همجنسگرای ایرانی

خدمت ورزم. اکنون حدود دو سال و نیم است که به عنوان دبیر امور بهداشتی با سازمان همجنسگرایان ایرانی همکاری می‌کنم. مهمترین وظیفه‌ی من پایه‌گذاری و رسیدگی به پروژه‌ی ایدز است، و تا به امروز فعالیت‌های زیادی در این راستا انجام داده‌ام. مشاور بهداشت بودن، معرفی داروهای نوین، انجام مشاوره‌ی روانپزشکی و ترویج آگاهی در امور مربوط به سلامت جنسی همجنسگرایان، از دیگر فعالیت‌های من است. " طی سالیانی که به عنوان مشاور سلامت روحی و روانی کار کرده‌ام، مانی شاهد زخم‌هایی بوده‌است که یک جامعه‌ی هوموفوبیک در زندگی یک همجنسگرا به جای می‌گذارد.

"از آنجا که دولت انتشار هرگونه اطلاعات مثبت و صریح درباره‌ی همجنسگرایی را سرکوب می‌کند، بسیاری از همجنسگرایان دانش لازم برای درک و پذیرش خویش را ندارند. آن‌ها خود را منحرف جنسی تلقی نموده و برای درمان و علاج خود به روش‌های گوناگون، و دعا و تمنا و صدقه‌دامن می‌زنند. تعداد معدودی از ایرانیان همجنسگرا، بینش سالم و مثبت نسبت به گرایش جنسی‌شان دارند. آن‌ها که از گرایش جنسی خویش آگاه می‌باشند، در یأس و ناامیدی روزانه به سر می‌برند. واکنش‌های واپس‌گرایانه‌ی دولت نسبت به پدیده‌ی همجنسگرایی، باعث بروز موج اختلال‌های روحی شدید در افراد همجنسگرا گشته‌است. آن‌ها از فقدان هویت و قطبی بودن شخصیت رنج می‌برند. همگی این عوامل منجر به پرورش جوانانی بی‌انگیزه، افسرده و محزون شده‌است. در جامعه‌ی ایران، عاشق شدن یک همجنسگرا برابر با ارتکاب گناهی عظیم است. عشق دو همجنسگرا مساوی است با مرگ، اعدام و سنگسار. از این رو جوانان همجنسگرای ستم‌دیده در یأس فرو می‌روند، از خود منجر می‌شوند و در خیلی از موارد به خودکشی روی می‌آورند."

رژیم ایران بارها و بارها دست به اعدام همجنسگرایان زده‌است. مانی توضیح می‌دهد که چگونه دولت با تشدید مراقبت‌ها و نظارت‌هایش بر همجنسگرایان از طریق جاسوسان جامعه همجنسگرایان ایرانی را مورد تهاجم بیشتری قرار داده‌است. بسیاری از این جاسوسان خود همجنسگرایانی می‌باشند که با آزار و شکنجه به خیرچین مبدل شده‌اند. "یکی از بهترین راه‌های ملاقات و آشنایی همجنسگرایان، اینترنت و مهمانی بود که متأسفانه وزارت اطلاعات نظارت‌هایش بر این دو حوزه را چندین برابر نموده‌است. مهمانی‌های خصوصی به طور مستمر مورد یورش قرار می‌گیرند. ما شاهد ناپدید شدن بسیاری از همجنسگرایان که با افراد ناشناس در اینترنت تماس برقرار می‌کنند هستیم. همجنسگرایان از طریق این افراد ناشناس که مأمورین دولتی هستند، دستگیر می‌شوند، متهم به جرایمی چون قاچاق مواد مخدر، دزدی و تجاوز می‌گردند، و سپس در دادگاه‌هایی ساختگی و با حضور شاهدان کاذب به مرگ محکوم می‌شوند. متأسفانه عمده‌ی این اقدام‌ها هیچ‌گونه بازتابی در رسانه‌ها و روزنامه‌های خبری نمی‌یابد."

مانی از وجود تبعیض عمیق و شایع نسبت به بیماران ایدز ابراز تأسف می‌کند و می‌گوید: "متأسفانه هیچ اقدامی در ایران برای جلوگیری از ایدز انجام نمی‌شود. اظهارات ایران در باره‌ی مبارزه با ایدز چیزی جز تبلیغات دولتی نیست. هنگامی که بیمارستان‌ها به بیماران مبتلا به ایدز پذیرش نمی‌دهند، هنگامی که پزشکان حاضر به ملاقات آن‌ها نیستند، هنگامی که بیمارستان‌ها از انجام عمل جراحی بر روی مریضان مبتلا به یروس اچ‌آی‌وی سر باز می‌زنند، و در نهایت هنگامی که هیچ قانون و اساس نامه‌ای حفاظت از مریضان مبتلا به ایدز و درمان آن‌ها را تضمین نمی‌کند، به راستی از چه نوع مبارزه‌ای با ایدز گفتگو می‌کنیم؟ در واقع فضایی برای صحبت در باب مسائل مربوط به ایدز وجود ندارد."

مانی در ادامه‌ی توضیحات خود می‌گوید: "کاندوم در اکثر داروخانه‌های ایران در دسترس می‌باشد با این وجود میزان استفاده از کاندوم بسیار کم و ناچیز است، و نگرش‌های منفی به کاندوم و عدم استفاده از آن موجب افزایش بارداری و سقط جنین و گسترش بیماری‌های تناسلی (مقاربتی) شده‌است.

مسئولان دولتی تلاشی برای روشن کردن اذهان عمومی و ایجاد آگاهی نمی‌کنند. از دیدگاه بیشتر مردان استفاده از کاندوم به معنی داشتن ارگاسم بد و ناقص است. بسیاری احساس می‌کنند که کاندوم مانع تجلی شور و هیجان و عشق می‌شود. علاوه بر این دیده شدن شما در حال خرید کاندوم به این معنی است که شما قرار است سکس داشته باشید و سکس خود به تنهایی دارای

بار منفی در جامعه ی امروز ایران است. در یک کلام، اکثریت افراد از خرید کاندوم احساس شرم می کنند." مانی می گوید: "رژیم ایران وجود ایدز و پراکندگی وسیع آن در ایران را تکذیب می کند. دولت از پذیرفتن آخرین آمار یونسکو که تعداد افراد مبتلا به ویروس اچ آی وی را بیش از سیصد هزار تخمین می زند، سرباز می زند. ما در سازمان همجنسگرایان ایرانی سعی در جمع آوری داده های صحیح و دقیق داریم اما کار سختی است زیرا که عمده ی افراد حامل ویروس اچ آی وی از وضعیت خویش بی اطلاع می باشند."

هنگامی که از مانی پرسیده شد در صورت مطلع شدن دولت از فعالیت های وی، چه آینده ای در انتظار او خواهد بود، پاسخ داد: "قطعا به گونه ای فجیع کشته خواهیم شد و خانواده ام محکوم شده و مورد ستم و آزار قرار خواهند گرفت. هیچ گونه اثری از من بر جای نخواهند ماند. اما ایمان دارم که نام من به عنوان مدافع حقوق همجنسگرایان در یادها زنده خواهد ماند."

آیا مانی سخنی برای همجنسگرایان در غرب دارد؟

پاسخ او این بود: "شما که در آن طرف دنیا در آسایش و امنیت زندگی می کنید بدانید که همفکران شما، در ایران، به جرم دگرباشی جنسی شان اعدام می شوند، به قتل می رسند، دزدیده می شوند، از کار و از زندگی اجتماعی محروم می گردند. شما کارناوال و جشن دارید، ما زندان. شما همجنسگرای سال را انتخاب می کنید، ما حق داشتن سنگ قبر هم نداریم. منصفانه بگوئید که چه تفاوتی بین ما و شما است؟ آیا زمان آن فرا نرسیده که همجنسگرایان برای دفاع و حمایت از یکدیگر به پا خیزند؟"

بنی آدم اعضای یکدیگرند

که در آفرینش ز یک گوهرند

چو عضوی به درد آورد روزگار

دگر عضوها را نماند قرار

نشریه الکترونیکی چراغ



از کلیه پژوهشگران، نویسندگان، مترجمان و ویرایشگران، دعوت به همکاری می‌کند. از دوستان و همکارانی که مطلبی برای ما ارسال می‌کنند، خواهش می‌کنیم:

- ❖ مطالب خوانا باشند
- ❖ همراه ترجمه‌ها، نسخه‌ای از متن اصلی ارسال شود
- ❖ مطالب فرستاده شده قبلاً چاپ و منتشر نشده باشند و اگر منتشر شده است، حتماً اسم منبع و تاریخ دقیق آن قید شود
- ❖ چراغ در ویرایش (در صورت نیاز) مطالب آزاد است
- ❖ مطالب رسیده، در صورت درخواست نویسندگان، پس فرستاده می‌شود
- ❖ مسئولیت نوشته‌های با امضا، با نویسندگان آنهاست.

معرفی رسانه‌های ما

مجله ماها (majaleh_maha@yahoo.com)

ماهنامه دلکده (delkadeh@gmail.com)

خبرنامه بیداری (news@bidari.info)

نشریه چراغ (editor@pglo.net)

رادیو رها (radio@pglo.net)

arsham@pglo.net 1- آرشام پارسی
pooya@pglo.net 2- پویا
saba@pglo.net 3- صبا راوی
shahrokh@pglo.net 4- شاهرخ رئیسی

اعضای شورای مرکزی به ترتیب حروف الفبا:

arsham@pglo.net آرشام پارسی دبیرکل:

دبیران سازمان:

saba@pglo.net صبا راوی دبیر حقوق بشر
shahrokh@pglo.net شاهرخ رئیسی دبیر امور فرهنگی
mani@pglo.net مانی زانیار دبیر امور بهداشتی
pirooz@pglo.net پیروز مهرآئین دبیر امور اجتماعی

مدیران سازمان:

parisa@pglo.net پریسا پیشداد مدیر رادیو رها
pooya@pglo.net پویا مدیر مالی

شعبه های سازمان:

shahrokh@pglo.net شاهرخ رئیسی شعبه آلمان
babak@pglo.net بابک امیری شعبه فرانسه
arsham@pglo.net آرشام پارسی شعبه کانادا
saba@pglo.net صبا راوی شعبه هلند